

آشنایی با امام زمان

نویسنده: سید محسن امین

فهرست مطالب

طلیعه

چشم انداز

پیشگفتار

شمائل مهدی

خلق و خوی مهدی

چگونگی ولادت با سعادت مهدی آل محمد

غیبت امام عصر و نایبان خاص ایشان

ابو عمرو عثمان بن سعید عمری

ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری

ابو القاسم حسین بن روح نوبختی

ابو الحسن علی بن محمد سمری

نمایندگان سفرای زمان غیبت صغری

ابو الحسن محمد بن جعفر اسدی

احمد بن اسحاق

مدعیان مقام نیابت خاصه

ابو محمد حسن شریعی

محمد بن نصیر نمیری

ابو طاهر محمد بن علی بن هلال

حسین بن منصور حلاج

ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی

ابو بکر محمد بن احمد بن عثمان بغدادی

احمد بن هلال کرخی

در استمرار غیبت پیامبران

غیبت حضرت ادریس نبی

غیبت حضرت صالح

غیبت حضرت ابراهیم

غیبت حضرت یوسف

غیبت حضرت موسی

غیبت اوصیا بعد از حضرت موسی تا زمان حضرت مسیح

براهینی بر امامت وزنده بودن حضرت مهدی

دلیل عقلی

دلیل نقلی

قیام حضرت مهدی به بیان اهل سنت

حضرت مهدی در آینه روایات شیعه

سخنانی از پیامبر

سخنی از فاطمه زهرا

سخنانی از امیرمؤمنان

سخنانی از حسن بن علی

سخنانی از امام حسین

سخنانی از امام سجاد

سخنانی از امام باقر

سخنانی از امام صادق

سخنانی از امام کاظم

سخنانی از امام رضا

سخنانی از امام جواد

سخنانی از امام هادی

سخنانی از امام عسکری

اعتراف علمای اهل سنت به وجود حجه بن الحسن

پاسخ به اشکالات پیرامون مقام حضرت مهدی

معجزات حضرت مهدی و دلایل امامت حضرتش

خداوند هادی بندگان است

باریافتگان

نشانه های ظهور

علامات ظهور

۱- اختلاف بین بنی عباس

۲- خروج شصت دروغگوی مدعی نبوت

۳- خروج دوازده نفر از بنی هاشم

۴- ادعای رویت امام توسط دوازده نفر

۵- خروج شکننده چشم سفیانی در صنعا

۶- خروج سفیانی و خراسانی و فرمانی و فرو رفتن زمین در بیداء

۷- فرو رفتن جابیه، فزونی اختلافات و چنگها، خروج اصهب و ابقع،

وویرانی شام

۸- درگیری دو تیره در شام و وقوع زلزله در آن، فرورفتن زمین در

حرسها و روی آوری طایفه ای از مغرب به سوی آن

۹- فرو ریختن قسمتی از مسجد دمشق راست

۱۰- ندا از دژهای دمشق

۱۱- خروج مروانی، عوف سلمی و شعیب بن صالح

۱۲- خروج حسنی وقتلش

۱۳- خروج مصری و ظاهر شدن پرچمهایی از مصر به سوی شام

۱۴- کوبیده شدن پرچمهای قیس در مصر و پرچمهای کنده در

خراسان

۱۵- نزول ترکها در جزیره و رومیان در رمله

۱۶- محاصره کوفه که شاید توسط سفیانی باشد

۱۷- پاره شدن مشکها در محله های کوفه یعنی مشکهای آب

۱۸- تعطیل شدن مساجد به مدت چهل روز که ظاهرا در کوفه است

۱۹- کشف هیکل که مقصود از آن واضح نیست

۲۰- برافراشته شدن پرچمهایی گرد مسجد اعظم کوفه

۲۱- کشته شدن نفس زکیه در پست کوفه در هفتاد در روایت شیخ

مفید که گذشت، آمده بود: در جمع هفتاد نفر از صلحا

۲۲- کشته شدن فجیع اشفع به خاطر بیعت و پیمان با بتها

۲۳- اسارت هفتاد هزار دختر باکره در کوفه

۲۴- خروج صد هزار تن از کوفه به سوی سفیانی

۲۵- پدیداری پرچمهایی از دو ناحیه شرق زمین به رهبری مردی

از آن محمد

۲۶- خروج مردی از نصارای نجران و حرکتش به سوی امام

۲۷- ندائی از جانب مشرق

۲۸- تغییر رنگ خورشید

۲۹- برانگیخته شدن اصحاب کهف و..

۳۰- پدیداری آتشی در کوفه

۳۱- پدیداری آتشی در مشرق

۳۲- آتش و سرخی در آسمان

۳۳- شکاف دیواره فرات

۳۴- کشتاری عظیم بین حیره و کوفه

۳۵- کشته شدن مردی از غلامان، بین حیره و کوفه

۳۶- ویرانی دیوار مسجد کوفه

۳۷- فرو رفتن زمینی در بغداد و...

۳۸- ویرانی بصره

۳۹- ویرانی ری

۴۰- پدیداری پرچمهای سیاه از خراسان

۴۱- خروج قومی از مشرق

۴۲- پدیداری دوازده پرچم همانند

۴۳- قیام قیامگری از اهل بیت در گیلان

۴۴- وقوع واقعه ای بین مسجدالحرام و مسجد النبی و...

۴۵- اختلاف شدید در دین

۴۶- فساد و تباهی

۴۷- سختی روزگار و...

۴۸- سالیان نیرنگ

۴۹- گرسنگی و...

۵۰- فقر و نیازمندی و...

۵۱- ممتاز گشتن اهل حق و آزمون آنها

۵۲- مختار گشتن دوستان خدا و پاکسازی زمین از منافقان

۵۳- گسترش فتنه ها و مسخ

۵۴- گسستن عرب زمام خود را

۵۵- بیعت کودک و امارت طلبی هر صاحب قدرتی

۵۶- حکمرانی حاکمان بسیار

۵۷- ندای آسمانی به اسم قائم علیه السلام

۵۸- کشته شدن نفس زکیه

۵۹- کسوف خورشید و ماه بطور خلاف عادت

۶۰- سکون خورشید و..

۶۱- صورتی در ماه و...

۶۲- ستاره دنباله دار

۶۳- گرمای شدید

۶۴- به حکومت رسیدن تمام طوایف

۶۵- در گذشت یکی از زمامداران (خلیفه)

۶۶- کشته شدن یکی از خلفا و..

۶۷- بیست و چهار مرتبه باران

۶۸- باران در جمادی الاخر و رجب

۶۹- خروج دابه الارض و دجال و..

سال ظهور

روز ظهور

مکان ظهور

ودایع امامت

فرازهایی از قیام امام مهدی

احادیث اهل سنت

روایات شیعه

جهان در زمان ظهور

یاران امام مهدی

طلیعه:

با تو می گویم ای مظلوم تاریخ: ای میراث دار همه پیامبران، ای
عصای موسی در مشت، ای نگین سلیمان در انگشت، وای بار غم
ایوب بر پشت.

با تو می گویم: ای چو آدم دیدگانت گریان، وچو نوح چشمانت در
انتظار فرج نگران.

ای چو موسی از فرعونیان ترسان، وچو یعقوب در فراق عزیزان

اشک ریزان، وچو الیاس از قوم خویش گریزان.
ای چو ابراهیم ز کاشانه بدور مانده، واز محبت زن و فرزند دست
شسته.

ای زکریا را در کرنش مانند یحیی را در نیایش.
وای یوسف را در زندان رفتن همسان وعیسی را در ناباوری از زنده
بودنش توسط یاران. ای ذو القرنین را در چیرگی مانند، وداود را
در حکم و فرمان.

وای چکیده والائی های همه پیامبران. ای که شمشیر پیامبر صلی
الله علیه وآله را در نیام داری و زبان علی صلوات الله علیه را در
کام. صلاهی مظلومیت را گر به دریا خوانیم، کویر تفتیده شود، گربه
پهن دشت پر گیاه خوانیم، بیابان خشکیده شود.
نوای رنج و شکنج را گر با بلبلان نغمه خوان گوئیم، مرثیه سر
دهند و سرود غم خوانند، وندای اندوهت را گر با قدسیان عالم بالا
باز خوانیم جملگی گریان و نالان گردند.

بارحه ای از خشم توفنده است را گر با بادهای صبا گوئیم، تندرسان
غریو کشند و صخره ها و کوهها را در هم شکنند.

و بیان کرنشهای شبانه ات را گر با زاهدان پروا پیشه باز خوانیم،
سجاده ها بر گیرند و سوی مصلاهی تو خیزند.

با تو می گویم ای مهد ای حماسه دوران: ای چشمه سار جوشان
فضیلت، اما یاران ایستاده در کنار بر که ها.

ای اقیانوس بیکران دانش، اما تشنه کامان ناکام.

ای بلندای نیکی، اما نیکو کاران درگیر، ای صلا‌ی آزادی، اما انسانها در بند، ای بنده کرنشگر خدا و عابدان چشم به راه مصلی، ای کعبه باطن و پروا پیشگان بدان سو در نیایش یزدان، وای وجه خدا و بندگان آنرا جویان.

ای مهدی ای زورق نجات، ولیکن در گرداب افتادگان از آن در گریز ای گنجینه عطای حق اما مستمندان با در یوزه گدائی بر آستان دگران ای خزانه دانش ایزد، ولی جاهلان کاسه لیس این و آن، ای دست توانای یزدان، اما گرفتاران ثنا خوان اهریمنیان وای چشم بیدار خدای منان، ولیکن کور دلان از آن چشم پوشان ای مهدی، ای عدل منتظر: تو بیا که چشمهای همه نیکان به سوی تو فرو هیخته، تو بیا که در دیدگان همه پاکان برای تو فرو ریخته، و تو بیا که ز شمشیر آخته همه سلحشوران در کرانه تاریخ امید تو زنگارها فرو شسته.

از آن هنگام که خمیره وجودی آدم علیه السلام را سرشتند، بدو یاد ترا آموختند، در آن روز که شهادت سید شهیدان را رقم زدند، به یاد تو چشمهای قدسیان را فرو نشاندند، و از آن زمان که رنج و درد را برای پیامبران نوشتند، به ترسیم کرانه ای ز ظهورت امیدشان افزودند. ای مهدی، ای یگانه زمان: تو بیا تا شکوفه های بهاری لبخند به روی تو زنند، تو بیا تا کاسه های خون رنگ آلاله ها تبسم به یاد تو کنند، تو بیا تا بلبلان خوش آواز برای تو نغمه سر دهند، و تو بیا تا سبزه زاران به خاطر تو دشتها و هامونها را طراوت بخشند.

چرا که: تو زندگی دگر بار هستی ای، عطر دل انگیز گلهای
وجودی، ونور دیدگان در عالم شهودی.

چه بجاست که یزدان را با هوای تو خوانیم و ظهورت را آرزو کنیم
که: اللهم صلی علیه و قرب بعده وانجز وعده واوف عهده.

بارالها بر او درود فرست و دوریش را نزدیک کن و وعده اش را
برسان و به عهدش وفا فرما.

چشم انداز:

کتاب حاضر ترجمه بخش سوم از کتاب اعیان الشیعه اثر علامه سید
محسن الامین می باشد. نگارنده این کتاب از علمای بارز شیعه می
باشد که فعالیتهای دینی خویش را در کشور سوریه و لبنان متمرکز
ساخته بود.

او در سال ۱۲۸۴ (ه. ق) دیده بر جهان گشود، و پس از طی مدارج
علمی در نجف اشرف رهسپار سوریه و لبنان شد.

او چون ملاحظه کرد که برخی مدارس سوریه در دست مبلغین
مسیحی می باشد و فرزندان شیعیان برای تحصیلات خویش ناگزیرند
که در این مدارس تحصیل کنند، لذا بر آن شد که مدرسه ای برای
شیعیان آن سامان تاسیس نماید.

از این رو پس از تحمل مشکلاتی در این مسیر، دبیرستانی را بنام
المدرسه العلویه برای پسران تاسیس کرد، که از نظر طرح و برنامه با

مدارس مسیحی و دولتی برابری می کرد، اضافه بر آنکه از

آموزشهای اسلامی نیز برخوردار بود. بر پائی این مدرسه نیازمند

ایثارها و فداکاری ها بود، لذا او به عنوان پیشرو در این راه پر ارزش، منزل شخصی خویش را در اختیار این مدرسه قرار داد، تا کلاسها در منزل او برگزار شود. پس از تاسیس این مدرسه، سید محسن الامین اعلام داشت: کودکان شیعه نباید در هیچ مدرسه ای به جز مدرسه علوی ثبت نام نمایند. و بدین گونه این حرکت ارزشمند شکل و سامانی بخود گرفت.

پس از سر و سامان گرفتن مدرسه اولی، او مدرسه ای را نیز برای دختران تاسیس کرد، که اکنون بیش از نیم قرن از تاسیس این دو مدرسه می گذرد، و شهر دمشق شاهد یک نهضت شیعی در جهت آموزش و پرورش نوجوانان و دختران شیعه آن سامان می باشد. مرحوم امین چنین عقیده داشت که بهترین راه از بین بردن موهومات، تربیت کردن صحیح خطبا و وعاظ است، از این رو دسته ای از جوانان را تربیت کرد و آنان را بر سر منابر حسینیه ها فرستاد تا مردم را ارشاد نمایند و حقایق اسلامی را بر ایشان بازگو کنند. او در این مورد کتابهایی به رشته تحریر در آورده که از جمله می توان آثار زیر را نام برد:

المجالس السنیه در پنج جلد.

رساله التنزیه والدروس الدینیة.

او در کنار خدمات تربیتی و تلاشهای آموزشی، احساسش بر آن بود که در میان آثار شیعی جای یک دائره المعارف که خدمات شیعیان را معرفی نماید، خالی است. اثری که بتواند تلاشها، از خود

گذشتگی ها و حقانیتهای رهروان راه امیر المؤمنین علی علیه السلام را بیان نماید، و نام و نشان آن بزرگان را در خویش جای دهد. لذا تصمیم به نگارش اثری در این زمینه گرفت، به خاطر این هدف مجبور به مسافرت‌هایی به کشورهای دیگر از جمله ایران، عراق، هندوستان و... شد.

واز هر کتابخانه ای گلهائی را از لابلای سطور انبوه کتابهای موجود در آنجا بیرون کشید، که ثمره آن تلاشها کتاب اعیان الشیعه در ۵۶ جلد می باشد. او کتاب خویش را پس از نگارش مقدمه ای در جهت معرفی اثر، با اثبات حقانیت مذهب تشیع آغاز کرده، و در این زمینه به نقد و تحلیل نشسته و سخن هر مخالفی را با دلائل علمی و شواهد تاریخ و منابع روایی پاسخ گفته است. سپس زندگانی امامان معصوم را به رشته تحریر در آورده، و پس از آن به بررسی بزرگان شیعه پرداخته است.

بخشهای گوناگونی از کتاب اعیان الشیعه در کشور ما به زبان فارسی بازگردان شده و در طول سالهای اخیر قسمتهائی از این کتاب پربار در اختیار صاحب نظران این مرز و بوم قرار گرفته است.

واز آنجا که بخش زندگانی حضرت بقیه الله الاعظم حجه بن الحسن علیه السلام به فارسی بازگردان نشده بود، ما بر آن شدیم که ترجمه این بخش را در اختیار طالبان دانش و بینش قرار دهیم، باشد که بینشان افزایش و راه بندگی آموزد.

مرحوم سید محسن الامین در کنار دیگر کارهای خویش، اقدام به

تاسیس سه موسسه خدماتی اسلامی نیز نمود. که جملگی در جهت رسیدگی به افراد نیازمند تلاش می نمودند.

۱- موسسه جمع آوری اعانات برای بینوایان.

۲- موسسه تامین هزینه طبابت و خرید دارو برای مستمندان.

۳- موسسه حمایت ایتام و کودکان فقراء، و تامین هزینه تحصیلی

آنان. او در سال ۱۳۷۱ (ه. ق) در سن ۸۷ سالگی جهان را بدرود

گفت، و در جوار مرقد دخت امیر مؤمنان زینب کبری سلام الله

علیها بخاک سپرده شد.

برای تحقیق بیشتر در زندگی آن مرحوم می توانید به نوشته هائی

در این زمینه به ویژه مقاله محمد علی صندوق از نویسندگان دمشق

مراجعه نمائید. این مقاله در جلد نخستین کتاب اعیان الشیعه درج

شده است. رجب المرجب سال ۱۴۰۶ برابر با ۲۳ فروردین ۱۳۶۴ -

تهران.

پیشگفتار:

بسم الله الرحمن الرحيم امام بعد از ابو محمد حسن عسکری،

ودوازدهمین ائمه مسلمین و خلفای خدا در عالمین، وسومین محمد

از ائمه دین، فرزند ایشان است که همانام رسول خدا وهم کنیه او،

فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن

محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب علیهم السلام می

باشد.

نهی از بردن نام ایشان:

در روایات و اخبار بسیاری از بردن نام مبارک حضرتش نهی شده است. مانند روایات زیر:

(لا یحلُّ لکم ذکره باسمه) برای شما حلال نیست که او را به نامش (نشانه اش) یاد کنید.

(لا یحلُّ لکم تسمیته) بر شما روا نیست که نامش (نشانه اش) را بیان کنید.

(لا یحلُّ ذکره باسمه حتّی ینخرج فیملأ الأرض قسطاً وعدلاً کما ملئت ظلماً وجوراً) جایز نیست نام (نشانه) ایشان برده شود تا زمانی که ظهور فرماید و زمین را آن گونه که پر از ظلم و ستم شده، آکنده از عدل و داد نماید.

(لا یحلُّ لهم تسمیته حتّی یظهره الله فیملأ الأرض قسطاً وعدلاً) بر ایشان حلال نیست که نامش (نشانه اش) را بیان کنند، تا هنگامی که خداوند او را ظاهر سازد در نتیجه زمین را از عدل و داد پر نماید. (یحرم علیهم تسمیته وهو سمی رسول الله صلی الله علیه وآله وکنیه) بیان نام (نشانه) وی بر آنها حرام است، و او کسی است که همانام وهم کنیه رسول خداست.

(لا یسمیه باسمه إلا کافر) جز کافر کسی ایشان را به نامش (نشانه اش) نمی خواند.

(لا یری جسمه ولا یسْمی باسمه) وجود مقدسش دیده نشود و نامش (نشانه اش) بیان نگردد.

از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در باره نام ایشان سوال

شد، فرمودند: (أَمَّا اسْمُهُ فَلَا، إِنَّ حَبِيبِي وَخَلِيلِي عَهْدٌ إِلَيَّ أَنْ لَا أُحَدِّثَ بِاسْمِهِ حَتَّىٰ يَبْعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ مِمَّا اسْتَوْدَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَسُولَهُ فِي عِلْمِهِ) نامش (نشانه اش) را نمی گویم، چرا که محبوب و دوستم (رسول خدا) به من سفارش نمود که نام (نشانه) او را بیان ننمایم تا اینکه خدای عزَّ و جلَّ او را مبعوث فرماید. و نام (نشانه) او از چیزهایی است که خداوند در علم پیامبرش به ودیعت نهاده است، به این علت است که در اخبار و کلام راویان، از ایشان به نامهای: صاحب، قائم، صاحب الزمان، صاحب الدار، حضرت، ناحیه مقدسه، رجل، غریم، غلام و... یاد شده است. و جز این نامها، به اسم مبارکش تصریح نکرده اند، شیخ مفید رحمه الله می گوید: غریم رمزی بود در بین شیعیان قدیم که منظورشان این لفظ آن بزرگوار بوده است. و از روی تقیه از آن حضرت این گونه نام می بردند. شیخ صدوق و جمعی دیگر از علمای متقدم، نهی وارد در این احادیث را حمل بر ظاهر آن کرده و فتوا به تحریم تسمیه حجت موعود داده اند. البته ممکن است آنها را حمل بر کراهت نمود. آنها بخاطر حکمتی که جز خدای تعالی نمی داند. و این حمل بر کراهت منافاتی با نهی فوق العاده ای که در احادیث از تسمیه آمده - به حدی که آن را برابر تکفیر دانسته -، ندارد.

چرا که این امر در پاره ای از مکروهات دیگر هم وارد شده است. از جمله در حدیثی آمده است: من ترک فرق شعره فرق بمنشار من نار: هر کسی فرق سرش را باز نکند، با گرز آتشین سرش را می

شکافند. برخی از احادیث، کراهت تصریح به نام مبارکش را تأیید می کنند.

مانند حدیث لوحی که از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله به حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها داده شد و در آن اسامی ائمه وجود داشت. ممکن است دلیل دیگرش به خاطر ترس بر وجود مبارکش در دوران غیبت صغری باشد.

آنچه در برخی توقیعات که از ناحیه مقدسه صادر شده، دلالت بر این معنی دارد.

مانند: (ملعون ملعون من سمّانی فی محفل من الناس) ملعونست ملعونست، کسی که در محفل مردم نام (نشانه) مرا ببرد. (من سمّانی فی مجمع من الناس باسمى فعليه لعنة الله) هر کس در جمعی از مردم مرا به اسم (نشانه) خودم نام ببرد، لعنت خدا بر او باد. و این سخن عثمان بن سعید عمری در پاسخ این سوال که اسم ایشان چیست؟

فرمود: پرهیزید از اینکه در این باره در نزد مردم سخن بگوئید، زیرا دشمنان تصور می کنند که نسل امامت از بین رفته است (و در نتیجه به دنبال امام غائب نیستند تا وی را به قتل برسانند).

همچنین از وی درباره اسم امام غائب پرسیدند، او گفت: بر شما حرام است که از این امر پرسید. این را من از جانب خود نمی گویم، من از طرف خود حلال و حرام نمی کنم بلکه از جانب حضرت می گویم: زیرا در باور سلطان چنین است که حضرت امام

حسن عسکری علیه السلام در گذشته و فرزندى از خود باقى نگذارده است. در صورتى که نام امام فاش شود، به دنبال وى مى آیند. پس از خدا بترسيد و از اين خواسته باز ايستيد.

در يکى از توقعيات حضرت مهدى عليه السلام آمده است: (إن دللتهم على الاسم أذاعوا وإن عرفوا المكان دلّوا عليه) اگر شما آنان را بر اسم (نشانه) من آگاه سازيد، ايشان آن را فاش مى سازند، و اگر مکان (من) را بدانند، به سوى آن راه مى يابند. در توقيع ديگرى بيان شده است: (إن وقفوا على الاسم أذاعوه وإن وقفوا على المكان دلّوا عليه) اگر بر اسم (نشانه من) آگاه شوند، آن را منتشر مى سازند، و اگر به مکان (من) وقوف يابند، به سوى آن دلالت مى شوند.

ابو خالد کابلى از امام محمد باقر عليه السلام درباره اسم قائم آل محمد جويما مى شود، امام مى فرمايند: (سألتنى والله يا أبا خالد عن سؤال مجهد، سألتنى بأمر لو كنت محدثاً به أحداً لحدّثتك، وسألتنى عن أمر لو أنّ بنى فاطمه عرفوه حرصوا على أن يقطّعه بضعه بضعه) به خدا قسم اى ابا خالد از امرى طاقت فرسا پرسيدى، از چيزى سوال كردى که اگر قبلا به كسى گفته بودم به تو نيز مى گفتم، از امرى پرسيدى كه اگر بنى فاطمه (هم) او را مى شناختند، دوست داشتند قطعه قطعه اش سازند. منافى با قول به حرمت تسميه، اين حديث است كه او هم نام رسول خدا وهم كنيه ايشان است در اين صورت مى توان احاديثى كه تصريح به تحريم تسميه دارند را منوط به حكمتى (از جمله خوف وعدم ايمنى از دشمن) دانست.

حال آنکه در هنگام خوف، بین تصریح به نام ایشان و یا اینکه به کنایه بگویند وی همانم رسول خدا است، تفاوتی نیست. و منافی آن این حدیث است که نام بردن او جایز نیست تا آن هنگام که ظهور نماید. ممکن است بین این دسته های گوناگون روایات را چنین جمع نمود که تصریح به اسم امام عصر علیه السلام مطلقا مکروه است، اما در موردی که این نام بردن در شرایط ترس و نا امنی باشد، تسمیه به تصریح یا کنایه حرام می باشد. با این بیان تنافی اخبار رفع می گردد. خداوند به حقائق امور داناتر است.

میلاد مهدی سلام الله علیه در فجر نیمه شعبان سال ۲۵۵ در سامرا مقارن با زمان خلافت معتمد عباسی جهان را به نور وجود خویش منور ساخت، شیخ مفید می گوید: پدرش امام حسن عسکری علیه السلام جز آن جناب فرزندی نه آشکار و نه پنهان بجای نگذارد، و او را در خفا و استتار نگهداری فرمود.

آن هنگام که پدر بزرگوارش از دنیا چشم فرو بست، پنج سال از عمر شریفش سپری گشته بود. در همان سنین کم، خداوند حکمت و فضل الخطاب (آشنائی به همه زبانها) را به وی عنایت فرمود و او را آیه و نشانه بر عالمیان قرار داد، و خداوند حکمت را بدو پیاموخت کما اینکه از قبل در سن کودکی ظاهری، آن را به یحیای پیامبر آموخت و او را پیشوای مردم قرار داد، و نیز به عیسی بن مریم در گاهواره مقام پیامبری عطا فرمود.

عمر آن امام همام تا زمان ما (زمان مؤلف) که آخر صفر سال ۱۳۴۵

ه. ق است هزار وهشتاد ونه سال وشش ماه ونیم می باشد. مادر ایشان ام ولد است که به او نرجس خاتون گویند. او بانوئی گران قدر بود (که به رسم کنیزی از روم به ایران آمد) در روایتی اسم اصلی این مادر فرخنده ملیکه گفته شده است. کنیه آن حضرت همان کنیه رسول خدا صلی الله علیه وآله (ابو القاسم) می باشد. ابوجعفر نیز کنیه دیگر ایشان است. لقب وی، حجت، مهدی، خلف صالح، قائم منتظر وصاحب الزمان می باشد، که مشهورترین آنها مهدی است.

نایبان آن حضرت در زمان غیبت صغری به ترتیب عبارت بودند از: عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح، وعلی بن محمد سمري که تفصیل احوال آنان را به خواست خدای تعالی خواهیم آورد.

نقش خاتم (انگشتری) ایشان به نقل کفعمی: (أنا حجّة الله وخاصّته) می باشد. شاعر ستایشگر حضرتش، ابن رومی بوده است.

شمائل مهدی:

در سنن، ابو داود می نویسد: او در خلق (به ضمه) شبیه رسول خدا است ولی در خلق (به فتحه) شبیه ایشان نیست. لیکن به روایت نعمانی در کتاب غیبت، حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده است: (إِنَّهُ يَشْبَهُ نَبِيكُمْ فِي الْخَلْقِ وَالْخُلُقِ) او در خلقت وخلق و خوی شبیه پیامبران می باشد. در روایت است که: (علی خدّه الأيمن خال كأنه كوكب دري) بر گونه راستش خال همچون ستاره

درخشان است.

در روایت دیگر بیان شده: (كَأَنَّ وَجْهَهُ كَوَكَبٍ دَرِّيٍّ فِي خَدِّهِ الْأَيْمَنِ خَالٍ أَسْوَدٍ) چهره اش در نور افشانی اختری تابناک را ماند که در گونه راستش خالی سیاه است و در حدیث آمده است: (أَفْرَقَ الثَّنَائِيَا أَجْلَى الْجَبْهَةِ). میان دندانهای پیشین (حضرتش) فاصله - است و- وپیشانی (حضرتش) پهن و بزرگ - می باشد -.

و نیز در روایت است که: پیشانی بلند و در (اطراف دو شقیقه کم مو). حضرت امیر علیه السلام در توصیف ایشان فرموده است: (إِنَّهُ شَابٌ مَرْبُوعٌ الْقَامَةُ، حَسَنُ الْوَجْهِ وَالشَّعْرُ يَسِيلُ شَعْرَهُ عَلَيَّ مَنْكِبِيهِ، وَيَعْلُو نُورَ وَجْهِهِ سَوَادٌ شَعْرٌ لِحَيْتِهِ وَرَأْسُهُ، أَجْلَى الْجَبِينِ، أَقْنَى الْأَنْفِ، ضَخْمُ الْبَطْنِ، بَفَخْدِهِ الْيَمْنَى شَامَةٌ، أَفْلَجُ الثَّنَائِيَا) او جوانی است با قامتی متوسط و سیمائی دلربا.

مویش بر دو کتفش آویزان است. نور چهره اش بر سیاهی موی محاسن و سرش غلبه دارد. بر ران راستش خالی است و بین و بین دندانهای پیشین وی فاصله وجود دارد. امام محمد باقر علیه السلام در ذکر شمائل فرزندش مهدی بیان می دارد: (مَشُوبٌ حَمْرَةً، غَائِرُ الْعَيْنَيْنِ، مَشْرَفُ الْحَاجِبَيْنِ، عَرِيضٌ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ، بِرَأْسِهِ حَزَارٌ وَبِوَجْهِهِ أَثَرٌ) رنگ چهره اش به سرخی می گراید، چشمانش در چهره فرو رفته، ابروانش برجسته، و میان دو شانه اش پهن است، در سرش (در ریشه موهایش) بسامن سبوس (شوره) وجود دارد و در صورتش ویژگی (خاص) است.

صبای مصری در کتاب اسعاف الراغبین می نویسد: جوانی است سیاه مژگان (یا سیاه چشم) با ابروئی پیوسته بینی ای کشیده، محاسنی پر پشت، ودو خال که یکی بر گونه راست و دیگری بر دست راستش قرار داد. در الفصول المهمه اثر ابن صباغ نیز آمده که رنگ اندام و سیمای مهدی گندمگون است.

در آینده حدیث امام رضا علیه السلام را خواهیم آورد که می فرماید امام عصر به هنگام ظهور، سنی کهن دارد ولی در منظری جوان آشکار می شود به حدی که وی را چهل ساله یا کمتر تصور می نمایند.

خلق و خوی مهدی:

از مجموعه اخبار که ذکر خواهیم نمود و دیگر روایات عامه و خاصه بدست می آید که امام عصر ارواحنا الفداه در خلق و خو شبیه رسول خدا صلی الله علیه وآله می باشد. این روایات حکایت از آن دارند که وی از خاندان پیامبر اکرم وهم نام ایشان می باشد. و خداوند امر ظهور وی را در یک شب اصلاح می فرماید. در هنگام ظهور، بر سرش پاره ابری است که بر آن ملکی فریاد می زند: این مهدی خلیفه خداست، دست از فرمانش بردارید. مردم طاعتش را گردن می نهند و محبت و ولای او را در سراسر وجودشان به جریان در می آورند.

خداوند او را با سه هزار تن از ملائکه یاری می کند. شیخ محیی الدین ابن عربی می گوید: دشمنانش در زمان ظهور،

فقهای مقلد هستند که از ترس شمشیر و تمایل به آنچه نزد اوست، تن به فرمانش می دهند.

چگونگی ولادت با سعادت مهدی آل محمد:

شیخ صدوق در کمال الدین، کلینی در کافی و شیخ طوسی در کتاب الغیبه با الفاظ مشابه و نزدیک به هم از بشر بن سلیمان برده فروش که از نسل ابویوب انصاری و یکی از دوستان امام دهم و یازدهم، و همسایه ایشان در سامرا بود، روایت می کند که گفت: مولایم ابو الحسن هادی علیه السلام مسائل بنده فروشی را به من آموخت من جز به اجازه ایشان خرید و فروش نمی کردم و از موارد شبهه ناک اجتناب می ورزیدم تا اینکه شناختم در این باره کامل شد و فرق بین حلال و حرام را به خوبی دریافتم.

شبی کافور خادم به نزد آمد و گفت: مولای ما ابو الحسن علی بن محمد عسکری تو را فرا خوانده است. من خدمت ایشان رسیدم، به من فرمود: ای بشر، تو از اولاد انصار هستی، ولایت ائمه پیوسته میان شما بوده و فرزندان آن را به ارث می برند. شما مورد اعتماد ما اهل بیت هستید.

من می خواهم تو را به فضیلتی مشرف گردانم که بدان بر دیگر شیعیان در دوستی - به ما خاندان - پیشی جوئی - تو را - به سری آگاه گردانم و برای خرید کنیزی به تو ماموریت دهم. آنگاه نامه ای به خط رومی نوشت و آن را با مهرش مهور نمود و به همراه دو بیست و بیست دینار به من داد و فرمود: اینها را بگیر و به بغداد برو و در ظهر

فلان روز در معبر رود فرات حاضر شو. چون کشتی های حامل اسراء نزدیک شوند، بیشتر خریداران که فرستادگان اشراف بنی عباس و جمعی از جوانان عرب هستند، دور آنها را می گیرند. پس در این موقع عمر بن یزید برده فروش را در تمام روز از دور زیر نظر گیر، تا اینکه کنیزی به اوصاف چنین وچنان که دو پارچه لباس حریر پوشیده و روی خود را مستور می دارد واز دسترس خریداران حفظ می نماید، برای فروش بیرون آورد. تو می شنوی که او از پس پرده نازکی به زبان رومی می نالد. بدان که او برهتک پوشش خود تاسف می خورد و ناله می زند. یکی از خریدارها می گوید: من او را به سیصد دینار می خرم زیرا که عفتش رغبت مرا به وی زیاد نموده است. در جوابش به زبان عربی می گوید: اگر در لباس سلیمان بن داود و کرسی سلطنت او جلوه کنی، من به تو رغبتی ندارم پس بیهوده مال خود را تلف مکن. برده فروش می گوید: چاره چیست من مجبورم تو را بفروشم.. آن کنیز گوید که چرا عجله می کنی، باید در انتظار خریداری باشی که قلب من به او و وفا و امانت وی آرام گیرد. در این هنگام نزد بنده فروش برو و به او بگو: من همراه نامه سربسته یکی از اشراف هست که آن را به خط رومی نوشته و کرم و وفا و شرافت و سخاوت خود را در آن وصف نموده است. نامه را به او نشان ده تا در آن نظر افکند و در اخلاق نویسنده آن اندیشه نماید. اگر به او مایل شد ووی را پسندید، و تو نیز راضی

شدی، من و کیلم که او را بخرم.

بشر گوید: تمام دستورات آقایم ابو الحسن علیه السلام را انجام دادم. چون نگاه کنیز به نامه افتاد، بشدت گریست. آن گاه به برده فروش گفت: مرا به صاحب این نامه بفروش. سپس سوگند شدید یاد نمود که اگر از فروش به صاحب نامه خودداری نماید، خود را خواهد کشت. من مدتی در مورد بهای او با فروشنده گفتگو کردم تا به همان مبلغی که امام به من داده بود، راضی گشت. پس درمها را به وی دادم و کنیز را با روی شاد و خندان از او گرفتم و وی را به حجره ام در بغداد بردم.

چون به آنجا رسیدیم، وارد شد و نامه امام را از جامه اش بیرون آورد و بوسید. آن را روی دیدگان و گونه هایش می کشید و بر بدن خود می مالید. به او گفتیم: عجباً، تو نامه ای را می بوسی که نویسنده اش را نمی شناسی گفت: ای درمانده کم معرفت به مقام اولاد پیامبران، گوش به من ده و دل سوی من دار. من ملیکه دختر یشوعا، پسر قیصر پادشاه روم هستم.

مادرم از فرزندان حواریین است که نسبش به شمعون وصی حضرت مسیح علیه السلام می رسد. بگذار برای تو داستان عجیبی را نقل کنم: جدم قیصر می خواست مرا در سن سیزده سالگی به ازدواج برادر زاده اش در آورد، در قصرش سیصد نفر از نسل حواریون و کشیشان و رهبانان، هفت صد نفر از اشراف و بزرگان و چهار هزار تن از فرماندهان لشکر و سران عشایر را گرد آورد. آن گاه تخت زیبائی

که آراسته به انواع جواهرات قیمتی بود، بر روی چهل پایه مستقر نمود. چون برادر زاده اش بر بالای تخت قرار گرفت، صلیبها را بر افراشتند و اسقف ها به دعا برخاستند و انجیلها را گشودند. به یکباره صلیبها از بلندی به زمین فرو ریختند و ستونهای تخت از جا در رفتند. آنکه بر بالای تخت نشسته بود، سر تگون شد و بیهوش گردید. رنگ رخسار اسقف ها دگرگون شد و اندامشان به لرزه در آمد.

اسقف اعظم به جدم گفت: پادشاهها، ما را از ملاقات این امور منحوس که نشانه زوال این دین است، معاف بدار. جدم نیز به شدت این را به فال بد گرفت و به کشیها گفت: پایه ها را بر پا کنید و صلیب ها را بالا ببرید و برادر این بخت برگشته و بیچاره را بیاورید تا این دختر را به وی تزویج نمایم، تا نحوست وی را به سعادت این دفع کنم. چون چنین کردند، همان پیشامد قبلی تکرار شد. مردم پراکنده گردیدند و جدم پریشان و اندوهناک برخاست.

اما من در همان شب خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریون در قصر جدم جمع شدند و در محلی که جدم تخت و بارگاه را بر افراشته بود، منبری از نور نصب کردند که بلندای آن سر به آسمان کشیده بود. حضرت محمد صلی الله علیه و آله، داماد و وصیش، و تعدادی از فرزندان او (ائمه علیهم السلام) داخل شدند، پس حضرت مسیح علیه السلام به پیشباز آمد و دست در گردن مبارک آن حضرت انداخت، حضرت محمد صلی الله علیه

وآله فرمود: ای روح الله، من آمده ام تا از جانشین تو شمعون، دخترش ملیکه را برای این فرزندم خواستگاری نمایم. وبا دستش به حضرت ابی محمد علیه السلام، فرزند صاحب همین نامه، اشاره نمود.

حضرت مسیح علیه السلام نظری به شمعون افکند و گفت: شرافت به تو روی آورده، میان خود و آل محمد صلوات الله علیهم پیوند خویشاوندی برقرار ساز. گفت: موافقم پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله بر فراز آن منبر رفت، خطبه عقد را خواند و مرا به ازدواج فرزندش در آورد. حضرت مسیح و فرزندان حضرت محمد و حواریون گواهی دادند. چون از خواب برخاستم، از بیم جان خود، این رویا را برای پدر و جدم نقل نکردم. سینه ام آکنده از محبت ابی محمد علیه السلام شد تا آنجا که از خوردن و آشامیدن افتادم و به بیماری شدیدی دچار شدم. در شهرهای روم پزشکی نماند مگر اینکه جدم او را بر بالینم حاضر ساخت وقتی که مایوس گردید، به من گفت: ای نور چشمم، آیا به چیزی میل داری؟ گفتم: ای جدم، اگر شکنجه را از سرای مسلمان که در زندان تو بسر می برند برداری و بر آنها تصدق فرمائی، امید دارم که حضرت مسیح و مادرش به من عافیت و سلامتی دهند. پس این کار را انجام داد.

من در اظهار سلامتی خود جدیت نمودم و اندکی طعام خوردم. او خشنود گردید و اسیران را عزت و احترام کرد. بعد از چهارده شب،

سرور زنان حضرت فاطمه سلام الله علیها را در رویا دیدم. همراه او، حضرت مریم و هزار حوری بهشتی بودند.

حضرت مریم گفت: این سیده النساء مادر همسرت ابی محمد است، دامنش را بگیر و در پیشگاهش به زاری پرداز و از امتناع ابی محمد به دیدارت شکوه نما. من چنین کردم. او فرمود: فرزندم هیچ گاه به دیدار تو که شرک به خدا هستی، نمی آید. این خواهرم مریم است که از دین تو بیزاری می جوید.

پس شهادتین را بر زبان جاری ساز تا از طریق شرک خارج گردی چون شهادت به یگانگی خداوند و اقرار به رسالت خاتم الانبیاء را بر زبان جاری ساختم حضرت فاطمه مرا در آغوش گرفت. جانم معطر گشت. آن گاه فرمود: در انتظار دیدار با ابی محمد باش. چون شب آینده فرا رسید، ابی محمد علیه السلام را مشاهده نمودم.

به وی گفتم: ای محبوب جانم، از من روی برتافتی پس از آنکه متوجه شدم معالجه جانم به دوستی و محبت توست. فرمود: عدم دیدار من به لحاظ شرک تو بود.

اکنون که اسلام آورده ای، هر شب مرا خواهی دید، تا اینکه خداوند ما را در عیان به هم رساند. پس دیدار وی از من قطع نگشت تا به امروز. بشر گوید، بدو گفتم: چگونه در خیل اسیران در آمدی؟ گفت: شبی ابو محمد علیه السلام به من گفت: جدت در فلان روز لشکری به پیکار مسلمین می فرستد، تو نیز در حالی که لباس خادمان در برداری، به آنان ملحق شو. واقعه چنان شد که

فرموده بود. من نیز چنان کردم.

مسلمانان بر ما فائق گردیدند و امر من چنان شد که شاهد هستی. در آن میان کسی اطلاع نیافت که من دختر قیصر روم می باشم. پیر مردی که من در سهم غنیمت به او تعلق یافتم، از اسمم پرسید. خود را معرفی نکردم و بدو گفتم: نرجس. گفت: این نام کنیزان است. بشر گوید، به وی گفتم: عجب! تو از بلاد روم هستی و زبان عرب می دانی؟ گفتم (گفت): - بخاطر - محبت جدم بدان دست یافتم، او وسائل یاد گیری و آداب و معارف را برایم فراهم ساخت.

زن مترجمی که زبان عرب و فرنگ را خوب بلد بود، برگزید تا عربی را به من بیاموزد. بشر گوید: هنگامی که بر مولایم ابی الحسن علیه السلام وارد شدم. امام به وی فرمود: (کیف أراک الله عزّ الإسلام و شرف محمد و أهل بینه) چگونه خداوند عزت اسلام و شرف پیامبر و اهل بیتش را به تو نمایاند؟ - او - عرض کرد: چگونه وصف کنم برای شما ای فرزند رسول خدا که تو بهتر از من می دانی امام فرمود: (فإنی أحبّ أن أکرّمک فأیما أحبّ إلیک عشرة آلاف درهم أم بشری لک بشرف الأبد) مایلیم به تو عنایتی کنم، کدام یک برای تو بهتر است: ده هزار درهم یا بشارت به عزت و شرف جاودانی؟

عرض کرد: بشارت به شرف را می خواهم. فرمود: (فبشری بولد یملک الدین شرقاً و غرباً و یملاً الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً) بشارت باد تو را به فرزندی که سیطره حکومتش شرق و غرب عالم را فرا گیرد، و زمین را پر از عدل و داد می نماید همان گونه که

از ظلم و ستم آکنده شده باشد. عرض کرد: این فرزند از کیست؟
فرمود: (مَنْ خَطْبُكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهَلْ تَعْرِيفِنَهُ؟)
از آن کی است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را
برای وی خواستگاری نمود. آیا او را می شناسی؟ عرض کردم: آیا
از آن هنگام که به دست سیده النساء سلام الله علیها اسلام آوردم،
شبی را بدون دیدارش بسر برده ام؟ پس - آن حضرت - فرمود: (یا
کافور أَدْعُ أُخْتِي حَكِيمَةَ) ای کافور خواهرم حکیمه را بخوان.
چون حکیمه وارد گردید، - حضرتش به او - فرمود: (ها هیه) این
همان است. حکیمه او را مدتی طولانی در آغوش گرفت و از
دیدارش مسرور گشت. آن گاه حضرت ابو الحسن علیه السلام به وی
فرمود: (یا بنت رسول الله خذيها إلى منزلک وعلّمیها الفرائض
والسنن فإنّها زوجة أبي محمد وأمّ القائم علیه السلام) ای دختر رسول
خدا او را به خانه خود ببر و واجبات و سنتها را به وی بیاموز، که او
همسر ابی محمد، و مادر قائم است. علی بن حسین مسعودی در
اثبات الوصیه لعلی بن ابی طالب علیه السلام گوید: راویان موثق از
مشایخ حدیث برای ما روایت کرده اند که نزدیکی از خواهران ابی
الحسن علی بن محمد هادی علیه السلام جاریه ای بود به نام
نرجس. در خانه اش تولد یافت و تحت نظر وی به رشد و کمال
رسید.

یکبار ابو محمد حسن عسکری علیه السلام وارد آن خانه شد. چون
چشمش به او افتاد، در شگفت شد. عمه آن جناب به وی عرض کرد:

می بینم که به وی نگری؟ حضرتش که درود و توجه خدا بدو باد فرمود: (إِنِّي مَا نَظَرْتُ إِلَيْهَا إِلَّا مُتَعَجِّبًا، أَمَا إِنَّ الْمَوْلُودَ الْكَرِيمَ عَلَى اللَّهِ جَلًّا وَعَلَا يَكُونُ مِنْهَا) من به وی نظر نکردم مگر از روی شگفتی و اعجاب. از او فرزندی پدید خواهد آمد که نزد خداوند ارج و قرب بسیار دارد. سپس حکیمه را گفت که از پدرش ابا الحسن علیه السلام اجازه نرجس را برای حضرتش بگیرد.

همچنین شیخ صدوق در اکمال الدین به سند خود از مطهری، از حکیمه دختر امام محمد جواد علیه السلام نقل می کند که گفت: نزد من جاریه ای بود به نام نرجس فرزند برادرم (یعنی امام حسن عسکری) او را مشاهده نمود و به وی خیره گشت. گفتیم: مولایم اگر به او تمایلی دارید، وی را به خدمت شما بفرستیم.

فرمود: (لَا يَا عَمَّةُ لَكِنْ أَتَعَجَّبُ مِنْهَا، سَيُخْرِجُ مِنْهَا وَلَدَ كَرِيمٍ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِي يَمَلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَظُلْمًا) نه عمه، این نگاه از روی شگفتی بود. بزودی از او فرزندی به دنیا می آید که نزد خدای صاحب عزت و جلال بس گران مایه است. خداوند به او زمین را آکنده از عدل و داد می سازد همان گونه که از ستم و بیداد پر شده باشد. گفتیم: او را نزد شما بفرستیم؟ فرمود: از پدرم اجازه بگیر.

به این منظور به منزل ابي الحسن عليه السلام رفتیم. قبل از آنکه لب به تکلم بگشاییم، امام فرمود: (يا حَكِيمَةُ اِبْعَثِي بِنَرْجَسٍ إِلَى ابْنِي أَبِي مُحَمَّدٍ) حکیمه، نرجس را نزد فرزندم ابو محمد بفرست. گفتیم:

مولایم، من به همین منظور خدمت شما آمدم. فرمود: (یا مبارکة إنَّ الله تبارک وتعالی أحبَّ أن یشرکک فی الأجر) ای مبارک که صاحب برکت، خدای تبارک و تعالی دوست دارد که تو در این اجر بهره مند باشی. پس برگشتم و نرجس آن معدن عفاف را آراستم و به نزد ابو محمد علیه السلام فرستادم. زمان گذشت، تا اینکه حضرت هادی در گذشت و فرزندش ابو محمد منصب امامت را عهده دار گردید. من پیوسته همانند زمان پدرش به خدمت آن امام مطهر می رسیدم. روزی نزد نرجس رفتم. او در حالی که می خواست کفشهایم را در آورد، گفت: ای بانوی بزرگ من، اجازه دهید کفشهایتان را در آورم. من گفتم: تو بانو و صاحب من هستی، تو را نرسد که خدمت من کنی و کفش را از پایم در آوری. بلکه این من هستم که باید به دیده منت خدمت گزار تو باشم. چون امام حسن عسکری علیه السلام این سخن را بشنید، به من فرمود: (جزاک الله خیراً یا عمه) ای عمه، خدا به تو جزای خیر دهد. و تا غروب آفتاب در خدمت وی بودم.

پس به کنیز خود گفتم که جامه هایم را بیاورد تا بروم. حضرت فرمود: (یا عمّاه بیتی اللیلة عندنا فإنّه سیولد المولود الکریم علی الله عزّ وجلّ الذی یحیی الله به الأرض بعد موتها) عمه جان، امشب را نزد ما بمان که در این شب مولودی پا به عرصه گیتی می نهد که نزد خداوند صاحب عزت و جلال، ارج و قدر بسیار دارد، او کسی است که خداوند بوسیله اش زمین را بعد از مردنش، زنده می

سازد. پرسیدم: مادرش کیست؟

فرمود: نرجس. عرض کردم: فدایت شوم، به خدا سوگند که من اثری از بارداری در وی نمی بینم، فرمود: (هو ما أقول لك) امر همانست که به تو می گویم. نزد نرجس رفتم. پس از اینکه سلام نمودم و نشستیم، جلو آمد که کفش از پایم در آورد و گفت: بانوی من، امشب در چه حالی هستید؟ گفتم: نه، بلکه تو بانوی من هستی و خاتون ما می باشی.

او کلام مرا انکار نمود و گفت: جریان چیست عمه جان؟ گفتم: دخترم، خداوند امشب پسری به تو خواهد داد که در دنیا و آخرت آقا و بزرگ می باشد. با گفتن این سخن، او شرمزده گشت. سپس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به من فرمود: (إذا كان وقت الفجر يظهر لك بها الحبل لأنّ مثلها مثل أمّ موسى لم يظهر بها الحبل ولم يعلم بها أحد إلى وقت ولادتها لأنّ فرعون كان يشقّ بطون الحبالی فی طلب موسی وهذا نظیر موسی) در طلوعه فجر، آثار جنین برای تو ظاهر خواهد شد.

مثل او همچون مادر موسی است که تا هنگام ولادت اثر جنین بروی ظاهر نشد، واحدی بر حال او مطلع نگردید. این بدان خاطر بود که فرعون شکم زنان حامله را می شکافت تا به موسی علیه السلام دست یابد. این فرزند هم شبیه موسی است. حکیمه گوید: چون از نماز عشا فراغت یافتیم، افطار نمودم و در بستر آرمیدم در دل شب برای نماز بپا خاستیم.

نماز را به پایان رسانیدم. نرجس هنوز در خواب بود و اثری در وی مشاهده نمی شد. بعد آن به تعقیبات نماز پرداختم. نرجس بیدار شد، نماز خواند و سپس خوابید. بر من شک و تردید عارض شد. ابو محمد علیه السلام از حجره خود صدا زد: (لا تعجلی یا عمّه فَإِنَّ الْأَمْرَ قَدْ قَرُبَ) عجله مکن ای عمه، امر به تحقیق نزدیک است. من شروع کردم به خواندن سوره سجده و یس. در این هنگام ناگاه او هراسان از خواب پرید.

من به سوی او جستم و نام خدا را بر وی بردم و گفتم: آیا چیزی حس می کنی؟ گفت: آری گفتم: جان و دلت را آرام دار. سپس میان من و او جدائی افتاد. من توسط هشدار مولایم به خود آمدم. پارچه را از - روی - حضرتش کنار زدم. دیدم نوزادی سر به زمین سائیده و به سجده رفته است.

او را به سینه چسبانیدم. مشاهده کردم که پاک و پاکیزه است. ابو محمد مرا صدا نمود که ای عمه، فرزندم را بیاور.

او را به نزدش بردم. دستش را زیر دو ران و پشتش گذاشت و دو پایش را بر سینه خود جا داد و زبانش را در دهان او نهاد و دو دستش را بر دو چشم و دو گوش و مفاصل او مالید، سپس فرمود: (تکلم یا بنی) پسر جانم سخن بگو.

نوزاد لب به تکلم گشود: (أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله) ثم صلى على أمير المؤمنين وعلى الأئمة إلى أن وقف على أبيه ثم أحجم.

شهادت می دهم که شیدا کننده ای جز آنکه همه در او شیدايند وجود ندارد وشهادت می دهم که محمد فرستاده خداست. سپس بر امير المؤمنین وديگر ائمه صلوات فرستاد تا اينکه به پدرش رسيد. بعد از آن لب از کلام فرو بست.

چون صبح نمودم، برای عرض سلام خدمت حضرت عسکری رسيدم، اما سیدم را ندیدم. گفتم: فدایت شوم، سیدم چه شد؟ فرمود: (استودعناه الذی استودعته أمّ موسی) او را به آن کس سپردیم که مادر موسی فرزندش را به او سپرد. روز هفتم که فرا رسيد، خدمت امام رفتیم. فرمود که فرزند را بیاور. مجددا همان کار را در مورد وی انجام داد و سپس زبان خود را داخل دهانش نمود گوئی شیر یا عسل به وی می دهد. بعد از آن فرمود: (تکلم یا بنی) فرزندم سخن بگو.

نوزاد شروع به گفتن شهادتین وصلوات بر ائمه تا پدر امجدش نمود. بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود: (وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنُمكنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمَ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ). همچنين شيخ صدوق در کمال الدين روايت نموده که به ميمنت اين ميلاد خجسته، امام حسن عسکری امر فرمود که ده هزار رطل نان وده هزار رطل گوشت میان شيعيان ومستمندان تقسيم نمايند، وهمچنين گوسفندی را عقیقه نمود.

غيبت امام عصر ونايبان خاص ایشان:

برای حضرت مهدی دو غیبت است، یکی صغری و دیگری کبری. در این مورد روایاتی از ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده است. غیبت صغری: غیبت صغری، از میلاد امام تا وفات نایب چهارم وانسداد نیابت خاصه می باشد. در این مدت هفتاد و چهار سال سفرائی رابط میان ایشان و شیعیان بودند که امام را ملاقات می کردند - و چه بسا دیگرانی هم بودند که حضرتش را دیدار می کردند - و به خدمتش شرفیاب می شدند، و توقیعاتی از حضرتش در پاسخ مسائل مختلف و مباحث گوناگون برای شیعیان حضرتشان از طریق ایشان بدانان می رسید. غیبت کبری: غیبت کبری، بعد از غیبت صغری است و تا زمانی می باشد که حضرتش با شمشیر قیام کند. در برخی از توقیعات آمده است که در غیبت کبری کسی امام را نمی بیند و هر کس تا قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای رویت نماید، کذاب است.

در روایات دیگر آمده است که امام هر ساله در مراسم حج شرکت می کند. مردم را می بیند و می شناسد ولی مردم ایشان را می بیند و نمی شناسند. سفر و نواب زمان غیبت صغری که رابط بین امام و شیعیان بودند، چهار تن هستند:

ابو عمرو عثمان بن سعید عمری:

عمری به فتح عین و سکون میم از بنی اسد بود. او منسوب به جد مادریش جعفر عمری می باشد. گفته شده که حضرت حسن عسکری امر به مخفف نمودن کنیه اش (ابو عمرو) دادند، از این رو به عمری

مشهور شد. لقب دیگر او عسکری است که به سبب سکونتش در لشکرگاه سامراء می باشد. به وی سمان نیز می گویند، زیرا خرید و فروش روغن می کرد تا بر امر نیابت و ارتباط با امام پوشش نهد. شیعیان چون می خواستند مال واجبی را نزد حضرت ابو الحسن عسکری علیه السلام فرستند، ابو عمرو آن را در ظرفهای روغن جای می داد و مخفیانه و ترسان نزد حضرت می برد. او در ابتدا از طرف امام هادی سلام الله علیه وکیل حضرتش بود. بعد، این منصب را نزد امام حسن عسکری علیه السلام و سپس نزد امام عصر علیه السلام حفظ کرد. امام هادی علیه السلام درباره وی گفته است: (هذا أبو عمرو الثقة الأمين ما قاله لكم فعنی يقوله وما أداه إليكم فعنی يؤديه) این ابو عمرو موثق درست کردار است. هر آنچه گوید، از جانب من گفته، و هر چه به شما رساند، از طرف من رسانده است. یکی از اصحاب از حضرتش می پرسید که برای چه کسی کار کنم و از چه کسی مبنای دینی را بگیرم و به سخن چه کسی روی آورم؟ امام علی نقی علیه السلام فرمود: (العمری ثقتی فما أدی إليك فعنی يؤدی وما قال لك فعنی يقول فاسمع له وأطع فإنه الثقة المأمون) عمری مورد اطمینان من است، هر چه به تو رساند، از جانب من است و هر چه به تو گوید از طرف من می باشد. پس سخنش را گوش فرا ده و مطیع او باش که فرد وثق امینی است. امام حسن عسکری علیه السلام نیز در باره شان و مقام او - بعد از وفات پدرشان امام هادی - اظهار داشته اند: (هذا أبو عمرو الثقة

الأمین ثقة الماضي وثقتی فی المحیا والممات فما قاله لكم فعنی
يقوله وما أدّاه إليكم فعنی يؤدیه) این ابو عمرو موثق درست کردار
است، مورد وثوق امام گذشته و مورد اطمینان من در حیات و مرگم
می باشد. هر چه به شما گوید، از جانب من گفته، و هر چه به شما
رساند، از طرف من رسانده است. در روایتی آمده است که چهل
تن از شیعیان خاص حضرت عسکری علیه السلام خدمت ایشان
رسیدند و در مورد امام بعد رسیدند، (امام به اندرون رفتند و) پسر
بچه ای همانند قرص قمر که شبیه ترین مردم به حضرت ابا محمد
بود، آوردند.

سپس فرمودند: (هذا إمامکم من بعدی و خلیفتی علیکم أطيعوه ولا
تتفرّقوا من بعدی فتهلکوا فی أديانکم. ألا وإنّکم لا ترونه بعد یومکم
هذا حتّی یتّمّ له عمر فاقبلوا من عثمان بن سعید ما یقوله وانتهوا إلی
أمره و اقبلوا قوله فهو خلیفه إمامکم والأمر إلیه) این امام شما بعد از
من و جانشین من بر شماست. از او اطاعت نمائید و پس از من به
تفرقه نگرانید که دینتان را بر باد داده و به هلاکت می افتید. آگاه
باشید که بعد از امروز دیگر او را نخواهید دید، تا اینکه دوران
(غیبت) وی به نهایت رسد.

هر آنچه عثمان بن سعید می گوید، پذیرا باشید، امرش را گردن
نهدید و سخنش را قبول کنید که او جانشین امامتان است و امر
(نمایندگی وی) به عهده اوست. عثمان بن سعید در آن علو درجه
ای قرار داشت که در هنگام غسل امام حسن عسکری حاضر شد

وعهده دار تمام کارهای حضرتش بود و در کفن و حنوط و دفن آن حضرت ماموریت داشت.

شیخ طوسی در کتاب غیبت در مورد وی می نویسد: توقیعات صاحب الامر علیه السلام توسط او و فرزندش محمد به شیعیان و خواص پدرش می رسید. این توقیعات شامل اوامر و منهیات امام و پاسخ مسائل شیعیان بود. دست خط توقیعات عینا مشابه دست خط نامه های زمان امام حسن عسکری بود. شیعیان بر عدالت هر دویشان اتفاق نظر دارند.

پس از در گذشت عثمان بن سعید فرزندش محمد او را غسل داد و در قسمت غرب مدینه السلام در خیابان میدان در جهت قبله مسجد الذر به دفن نمود. که به جایگاه قبر که در خانه تنگ و تاریک است، وارد می شوند و ما آشکارا از هنگام فرود به بغداد در سال ۴۰۸ تا ۴۳۰ او را زیارت می کنیم سپس آنجا را ابومنصور بن فرج باز سازی کرد و قبر به صورت نیکوئی در آمد و بر بالای آن ضریحی در زیر سقفی قرار داد. همسایگان محل به زیارت او می آیند و از وی تبرک می جویند.

گویند که او مردی صالح بوده و نیز مشهور است که برادر رضاعی امام حسین علیه السلام می باشد، و از حقیقت امر خبر ندارند. و آن همینطور است تا الان که سال چهارصد و چهل و چهار (۴۴۴) می باشد.

ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری:

شیخ طوسی در کتاب غیبت از هبه الله بن محمد، واو از مشایخ خود نقل می کند: شیعیان (بعد از وفات امام حسن عسکری) بر عدالت عثمان بن سعید اتفاق نظر داشتند. او بعد از خود، به امر حضرت ولی عصر، فرزندش محمد را به سفارت و نیابت گمارد. بر عدالت و وثاقت و امانت ابی جعفر نیز شیعیان متفق القول هستند و این از فرمایش امام عسکری علیه السلام نشأت می گرفت که خصائص والا را در مورد او تأیید نموده و وی را به عنوان نماینده فرزند خود، حجت بن الحسن علیه السلام معرفی کرده بود.

توقیعات امام که رهگشای شیعیان در مشکلاتشان بود، توسط او با همان دست خط زمان پدرش به پیروان اهل بیت می رسید. شیخ طوسی در جای دیگر بیان می دارد که پس از درگذشت ابو عمر عثمان بن سعید فرزندش ابو جعفر محمد بن عثمان مقام او را در اختیار گرفت. این بنا بر نص امام عسکری علیه السلام بود که فرموده بود: (اشهدوا علی أن عثمان بن سعید العمری و کیلی وأن ابنه محمداً و کیل ابنی مهدیکم) شاهد باشید که عثمان بن سعید عمری و کیل من است و فرزندش محمد، و کیل فرزندم مهدی شما می باشد. و در محل دیگر به یکی از اصحابش فرمود: (العمری و ابنه ثقتان فما أدیا إلیک فعنی یؤدیان و ما قالاً لک فعنی یقولان فاسمع لهما و اطعهما فَإِنَّهُمَا الثقتان المأمونان) عمری و فرزندش موثق و مورد اطمینان می باشند.

هر چه به تو رسانند، از جانب من رسانده اند، و هر چه گویند، از

طرف من گفته اند. پس به سخن این دو گوش ده و فرمانشان را پذیرا باش که موثق درست کردار هستند.

ابو جعفر محمد بن عثمان کتابهایی در فقه نگاشته است، که احادیث آنها را از حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب علیهما السلام روایت نموده است. برخی روایات آن کتابها را از پدرش، و او از حضرت عسکری و از حضرت هادی علیهما السلام نقل کرده است.

از جمله این کتابها، کتاب الاشربه می باشد. از محمد بن عثمان نقل شده است که گفت: **وَاللَّهِ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لِيَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ يَرِي النَّاسَ وَيَعْرِفُهُمْ وَيُرُونَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ.** به خدا سوگند، صاحب الامر علیه السلام هر سال در مراسم حج شرکت می نماید. مردم را می بیند و می شناسد، اما آنها او را می بینند و نمی شناسند.

به وی گفته شد که آیا حضرت ولی عصر را دیده ای؟ گفت: نعم، و آخر عهدهی به عند بیت الله الحرام وهو يقول: **اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي.** آری، آخرین بار ایشان را در کنار خانه خدا مشاهده نمودم که می فرمود: **الها وعده ای را که به من داده ای، به انجام رسان.** و همچنین می گوید: **رَأَيْتَهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مُتَعَلِّقًا بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ فِي الْمَسْتَجَارِ وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ انْتَقِمْ بِي مِنْ أَعْدَائِكَ.**

ایشان را که توجه خدا بر او باد دیدم که در مستجار به پرده کعبه آویخته بود و می فرمود: **الها به وسیله من از دشمنانت انتقام بگیر.**

یکبار یکی از دوستان محمد بن عثمان بر وی وارد شد، مشاهده کرد در برابرش تابلوئی است که بر آن آیاتی از قرآن و در حاشیه اش

اسامی ائمه علیهم السلام را می نگارد.

از وی جوایای مطلب شد، اظهار داشت: این برای آن است که در قبرم بگذارند. اکنون از آن فراغت یافته ام و هر روز وارد قبر می شوم و آن جزء قرآن را می خوانم. چون فلان روز از فلان ماه در فلان سال فرا رسد، به سوی خدا رهسپار می گردم و در آن قبر آرام می گیرم. و همانطور شد که گفته بود. حکایت شده که او قبری برای خود حفر نمود و اظهار داشت: مامور شده ام که امور خود را جمع نمایم. که بعد از دو ماه در گذشت.

محمد بن عثمان در آخر جمادی الاولی سنه سیصد و پنج یا چهار به ملکوت اعلی پر کشید. وی قریب پنجاه سال مقرب بارگاه حضرت بقیه الله الاعظم بود و از جانب حضرتش در میان شیعیان انجام وظیفه می کرد. وی نزد مادرش در خیابان دروازه کوفه در بغداد دفن گردید. و نیز گفته شده که هم اکنون در وسط صحرا می باشد.

ابو القاسم حسین بن روح نوبختی:

نائب پیشین، محمد بن عثمان، دو یا سه سال قبل از وفات خود، بزرگان شیعه را جمع نمود و به آنها گفت: اگر پیک اجل مرا دریافت، امر نیابت بر عهده ابو القاسم حسین بن روح نوبختی است. من مامورم که وی را بر جای خود بگذارم. به او رجوع کنید و در امور خود به وی روی آورید.

در روایت دیگر آمده که از وی پرسیدند: اگر طوری شود، چه کسی در مقام شما خواهد بود؟ در پاسخ گفت: حسین بن روح بن

ابی بحر نوبختی قائم مقام من است. وی سفیر بین شما و صاحب الامر علیه السلام است. در امور خود به او که مورد اطمینان است، مراجعه کنید و در مشکلات خود به وی پناه ببرید. به من چنین امر شده که ابلاغ کنم و به تحقیق - آنرا - رساندم.

محمد بن عثمان در بغداد ده نفر نماینده و کار گزار داشت که امور و وجوه شیعیان را به او می رساندند. از جمله آنان حسین بن روح بود. تمامی آنها والائی و نزدیکی بیشتری از حسین بن روح داشتند. مشایخ شیعه تردیدی نداشتند که بعد از محمد بن عثمان، کسی جز جعفر بن احمد بن متیل یا پدر او جای وی را نخواهد گرفت، زیرا که به لحاظ خویشاوندی سببی جعفر بن احمد بن متیل بسیار با وی مراوده داشت تا آنجا که در آخر عمر غذائی نمی خورد مگر در خانه جعفر یا پدرش.

اما چون خلعت نیابت امام عصر ارواحنا فداه زینبده قامت حسین بن روح گشت، سران شیعه انکاری ننمودند و به وی تسلیم شدند و به سان سفیر قبلی، پروانه وار گرد این نماینده حضرت حجت بال زدند. از جمله این سران شیعه، جعفر بن احمد بن متیل بود که گوید: در لحظات آخر عمر محمد بن عثمان نزد سرش نشسته بودم و با وی گفت و شنود داشتیم. ابو القاسم بن روح در پائین پایش قرار داشت. او رو به من کرد و گفت: مامور شده ام که ابو القاسم حسین بن روح را جانشین خود قرار دهم. پس من از بالای سر او برخاستم و دست نیازمند تلاش می نمودند.

- ۱- موسسه جمع آوری اعانات برای بینوایان.
 - ۲- موسسه تامین هزینه طبابت و خرید دارو برای مستمندان.
- سرانجام نیز به مقام جانشینی محمد بن عثمان نائل آمد شیخ طوسی در کتاب غیبت گوید ابوالقاسم از عاقل ترین مردم نزد مخالف و موافق بود و به تقیه رفتار میکرد ابوالقاسم حسین بن روح در ماه شعبان سال سیصد و شش هجری در گذشت و در نوبختیه دفن گردید.

ابو الحسن علی بن محمد سمري:

حسین بن روح او را جانشین خود قرار داد و وی به عنوان نماینده حضرت بقیه الله الاعظم قیام نمود شیخ طوسی در کتاب غیبت به سند خود از احمد بن ابراهیم بن مخلد نقل میکند که گفت در بغداد نزد مشایخ شیعه حضور یافتم در جمع آنان ابو الحسن علی بن محمد سمري بدون مقدمه فرمود خدا رحمت کند علی بن حسین بن بابویه قمی را بزرگان حاضر در مجلس تاریخ آن روز را نوشتند بعدا خبر رسید که علی بن بابویه در همان روز وفات یافته است در روایت دیگری آمده است که هر بار علی بن محمد از علی بن حسین جويا می شد می گفتند نامه آمده که حالش خوب است تا آنکه روز وفات او فرا رسید سمري از حال وی پرسید همان سخن قبل را گفتند اما سمري اظهار داشت در مصیبت او خداوند به شما اجر دهد وی الساعه در گذشت حاضران در مجلس تاریخ آن روز را نوشتند بعد از هفده هجده روز خبر آمد که علی بن حسین بابویه

در همان روز و همان ساعت در گذشته است.

توقیع انسداد نیابت خاصه شیخ طوسی در کتاب غیبت به سند خود نقل می کند که سمری چند روز قبل از وفاتش این توقیع امام عصرع را به بزرگان شیعه ارائه داد: (بسم الله الرحمن الرحيم، يا على بن محمد السمري اعظم الله اجر اخوانك فيك فانك ميت ما بيتك وبين ستة ايام فاجمع امرك ولا توصي الى احد فيقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالى ذكره وذلك بعد طول الامد وقسوة القلوب وامتلاء الارض جوراً وسيأتي شيعتي من يدعي المشاهدة الا فمن ادعى المشاهدة قبل خروج سفیانی والصيحة فهو كذاب مفتر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم) بسم الله الرحمن الرحيم ای علی بن محمد سمری خداوند اجر برادرانت را در سوگ تو بزرگ گرداند تو تا شش روز دیگر حیات را وداع می گوئی پس به کارهای خود رسیدگی نما و به احدی وصیت مکن که مقام تو را در اختیار گیرد. و به تحقیق که غیبت تامه شروع شد و ظهوری نخواهد بود مگر بعد از اذن خدای بلند مرتبه و آن بعد از گذشت دورانی طولانی و قساوت قلبها و پر شدن زمین از جور و ظلم می باشد. در میان شیعیان من کسانی پیدا می شوند که ادعا می کنند مرا مشاهده می نمایند آگاه باش که هر که قبل از خروج سفیانی وصیحه اسمانی مدعی مشاهده شود دروغگوی و افترازن است. و توان و قدرتی جز به انکه همه در او شیدايند که والا و بزرگ است

نمی باشد. راوی نقل می کند که روز ششم نزد وی رفتیم ملاحظه کردیم لحظاتی بیش از حیاتش باقی نمانده است. به وی عرض کردیم که جانشین شما کیست؟ فرمود: خداوند را امری است که خود به انجام رساننده آن است.

آخرین سفیر حضرت حجت در نیمه شعبان سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ هجری در گذشت و در بغداد در محلی که هم اکنون به خیابان خلنجی مشهور است دفن گردیده یعنی در محله باب در نزدیکی کنار رودخانه نهر آبی عتاب.

نمایندگان سفرای زمان غیبت صغری:

در زمان سفرای پسندیده عده ای از ثقات بودند که توقعات از طرف نواب امام عصر علیه السلام به دست ایشان می رسید تا به مردم ابلاغ کنند. از جمله آنان شخصیت‌های زیر می باشند:

ابو الحسن محمد بن جعفر اسدی:

ابو الحسن محمد بن جعفر اسدی که درباره اش توقیعی بدین مضمون صادر گردید: (محمد بن جعفر العربی فلیدفع إلیه فإنه من ثقاتنا) محمد بن جعفر عربی از افراد مورد اعتماد ماست اموال به او داده شود.

در توقیع دیگری است: (إن أردت أن تعامل أحداً فعليك بأبي الحسين الأسدي بالري) اگر می خواهی وجوه شرعی را به کسی دهی پس بر تو باد به ابی الحسین اسدی در شهر ری.

احمد بن اسحاق:

احمد بن اسحاق که در مدح وی و جماعتی دیگر توفیق زیر صادر گشت:

(أحمد بن إسحاق الأشعري وإبراهيم بن محمد الهمداني وأحمد بن حمزة بن اليسع ثقات) احمد بن اسحاق اشعري ابراهيم بن محمد بن همداني واحمد بن حمزه بن يسع مورد وثوق ما هستند.

شيخ طبرسي در اعلام الوري گويد که در غيبت صغري نمايندگان امام در جامعه حضور داشتند ومورد شناخت شيعيان بودند. احدي از قائلان به امامت حضرت عسکري عليه السلام در امر سفارت آنان ترديدى نداشت. تعدادى از آنان عبارتند از:

ابو هاشم داود بن قاسم جعفرى محمد بن على بن بلال ابو عمر عثمان بن سعيد روغن فروش وپسرش ابو جعفر محمد بن عثمان عمر اهوازي احمد بن اسحاق ابو محمد بن وجنائى ابراهيم بن مهزيار محمد بن ابراهيم و.... مؤلف گويد: درباره ديگر افراد گوئيم: ظاهرا سفارت مطلق تنها مختص آن چهار شخصيت ياد شده مى باشد. اما ديگر افرادى که طبرسي آنها را بر شمرده نيابتشان در امورى خاص بوده است البته خداوند به واقع مطلب آگاهتر است. موضوع شگفت انگيز آنکه طبرسي حسين بن روح و سمعري را در جمله سفراء نياورده است.

مدعيان مقام نيابت خاصه:

جماعتى بدروغ مدعى مقام بايت و نمايندگى امام عصر عليه السلام شدند در اينجا ما اسامى و شرح حال آنها به نقل از کتاب غيبت شيخ

طوسی میآوریم.

ابو محمد حسن شریعی:

ابو محمد حسن شریعی اولین مدعی نیابت میباشد روایت شده که او از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام بوده که بر اولین مدعی او مقام نیابت خاصه می باشد وی منصبی را که هیچ بهره ای از آن نداشت منسوب به خود دانست و بر خدا و امام دروغ و افترا بربست. از این رو شیعیان او را لعن نمودند و از وی بیزاری جستند. از جانب امام نیز توقیعی در مورد لعن و براءت از او صادر شد. فرجام کارش بدانجا رسید که کفر والحاد خود را علنی ساخت.

محمد بن نصیر نمیری:

محمد بن نصیر نمیری که فرقه نصیری به منسوب به وی می باشد بعد از محمد بن عثمان عمری مدعی مقام او شد. اما با اظهار کفر والحاد خود خداوند وی را رسوا ساخت. عمری نیز او را لعن نمود و از وی تبری جست. چون این خبر را به گوش او رساندند به قصد عذر خواهی عازم منزل عمری شد اما وی به او اجازه ورود نداد. او مدعی بود که پیامبر است و امام هادی علیه السلام او را فرستاده است و معتقد به ربوبیت ایشان بود. نمیری ازدواج با محارم و لواط را جائز می شمرد.

محمد بن موسی بن حسن بن فرات او را یاری می کرد و اسباب پیشرفت دعوی وی را فراهم می ساخت. به محمد بن نصیر در لحظات آخر عمر، در حالی که زبانش سنگین شده بود گفتند: چه

کسی را جانشین خود قرار می دهی؟ با لحنی ضعیف و بریده گفت: احمد کسی نفهمید که احمد کیست و منظور وی چه کسی می باشد. از این رو پیروانش به سه فرقه گرائیدند: گروهی پیرو احمد فرزندش شدند، دسته ای احمد بن محمد بن موسی بن فرات را برگزیدند و فرقه ای دیگر، احمد بن ابی الحسین بن بشر را پیشوای خود گرفتند.

ابو طاهر محمد بن علی بن هلال:

ابو طاهر محمد بن علی بن بلال، که نزدش مقداری از اموال امام عصر سلام الله علیه بود، از تسلیم آنها به محمد بن عثمان عمری خود داری ورزید و مدعی شد که وکیل امام زمان می باشد. شیعیان از وی تبری جستند و لعنش نمودند. از طرف حضرت صاحب الزمان علیه السلام نیز توقیعی در باره تبه کاری او صادر شد.

حسین بن منصور حلاج:

حسین بن منصور حلاج، وی پیغام نزد ابی سهل اسماعیل بن علی نوبختی فرستاد که وکیل امام زمان است. ابی سهل نزد مردم ارج و منزلتی داشت و از مقام رفیعی در علم و ادب برخوردار بود. هدف ابن حلاج از این ادعا آن بود که ابی سهل به وی تمایل جوید و او را به خود نزدیک سازد، در نتیجه مردم به وی گرایش یابند و وسائل پیشرفت دعویش را فراهم سازند.

ابو سهل که خدا رحمتش را شامل وی گرداند، در جوابش پیغام فرستاد: من از تو کرامات بسیار شنیده ام، اما تنها امر مختصری را از

تو می طلبیم، و آن اینکه من زنان را دوست دارم، لکن پیری مرا از آنان دور ساخته است. من ناچارم هر جمعه محاسن خود را خضاب نمایم و گر نه پیری من نزد آنان مکشوف می گردد. پس از تو می خواهم کاری کنی که مرا از خضاب بی نیاز سازی و محاسنم را سیاه گردانی. در این صورت من غلام حلقه به گوش تو خواهم شد. چون ابن حلاج این پاسخ زیر کانه را بشنید، دانست که به خطا رفته است، و از وی دوری جست.

ابو سهل با این شیوه او را رسوا ساخت و مورد تمسخر همگانش قرار داد. یک بار ابن حلاج عزم مسافرت قم نمود. نامه به مردم آنجا فرستاد که وکیل امام عصر علیه السلام به سوی شما می آید. اما اهالی قم نامه اش را پاره کردند و او را تمسخر نمودند. فردی که نامه او را پاره کرده بود، به دکان خود آمد. حاضران با مشاهده وی به احترامش برخاستند، جز یک نفر که همان ابن حلاج بود. صاحب دکان گفت: شما هیچ حلاج را دیده اید؟ حلاج گفت: از من می پرسى و حال آنکه در برابرت هستم. گفت: من تو را شخص محترمی پنداشتم که از خودت نپرسیدم.

حلاج گفت: نامه مرا در حضور من پاره می کنی؟ آن گاه صاحب دکان بانگ زد: ای جوان، او را با لگد و پس گردنی بیرون انداز. پس از آن در قم دیده نشد. سرانجام کارش به کفر والحاد انجامید و دعوی الوهیت نمود، و در بغداد به دستور مقتدر کشته شد.

ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی:

ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی، معروف به ابن ابی العزاقر. وی نزد بنی بسطام محترم بود زیرا حسین بن روح مقام او را در نزد مردم بزرگ می داشت، چون در ابتدا بر اعتقاد صحیح بود و کتابهایی در طریق شیعه نگاشته بود. اما در فرجام از صراط مستقیم انحراف جست و راه ارتداد پیش گرفت. او پس از آنکه خود را نایب امام عصر معرفی نمود، به حسب جاه و مقام خود در میان بنی بسطام، هر دروغ و فتنه و کفری را نشر می داد و آنها را منسوب به حسین بن روح می کرد.

بنی بسطام هم سخنان او را می پذیرفتند، تا آنکه خبر به حسین بن روح رسید که کذب سخنان او را اعلان ساخت و بنی بسطام را از او بازداشت و آنان را به لعن و راندن وی دستور داد. اما آنها از وی دست نکشیدند زیرا شلمغانی به آنان می گفت: من سر را فاش ساخته ام، در نتیجه مورد بد خواهی حسین بن روح واقع شده ام، زیرا این سری بود که جز پیامبران اولو العزم یا فرشتگان مقرب یا مومنان امتحان شده، نتوانند آن را پذیرا باشند. این دروغ پردازی ها به اطلاع حسین بن روح رسید. پس نامه به بنی بسطام نوشت که او را لعن کنند و از وی براءت جویند. چون آنان از این فریب کاری آگاه شدند، مکتوب را به شلمغانی نشان دادند.

او به سان ابر بهاری اشک از دودیده روان ساخت و گفت: این سخن حسین بن روح معنایی بس والا دارد که شما متوجه نیستید. اینکه گفته خدا او را لعنت کند، لعنت در اینجا به معنای دوری از عذاب

خداست نه دوری از رحمتش. اکنون منزلت خود را شناختم. پس از این اشک تمساحانه صورت بر خاک سائید و گفت: مبادا که این راز را فاش سازید او تا آن درجه سقوط کرد که مدعی شد روح رسول الله صلی الله علیه و آله در محمد بن عثمان عمری و روح امیر المؤمنین علی علیه السلام در حسین بن روح و روح صدیقه کبری سلام الله علیها در ام کلثوم دختر محمد بن عثمان حلول نموده است. یک روز ام کلثوم بر مادر ابی جعفر بن بسطام وارد شد. او خود را بر روی قدمهای وی انداخت و پاهایش را غرق بوسه ساخت. ام کلثوم گفت: این کارها چیست؟ مادر ابی جعفر اظهار داشت: چرا چنین نکنم، حال آنکه تو بانوی من فاطمه زهرا هستی ام کلثوم پرسید: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ گفت: این راز بزرگی است که بزرگ ما شلمغانی به ما سپرده است ام کلثوم پرسید: چه رازی؟ گفت: از ما عهد و پیمان بر حفظ آن گرفته، می ترسم اگر آن را فاش سازم، به عقوبت الهی دچار شوم ام کلثوم قول موثق داده که آن را به کسی نگوید، و در دل، حسین بن روح را مستثنی نمود. مادر ابی جعفر او را به خرافه شلمغانی خبر داد. ام کلثوم گفت: این دروغ است و حسین بن روح را آگاه ساخت. نایب امام عصر سلام الله علیه گفت: این مطالب کفر والحاد است که این ملعون آن را در قلوب اینان مستحکم ساخته تا بتواند ادعای الوهیت کند و بگوید که خدای تعالی در وی حلول نموده است. از جانب حضرت بقیه الله ارواحنا فداه نیز توفیقی در لعن و براءت از او

صادر گردید.

بعد از مدتی که کوس رسوائی او در همه جا نواخته شد و دیگر امکان فریب و دسیسه برایش فراهم نبود، در حضور جمعی از بزرگان شیعه اظهار داشت: میان من و حسین بن روح را جمع سازید، پس اگر آتشی از آسمان بر او فرود نیامد و او را نسوزاند، او بر حق است، والا دعوی من حق می باشد.. این جریان که در خانه ابن مقله اتفاق افتاد، به گوش الراضی بالله خلیفه عباسی رسید. او هم دستور داد وی را به قتل رسانند. سر انجام در سال سیصد و بیست و سه به حیاتش خاتمه داده شد.

ابو بکر محمد بن احمد بن عثمان بغدادی:

ابو بکر محمد بن احمد بن عثمان بغدادی، وی برادر زاده محمد بن عثمان عمری بود. ابتدا ابو دلف کاتب مدعی نیابت برای او شد. جریان را از ابو بکر پرسیدند او آن را انکار نمود و بر عدم صحبت این ادعا قسم یاد کرد. اما بعدا به ابو دلف تمایل جست در نتیجه شیعیان وی را از خود طرد ساختند. گفته شده که او کار گزار یزیدی در بصره بود و مدتی طولانی خدمت وی را می کرد پس از اینکه مال بسیاری فراهم ساخت، از او نزد یزیدی سعایت کردند. او هم وی را خواست و اموالش را مصادره نمود، آن گاه ضربه ای بر سرش زد که منجر به مرگش گردید. ابن قولویه گوید که ابو دلف کاتب که خداوند رحمتش را شامل حال او نگرداند، ملحد بود، سپس غالی شد، و آن گاه دیوانه گشت، و بعد از آن زنجیری شد. سر

انجام به عقیده تفویض گرائید.

احمد بن هلال کرخی:

احمد بن هلال کرخی، که جزء غلات بود، در ابتدا از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بشمار می رفت. بعدا تغییر عقیده داد و نیابت محمد بن عثمان را منکر شد. از جانب امام علیه السلام نیز توقیعی در لعنش صادر گردید.

در استمرار غیبت پیامبران:

مقدمه شیخ صدوق در اکمال الدین به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: (إِنَّ سُنَنَ الْأَنْبِيَاءِ وَمَا (بِهَا) وَقَع عَلَيْهِم مِّنَ الْغِيَابَاتِ جَارِيَةٌ (حَادِثَةٌ) فِي الْقَائِمِ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقَذَّةِ بِالْقَذَّةِ) همانا سنن انبیاء و غیبتهای که در مورد آنها واقع شده، در قائم ما اهل بیت نیز عینا و مشابه آنها رخ خواهد داد. و نیز به سند خود از سید الساجدین علیه السلام نقل می کند که فرمود: (فِي الْقَائِمِ سُنَّةٌ مِّنْ سَبْعَةِ أَنْبِيَاءٍ سُنَّةٌ مِّنْ آدَمَ وَسُنَّةٌ مِّنْ نُوحٍ وَسُنَّةٌ مِّنْ إِبْرَاهِيمَ وَسُنَّةٌ مِّنْ مُوسَى وَسُنَّةٌ مِّنْ عِيسَى وَسُنَّةٌ مِّنْ أَيُّوبَ وَسُنَّةٌ مِّنْ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، فَأَمَّا مِّنْ آدَمَ وَنُوحٍ فَطُولُ الْعُمُرِ، وَأَمَّا مِّنْ إِبْرَاهِيمَ فَخِفَاءُ الْوَلَادَةِ وَاعْتِزَالُ النَّاسِ، وَأَمَّا مِّنْ مُوسَى فَالْخَوْفُ وَالْغَيْبَةُ، وَأَمَّا مِّنْ عِيسَى فَاخْتِلَافُ النَّاسِ فِيهِ، وَأَمَّا مِّنْ أَيُّوبَ فَالْفَرْجُ بَعْدَ الْبَلْوَى، وَأَمَّا مِّنْ مُحَمَّدٍ فَالْخُرُوجُ بِالسَّيْفِ) در قائم ما سنتهای از هفت پیامبر است.

سنتی از پدرمان آدم، سنتی از نوح. سنتی از ابراهیم سنتی از موسی،

سنتی از عیسی، سنتی از ایوب و سنتی از حضرت محمد صلوات الله علیهم اجمعین اما از آدم و نوح، طول عمر. از ابراهیم، پنهانی ولادت و دوری از مردم. از موسی، ترس و غیبت. از عیسی، اختلاف مردم درباره اش از ایوب، گشایش و فرج بعد از بلا و آزمایش. و از حضرت محمد صلی الله علیه و آله، قیام با شمشیر. و در روایتی از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است: (سنة من موسی خفاء مولده و غیبه عن قومه... ثمانی و عشرين سنة) در او سنتی از موسی است که آن پنهانی ولادت و غیبت موسی از قومش می باشد... که به مدت بیست و هشت سال (غائب شد). و در روایتی از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده: (إنَّ فیهِ أربع سنن من أربع أنبیاء من موسی خائف یترقَّب و من یوسف السجن و من عیسی یقال: مات ولم یمت و من محمد السیف) در او چهار سنت از چهار پیامبر است.

از موسی، خوف و نگرانی (از دستیابی دشمن). از یوسف، زندان. از عیسی، اختلاف در حیات و ممات او. و از حضرت محمد صلی الله علیه و آله، (قیام به) شمشیر. و در روایت دیگر از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده: (إنَّ فی القائم من آل محمد شبهاً من خمسة من الرسل: یونس و یوسف و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم، أمَّا من یونس فرجوعه من غیبه و هو شاب بعد کبر السنّ و أمَّا من یوسف فالغیبة من خاصّته و عامّته و اختفاؤه من إخوته و إشکال أمره علی أیه یعقوب مع قرب المسافة بینهما و بین أهله و شیعته و أمَّا من موسی فدوام خوفه و طول غیبه و خفاء ولادته و تعب شیعته من بعده لقوا

من الأذى والهوان إلى أن أذن الله عز وجل في ظهوره ونصره
وأيده على عدوه وأما من عيسى فاختلف من اختلف فيه حتى قالت
طائفة منهم: ما ولد، وطائفة: مات، وطائفة قتل وصلب، وأما من جده
المصطفى فخروجه بالسيف وقتله أعداء الله وأعداء رسوله والجبارين
والطواغيت وأنه ينصر بالسيف والرعب وأنه لا ترد له راية) همانا در
قائم آل محمد پنج شباهت از پنج پیامبر: از یونس، یوسف، موسی،
عیسی و محمد صلوات الله علیهم. از یونس، بازگشت از غیبت در
حال جوانی (ظاهری) بعد از کهنسالی. از یوسف، غیبت از خاص
و عام و پنهانی او از برادرانش و مشکل شدن امر او بر پدرش یعقوب، با
وجود نزدیکی مسافت بین آن دو خانواده و پیروان او.
واما از موسی، پیوستگی ترسش و طول غیبت و پنهانی ولادت او
است. و سختی دیدن شیعیان و پیروانش بعد از او می باشد - که -
آزار و اذیت می بینند. تا اینکه سرانجام خداوند صاحب عزت
و جلال ظهور او را اذن فرماید و یاریش نماید و بر دشمنش پیروزش
گرداند. و اما از عیسی، اختلاف کسانی که درباره او اختلاف کردند
که گروهی از ایشان، گفتند که زاده نشده، و گروهی گفتند مرد
و گروهی گفتند کشته شده و به صلیب کشیده شد. و اما از جدش
مصطفی صلی الله علیه و آله خروج او با شمشیر و کشتن دشمنان خدا
و دشمنان رسول و نابود ساختن جباران و سرکشان است، و اینکه با
شمشیر و ترس (دشمنان از او) یاری می شد و پرچم پیروزمندش
شکست خورده بدو باز نمی گردد.

غیبت حضرت ادریس نبی:

ادریس علیه السلام غیبتش مشهور است. پیروانش در زمان غیبت وی چنان به تنگنا افتادند که حتی غذای روزانه آنها تامین نمی گشت. سرکش و طاغوت زمان نیز برخی از آنان را کشت، دسته ای را تهدیدست ساخت و بقیه ایشان را در خوف و بیم نگهداشت. تا اینکه خداوند ادریس را ظاهر ساخت و پیروان خود را وعده داد که گشایش فرا میرسد و فردی از نسل او بنام نوح قیام نموده و آنان را رهایی می بخشد سپس خداوند او را بسوی خویش بالا برد مومنان نسل اندر نسل در انتظار قیام نوح بودند در این انتظار در برابر ستم ظالمین صبر و شکیب پیشه می ساختند تا اینکه سرانجام نوح پرچم رسالت را برافراشت.

شیخ صدوق از امام محمد باقر علیه السلام روایتی نقل کرده دال بر اینکه ادریس به سبب بیم از جبار زمانه بیست سال درغار پنهان بود و یکی از ملائکه آب و خوراک او را میآورد سپس شیخ صدوق مبعوث شدن حضرت نوح به رسالت را ذکر کرده و بعد از آن به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده که حضرتش فرموده: (إِنَّهُ لَمَّا حَضَرَ نُوحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَفَاءَ دَعَا الشَّيْعَةَ فَقَالَ لَهُمْ: اَعْلَمُوا أَنَّهُ سَتَكُونُ مِنْ بَعْدِي غَيْبَةً يَظْهَرُ فِيهَا الطَّوَاغِيتُ وَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَفْرَجُ عَنْكُمْ بِالْقَائِمِ مِنْ وَلَدِي اسْمُهُ هُودٌ... (إِلَى أَنْ قَالَ) فَلَمَّ يَزَالُوا يَتَرَقَّبُونَ هُودًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَنْتَظِرُونَ ظَهْرَهُ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ وَقَسَتْ قُلُوبُ أَكْثَرِهِمْ فَأَظْهَرَ اللَّهُ ذَكَرَ نَبِيهِ هُودًا عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ

اليأس وتناهي البلاء (بهم) وأهلك الأعداء بالريح العقيم... (إلى أن قال) ثم وقعت الغيبة بعد ذلك إلى أن ظهر صالح عليه السلام) چون هنگام وفات نوح عليه السلام فرا رسید مومنان را فراخواند و به آنها گفت: بدانید که بعد از من غیبتی خواهد بود که سرکشان ستمگر در آن زمان چیرگی می یابند. اما خداوند صاحب عزت و جلال به قیام گری از فرزندان من بنام هود موجبات رهایی شما را فراهم می سازد. آنان پیوسته انتظار هود علیه السلام را رامی کشند... و ظهورش را چشم به راه بودند.

اما زمانی طولانی گذشت و از هود خبری نبود قلبهای اکثر پیروان آئین توحید به قساوت گرائید. اما سرانجام خداوند پیامبرش هود را در اوج ناامیدی و بلا فرا رساند و دشمنان را با باد و طوفانی عظیم هلاک ساخت... بعد از آن مجدداً زمان غیبت پیش آمد تا اینکه صالح مامور به نبوت و نجات مردمان شد.

غیبت حضرت صالح:

شیخ صدوق به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: (إِنَّ صَالِحاً عَلَيْهِ السَّلَامُ غَابَ عَنِ قَوْمِهِ زَمَانًا وَكَانَ يَوْمَ غَابَ عَنْهُمْ كَهَلًا مَبْدَحَ الْبَطْنِ حَسَنَ الْجِسْمِ وَافِراً لِلْحَيَةِ وَرَجَعَ خَمِيصَ الْبَطْنِ خَفِيفَ الْعَارِضِينَ مَجْتَمِعاً رُبْعَهُ مِنَ الرِّجَالِ فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ وَكَانُوا عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ: طَبَقَةٌ جَاهِدَةٌ لَا تَرْجِعُ أَبَداً وَأُخْرَى شَاكَّةٌ فِيهِ وَأُخْرَى عَلَى يَقِينٍ... (إلى أن قال) وَإِنَّمَا الْقَائِمُ مِثْلُ صَالِحِ عَلَيْهِ السَّلَامِ) صالح عليه السلام مدتی زمانی غیبت گزید.

اودر ابتدای غیبت میانسال وشکم فراخ وخوش اندام ودارای محاسنی پر پشت بود. اما بهنگام ظهور با شکم وگونه های فرو رفته وقدی متوسط (نه کوتاه نه بلند) به سوی قوم خود بازگشت. پیروانش او را نشناختند. گروهی او را تکذیب نمودند جمعی تردید ورزیدند ودسته سوم پذیرای او گشتند وبر آئین توحید ثابت قدم ماندند. (تا آنجا که می فرماید) مثال قائم سلام الله علیه نیز همانند صالح است.

غیبت حضرت ابراهیم:

شیخ صدوق در اکمال الدین مینویسد که غیبت قائم ما سلام الله علیه شبیه غیبت ابراهیم خلیل است بلکه شگفت تراز آن زیرا خداوند تبارک وتعالی آثار حمل را در مادر ابراهیم مخفی داشت واین اختفای او نیز بعد از تولد ادامه یافت تا اینکه برسالت مبعوث گشت سپس شیخ صدوق بسند خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: (إِنَّ أَبَا إِبْرَاهِيمَ كَانَ مَنْجَمًا لِنَمْرُودِ بْنِ كِنَعَانَ... (إِلَى أَنْ قَالَ) فَقَالَ لَهُ: يُولَدُ فِي أَرْضِنَا مَوْلُودٌ يَكُونُ هَلَاكِنَا عَلَى يَدَيْهِ (إِلَى أَنْ قَالَ) فَحَجَبَ النِّسَاءَ عَنِ الرِّجَالِ وَبَاشَرَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ امْرَأَتَهُ فَحَمَلَتْ بِهِ وَأَرْسَلَ نَمْرُودٌ إِلَى الْقَوَابِلِ لَا يَكُونُ فِي الْبَطْنِ شَيْءٌ إِلَّا أَعْلَمْتَنَّ (عَلِمَنَ) بِهِ فَنَظَرَنَ إِلَى أُمِّ إِبْرَاهِيمَ فَأَلْزَمَ اللَّهُ مَا فِي الرَّحْمِ الظَّهْرَ فَقَلَنَ: مَا نَرِي شَيْئًا فِي بَطْنِهَا فَلَمَّا وَضَعَتْ أَرَادَ أَبُوهُ أَنْ يَذْهَبَ بِهِ إِلَى نَمْرُودٍ فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: لَا تَذْهَبِ بَابْنِكَ إِلَى نَمْرُودٍ فَيَقْتُلَهُ دَعْنِي أَذْهَبِ بِهِ إِلَى غَارِ (بَعْضِ الْغَيْرَانِ) فَأَجْعَلُهُ فِيهِ حَتَّى يَأْتِيَ عَلَيْهِ أَجَلُهُ...

(إلى أن قال) فذهبت به إلى غار و(ثم) أرضعته ثم جعلت على باب الغار صخرة وانصرفت فجعل الله رزقه في ابهامه فجعل يمصّها (فيشرب لبناً) وجعل يشبّ في اليوم كما يشبّ غيره الجمعة يشبّ في الجمعة كما يشبّ غيره في الشهر ويشبّ في الشهر كما يشبّ غيره في السنة ثم استأذنت أباه في رؤيته فأنت الغار فإذا هي بإبراهيم وعيناه يزهران كأنهما سرجان فضمته إلى صدرها وأرضعته وانصرفت فسألها أبوه فقالت: واريته بالتراب فمكثت تعتل فتخرج في الحاجة وتذهب إلى إبراهيم فتضمّه إليها وترضعه وتنصرف فلما تحرّك وأرادت الانصراف أخذ ثوبها وقال لها: اذهبي بي معك، فقالت: حتّى أستامر أباك فلم يزل إبراهيم في الغيبة مخفياً لشخصه كاتماً لأمره حتّى ظهر فصدع بأمر الله تعالى ثم غاب الغيبة الثانية وذلك حين نفاه الطاغوت عن المصر فقالوا: (أَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ) پدر ابراهيم منجم نمرود بن كنعان بود... زمانی بهنمرود گفت: در سرزمین ما کودکى دنیا می آید که نابودى ما بدست اوست نمرود دستور داد که زنان را از مردان جدا سازند. اما پدر ابراهيم با همسرش آمیزش کرد ونطفه فرزند بسته شد.

نمرود قابله ها را گفت که زنان باردار را پیدا کرده وبه او اطلاع دهند. آنها مادر ابراهيم را مشاهده کردند ولی خدا جنین درون شکم او را به پشت وی چسباند. زنان گفتند که ما چیزی در شکمش نمی بینیم. چون ابراهيم پایه عرضه جهان نهاد پدرش خواست که کودک را نزد نمرود برد. اما زوجه اش گفت اورا نزد نمرود نبر که

کمر به کشتنش می بندد. به من اجازه ده که او را به غاری ببرم تا خود در آنجا اجالش فرا رسد... پس نوزاد را به غاری برد و (سپس) او را شیر داد و سنگ و پارچه ای را بر درب غار گذاشت و بازگشت. ابراهیم در آنجا به قدرت الهی انگشت در دهان می گذاشت و از آن شیر میخورد. اعجاز دیگر آنکه او در روز چنان رشد میکرد که دیگر اطفال در هفته و در هفته چنان که غیر او در ماه و در ماه چنانکه کودکان در سال مادر ابراهیم از شوهرش اجازه خواست که بدیدار فرزند خود رود. به غار که رسید ابراهیم را ملاحظه کرد که چشمانش چون چراغ می درخشید.

پس او را به آغوش کشید و شیرش داد و بعد بازگشت. شوهرش درباره کودک از او پرسید. گفت: او را در خاک نهادم. روزها مادر ابراهیم به بهانه بیماری (در خانه) می ماند و به عنوان کارداستن در بیرون نزد فرزندش میآمد و او را در آغوش می گرفت و شیر میداد. چون می خواست باگردد. ابراهیم جامه مادر را می گرفت و می گفت: مرا با خود ببر. ولی مادر به وی می گفت: باید از قدرت اجازه بگیرم. بدین حال ابراهیم پیوسته در اختفاء بود. تا اینکه مبعوث به رسالت و مامور به تبلیغ دین توحید گشت. اما در زمان نبوت خود هم بار دیگر غیبت گزید و آن هنگامی بود که طاغوت مصر او را تبعید نمود. و او گفت: واز شما وهر آنچه از غیر خدا می خوانید دوری میجویم. شیخ صدوق بیان میداد که ابراهیم علیه السلام. غیبتی دیگر دارد که در آن برای پندگیری به سیاحت در

بلاد پرداخت. و در این باره روایتی ذکر می نماید.

غیبت حضرت یوسف:

شیخ صدوق می گوید که غیبت یوسف علیه السلام بیست سال طول کشید که در آن روغن و عطر بخود نزنند سرمه بچشم نکشد و با زنان آمیزش نکرد تا اینکه خداوند فراق را به وصال بدل ساخت و او را به پدر و برادران و دائیش رساند.

از این مدت سه روز در چاه بود و چند سالی در زندان و بقیه را نیز در سمت پادشاهی مصر حکمرانی می کرد. او در مصر بود و یعقوب در فلسطین و بین این دوسرزمین نه روز راه فاصله بود.

او در این دوران غیبت احوال مختلفی داشت: مدتی برادرانش جملگی، او را به قصد نابودی در چاه انداختند. بعد از آن او را بابهای اندکی به کاروانی فروختند. در مصر نیز به دام فتنه زن عزیز مصر افتاد و چند سالی را در زندان گذارند. اما سر انجام خداوند او را زمامدار مصر ساخت و چشم او را به دیدار پدر روشن ساخت، و تاویل رویایش را آشکار نمود. پس شیخ صدوق به اسناد خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایتی می آورد که در آن، حضرت فرموده است: ((إلى أن قال) فكان يعقوب عليه السلام يعلم أن يوسف حي لم يمت وأن الله سيظهره له بعد غيبته وكان يقول لبنية: (إني أعلم ما لا تعلمون). وكان بنوه (أهله وأقرباؤه) يفندونه على ذكره ليوسف) يعقوب می دانست که یوسف زنده است و از دنیا نرفته، و می دانست که خداوند بعد از مدتی غیبت و نهانی، ظاهرش خواهد

ساخت از همین رو بود که به فرزندانش می گفت: من از (جانب) خدا چیزهایی را می دانم که شما نمی دانید.

اما پسرانش او را مورد ملامت و سرزنش قرار می دادند. شیخ صدوق می گوید که مثل کسانی که در زمان ما عارف به حضرت صاحب الامر علیه السلام هستند، مثل یعقوب است که به یوسف و حیات وی در طول دوران غیبتش، اطمینان داشت. و به همین ترتیب مثل کسانی که نسبت به وجود مقدس حضرت صاحب سلام الله علیه و غیبت ایشان جاهل اند و وی را انکار می ورزند، مثل برادران یوسف است که به پدرشان گفتند: (تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ) به خدا قسم تو هنوز در همان گمراهی سابق قرار داری.

و این سخن یعقوب، بعد از دیدار یوسف، که گفت: (أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) آیا به شما نگفتم که من از جانب خداوند چیزهایی می دانم که شما نمی دانید. این سخن می رساند که او به حیات یوسف آگاه بود و می دانست که پنهانی او برای امتحان و آزمون است. شیخ صدوق به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: (إِنَّ فِي الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُنَّةَ مَنْ يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ... (إِلَى أَنْ قَالَ:) إِنَّ إِخْوَةَ يَوْسُفَ كَانُوا أَسْبَاطًا أَوْلَادِ أَنْبِيَاءِ تَاجِرُوا يَوْسُفَ وَبَايَعُوهُ وَهَمَّ إِخْوَتُهُ وَهَمَّ أَخُوهُمْ وَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ لَهُمْ: (أَنَا يَوْسُفُ وَهَذَا أَخِي) فَمَا تَنكَرَ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ يَرِيدُ أَنْ يَسْتَرْحِجَّهُ عَنْهُمْ لَقَدْ كَانَ يَوْسُفَ إِلَيْهِ (يَوْمًا) مَلِكٌ مِصْرَ كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرٌ

(مسیره) ثمانیه عشر يوماً فلو أراد الله تبارك وتعالى أن يعرفه مكانه
لقدر على ذلك والله لقد سار يعقوب وولده عند البشارة في تسعة أيام
إلى مصر فما تنكر هذه الأمة أن يكون الله تبارك وتعالى يفعل
بحجته ما فعل بيوسف أن يكون يسير فيما بينهم ويمشي في أسواقهم
ويطأ بسطهم وهم لا يعرفونه حتى يأذن الله عز وجل له بأن يعرفهم
نفسه كما أذن ليوسف عليه السلام حين قال (لهم): (هَلْ عَلِمْتُمْ مَا
فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ * قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ
أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي).

همانا در قائم سلام الله عليه سنتی از یوسف است. (تا آنجا که
فرمود:) برادران یوسف پیامبرزاده بودند و با یوسف داد و ستد
کردند. و با وجود آنکه آنان برادر او بودند و وی برادر ایشان، او را
(در مصر) نشناختند، تا زمانی که گفت: من یوسف هستم و این برادر
من. پس این امت چگونه می توانند انکار ورزند که خداوند عز
وجل در وقتی از اوقات، حجت خود را به حکمت و مشیت خویش
از آنان پنهان دارد. یوسف سلطنت مصر را در اختیار داشت و بین او
و پدرش هیچده روز راه بود.

پس اگر خداوند تبارك وتعالى می خواست که مکان یوسف را
بشناساند، بر این امر قدرت داشت. به خدا قسم، یعقوب و پسرانش در
پی شنیدن بشارت پیدا شدن یوسف، آن راه را در نه روز پیمودند.
پس این امت چگونه می توانند انکار نمایند که خداوند تبارك
وتعالى همان شیوه را که در مورد یوسف معمول داشت، در باره

حجت خود نیز اجرا نماید، به این که در میان آنان رفت و آمد کند، در بازارهایشان گام نهد و بر فرشهایشان قدم گذارد، در حالی که او را شناسند. تا این که خداوند صاحب عزت و جلال او را اجازه فرماید که خود را بشناساند، همان گونه که به یوسف اجازه فرموده، آنجا گفت: آیا می دانید درباره یوسف و برادرش چه نمودید، آن هنگام که جاهل بودید؟ گفتند: آیا یوسف هستی؟ گفت: منم یوسف و این هم برادرم می باشد.

غیبت حضرت موسی:

شیخ صدوق به سند خود از سید العابدین، وایشان را از پدرشان سید الشهداء، وایشان از پدرشان سید الوصیین وایشان از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: (إِنَّ يَوْسُفَ لَمَّا حَضَرَ تَهَ الْوَفَاءَ جَمَعَ شِيعَتَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ وَأَخْبَرَهُمْ بِشِدَّةِ تَنَالِهِمْ تَقْتُلُ فِيهَا الرِّجَالَ وَتَشَقُّ بَطُونَ الْحَبَالِي وَتَذْبِحُ الْأَطْفَالَ حَتَّى يَظْهَرَ اللَّهُ الْحَقَّ فِي الْقَائِمِ مِنْ وَدِ لَأَوِي بْنِ يَعْقُوبَ وَهُوَ رَجُلٌ أَسْمَرٌ طَوِيلٌ (طوال)) یوسف در هنگام وفات خود، پیروان و خاندانش را جمع نموده و آگاهشان ساخت که بلائی در انتظارشان می باشد، که در آن مردان کشته شده، شکم زنان پاره گشته و اطفال سر بریده می شوند. تا اینکه خداوند آنان را توسط پیامبری از فرزندان لاوی بن یعقوب، رهائی بخشد. و او مردی گندمگون و بلند قامت است.

در روایت دیگری از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است (که حضرت یوسف بن یعقوب هنگامی که زمان مرگش نزدیک شد

خاندان یعقوب را که هشتاد مرد بودند، جمع کرد و بدیشان گفت: فقال: (إِنَّ هَوْلَاءَ الْقَبْطِ سَيُظْهِرُونَ عَلَيْكُمْ وَيَسْمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَإِنَّمَا يَنْجِيكُمْ اللَّهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ بَرَجَلٌ مِنْ وَلَدِ لَأَوِي بْنِ يَعْقُوبَ اسْمُهُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ غُلَامٌ طَوِيلٌ جَعَدَ آدَمَ فَجَعَلَ الرَّجُلَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَسْمِيهِ ابْنَهُ عِمْرَانَ وَيَسْمِيهِ عِمْرَانَ ابْنَهُ مُوسَى). (يوسف) به آنان گفت: این قبطان بر شما مسلط شده و شما را در سختی و عذاب می اندازد، تا این که خداوند توسط مردی بلند قامت و گندمگون و موی مجعد، از فرزندان لاوی بن یعقوب به نام موسی بن عمران نجاتتان بخشد. پس امر چنین شد که بنی اسرائیلیان پسران خود را عمران نام می نهادند و عمران پسر خود را موسی نام می گذارد.

و همچنین طی روایت طویلی از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: (إِنَّهُ مَا خَرَجَ مُوسَى حَتَّى خَرَجَ قَبْلَهُ خَمْسُونَ كَذَابًا كُلَّهُمْ يَدَّعِي أَنَّهُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فَبَلَغَ فِرْعَوْنَ أَنَّهُمْ يَرْجِفُونَ بِهِ وَيَطْلُبُونَ هَذَا الْغُلَامَ وَقَالَ لَهُ كَهَنْتَهُ (وَسِحْرَتُهُ إِنَّ) هَلَاكَ دِينَكَ وَقَوْمَكَ عَلَى يَدِي هَذَا الْغُلَامَ الَّذِي يُولَدُ الْعَامَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَوَضَعَ الْقَوَابِلَ عَلَى النِّسَاءِ وَقَالَ: لَا يُولَدُ الْعَامَ غُلَامٌ (وَلَدٌ) إِلَّا ذَبِحَ وَوَضَعَ عَلَى أُمِّ مُوسَى قَابِلَةً... (إِلَى أَنْ قَالَ) فَلَمَّا حَمَلَتْ بِهِ (أُمُّهُ) وَقَعَتْ عَلَيْهَا الْمَحَبَّةَ لَهَا... (إِلَى أَنْ قَالَ) وَقَالَتْ لَهَا الْقَابِلَةُ: مَا لَكَ يَا بَنِيَّةَ تَصْفِرِينَ وَتَذْوِبِينَ؟ قَالَتْ: لَا تَلُومِينِي فَإِنِّي إِذَا وَلَدْتُ أَخَذْتَ وَلَدِي فَذَبِحَ، قَالَتْ: لَا تَحْزَنِي فَإِنِّي سَوْفَ أَكْتُمُ عَلَيْكَ، فَلَمَّا وَلَدَتْ حَمَلْتَهُ فَأَدْخَلْتَهُ الْمَخْدَعَ وَأَصْلَحْتَ أَمْرَهُ ثُمَّ خَرَجْتَ إِلَى الْحَرَسِ (فَقَالَتْ:

انصرفوا) و كانوا على الباب فقالت: انصرفوا فإنه خرج دم متقطع
(منقطع) فانصرفوا فأرضعته فلما خافت عليه أوحى الله إليها أن اعملي
التابوت ثم اجعليه فيه ثم أخرجيه ليلاً فاطرحيه في نيل مصر فوضعته
في الماء فجعل يرجع إليها وهي تدفعه في الغمر فضربتة الريح فهمت
أن تصيح فربط الله على قلبها... (إلى أن قال) وقالت امرأة فرعون:
إنها أيام الربيع فاضرب لي قبة على شطّ النيل حتى أتنزّه ففعل وأقبل
التابوت يريدّها... (إلى ان قال) فأخذته فإذا فيه غلام من أجمل
الناس فوَقعت عليه منها محبة... (إلى أن قال) وقالت: هذا ابني
وقالت لفرعون: إنى أصبت غلاماً طيباً حلواً نتّخذهُ ولداً فيكون قرّة
عين لي ولك فلا تقتله... (إلى أن قال) فلم تزل به حتى رضى، فلما
سمع الناس أن الملك قد تبني ابناً لم يبق أحد من رؤساء أصحابه إلاّ
بعث إليه امرأته لتكون له ظئراً فلم يأخذ (أو تحضنه فأبى أن يأخذ)
من امرأةٍ منهنّ ثدياً... (إلى أن قال) فقالت أمّ موسى لأخته (قصية):
أنظري أترين له آثراً فاتت (فانطلقت حتى أتت) باب الملك فقالت:
بلغنى أنّكم تطلبون ظئراً وها هنا امرأةٌ سالحةٌ تأخذ ولدكم وتكفله
لكم... (إلى أن قال) فقال الملك (فقالت) ادخلوها... (إلى أن قال)
فوضعته في حجرها ثم ألقمته ثديها فازدحم اللبن في حلقه (فلما
عرف فرعون أنّها من بنى إسرائيل قال هذا) ممّا لا يكون (أبداً) الغلام
(من بنى إسرائيل) والظئر من بنى إسرائيل فلم تزل امرأته تكلمه فيه
وتقول: ما تخاف من هذا الغلام؟ إنّما هو ابنك ينشأ في حجرك
حتى قلبته عن رأيه... (إلى أن قال) وكتمت أمّه خبره وأخته والقابلة

حَتَّى هَلَكَتْ أُمَّهُ وَالْقَابِلَةُ (قبلته فنشأ عليه السلام لا) فلم تعلم به بنو إسرائيل... (إلى أن قال) وكانوا يطلبونه ويسألون عنه فعمى عليهم خبره وبلغ فرعون أنهم يطلبونه... (إلى أن قال) فزاد في العذاب عليهم وفرق بينهم ونهاهم عن الإخبار به والسؤال عنه).
موسی خروج نکرد (یا مبعوث نشد) تا اینکه پنجاه نفر مدعی شدند که موسی بن عمران هستند.

به فرعون خبر رسید که بنی اسرائیل در طلب چنین فردی هستند. کاهنان نیز به او گفتند: هلاکت دین و قوم تو به دست این پسر است که امسال در میان بنی اسرائیل پا به دنیا می نهد. پس فرعون قابله ها را مامور نمود که زنان را واری نمود و پسری زاده نشود مگر اینکه سر از تنش جدا شود. در آن هنگام بر مادر موسی قابله ای گماشته بودند.. هنگامی که (مادرش) به او حامله شد محبت موسی در دل آن قابله جا گرفت.. به (مادر موسی) گفت: دخترم چرا رنگ رخسارت به زردی گرائیده و هر روز بدنت به کاستی وضعف می گراید؟ گفت: مرا سرزنش مکن، زیرا می دانم که پس از تولد فرزندم، سر او را می برند. قابله اظهار داشت: محزون مباش، من امر او را پوشیده می دارم.

چون موسی به دنیا آمد، قابله او را به اطاقی دیگر برد و کار او را درست کرد (پاک و نظیفش ساخت). بعد از آن به طرف درب رفت و به نگهبان هائی که در بیرون ایستاده بودند، گفت: باز گردید، تنها مقدار خونی لخته شده از او خارج شد. پس آنان باز گشتند. (به این

ترتیب موسی علیه السلام زنده ماند و) مادرش به او شیر می داد. مدت زمانی که گذشت، ترسید که مبادا به فرزندش آسیبی رسانند. خداوند به او وحی نمود: صندوقی بساز و کودک را در آن بگذار و شبانه به رود نیل - در - مصر بيفکن. او چنین نمود، اما صندوق به سوی او باز می گشت و وی آن را به طرف وسط رودخانه باز می گرداند. تا اینکه باد تندی بر آن وزید و آن را دور ساخت. مادر موسی خواست فریاد برکشد، اما خداوند قلبش را آرام ساخت.. (مقارن همین زمان بود که) همسر فرعون به شوهرش گفت: ماه بهار فرا رسیده، بارگاهی برای من در جنب رود نیل بر پا ساز، تا در آنجا به تفریح پردازم. فرعون این بارگاه را بر پا ساخت. روزی که همسر فرعون در جنب رود نشسته بود، مشاهده کرد که صندوقی بر روی رود شناور است و به سوی او می آید.. صندوق را بر گرفت و در آن کودک خوش سیما یافت. محبت کودک در قلبش جایگیر شد.. گفت: این را به فرزندی خود می گیرم. پس به فرعون اظهار داشت: من پسر بچه ای یافته ام که شیرین و دل نشین است و نور چشم من و تو خواهد شد، پس او را مکش.. آن قدر با فرعون سخن گفت تا او راضی شد. چون مردم شنیدند که پادشاه پسری را به فرزندی گرفته، تمام روسا و سران، زنان خود را فرستادند تا موسی را شیر دهند. اما او پستان هیچیک را به دهان نگرفت.. مادر موسی به خواهرش گفت: کاوش نما که از فرزندم خبری هست. او به بارگاه فرعون آمد و گفت: شنیده ام که شما در

جستجوی دایه ای هستید، من زنی شیر ده و صالح نشان دارم که فرزندتان را پذیرا می شود و تکفل او را به عهده می گیرد... فرعون (همسر فرعون) گفت: او را بیاورید.. چون مادر موسی به دربار فرعون آمد، فرزندش را به دامن گرفت و پستان در دهانش نهاد موسی آن را پذیرفت و شیر نوشید. (اما چون فرعون خبر یافت که او از بنی اسرائیل است) گفت: این دیگر امکان ندارد هم مادر از بنی اسرائیل هم کودک. اما زنش با صحبت های مختلف دل او را آرام ساخت. گفت: از این پسر بچه چه بیم داری؟ این فرزند تو است که در دامن تو بزرگ می شود... مادر و خواهر موسی وان قابله نیز امر او را پوشیده داشتند و نامش را فاش نکردند سرانجام مادر و قابله در گذشتند و بنی اسرائیل نا آگاه از وجود موسی در جستجوی او بودند و از هیچ خبری بدست نمی آوردند به فرعون خبر رسید که بنی اسرائیل در کاوش از منجی خود هستند... پس او عذاب ورنج را افزون ساخت و تفرقه در میانشان افکند و از پی جوئی موسی بازشان داشت. در ادامه روایت نخست چنین آمده که از حجت خدا خبری نبرد و بنی اسرائیل در سختی و شدت بسر می بردند. آنان چهارصد سال چشم براه قیام قائم خود بودند. سرانجام بشارت به آنان رسید که او تولد یافته و علامات ظهورش مشاهده گردیده است. پس بلا بر آنان فزونی یافت. با چوب و سنگ بر آنان حمله می شد. عالمی بود که با سخنان او دل آرام می داشتند. اما چون در طلب او برآمدند متوجه شدند که پنهانی گزیده است. پیغام به وی

فرستادند که دیداری با آنان نمایند. پس او نزد آنان آمد و ایشان را به صحرائی برد.

در جمع ایشان نشست و سخن از قائم و منجی آنان راند. به توصیف او پرداخت و قیامش را نزدیک معرفی کرد. آن هنگام شب بود شبی مهتاب ناگاه نوجوانی را دیدند که پدیدار گشت. او همان موسی بود که از دربار فرعون به قصد تفریح بیرون آمده بود. وی از استر خود به زیر آمد در حالی که جامه ای از خز در بر داشت. عالم بنی اسرائیل او را به نشانه هایش شناخت. پس خود را بر پای او انداخت و گفت: حمد خدای را که مرا از دنیا نبرد تا اینکه تو را نشانم داد. مومنان دانستند که اوست صاحبشان و خداوند را سجده شکر گزاردند. اما موسی به آنان چیزی نگفت جز آنکه اظهار داشت: امیدوارم که خداوند فرج شما را نزدیک سازد. سپس موسی غایب شد و به مدین رفت و نزد شعیب اقامت گزید. در این غیبت دوم که پنجاه و اندی سال بطول انجامید بلایا و مصائب آنان فزونی گرفت. پس خبر از عالم یاد شده گرفتند اما متوجه شدند که او در اختفاست. برایش پیام فرستادند. آن عالم خاطر آنها را آرام نمود و گفت که خداوند عز و جل به او وحی نموده که چهل سال دیگر فرج و گشایش فرا میرسد. پس آنان خدا را شکر کردند. خداوند آن را بیست سال گرداند گفتند: خیر تنها از جانب خداست. خداوند مدت را به ده سال کاهش داد. گفتند: شر و بدی را جز خدا دفع نمی سازد. خداوند به آن عالم وحی نمود: به آنان بگو که باز

نگردند من فرجامشان را اجازه دادم.

در این حال ناگاه موسی سوار بر استری اشکار گشت و بر آنان سلام نمود. عالم پرسید: نامت چیست؟ گفت: موسی. پرسید: فرزند چه کسی؟ گفت: فرزند عمران پرسید: فرزند کی؟ گفت: فرزند فاهت فرزند لاوی فرزند یعقوب. پرسید: چه همراه داری؟ گفت: نبوت از جانب خداوند صاحب عزت و جلال پس عالم برخواست و دست او را بوسید.

منجی موعود بنی اسرائیل در میانشان نشست و دلشان را آرام و وظایفشان را مشخص نمود و آنان را پراکنده ساخت. چهل سال بعد که فرعون غرق شد فرج بنی اسرائیل فرا رسید.

غیبت اوصیا بعد از حضرت موسی تا زمان حضرت مسیح:

شیخ صدوق در اکمال الدین به اسناد خود از اهل بیت علیهم السلام آورده است که یوشع بن نون بعد از موسی قائم مقام او شد. او در مقابل طاغوت‌های زمان صبر بر بلا یا را پیش می ساخت. تا آنکه سه تن از آنان در گذشت. بعد از آن کارش استوار شد. اما دو تن از منافقان قومش به همراهی صفراء دختر شعیب و همسر موسی با صد هزار تن علیه او خروج نمودند. یوشع با آنان به نبرد برخاست بسیاری از آنان را به قتل رسانید. باقیمانده آنها رو به فرار نهادند و صفراء اسیر شد. بعد از یوشع تا ظهور داود در مدت چهارصد سال یازده تن دیگر از حجت‌های خدا به تبلیغ شریعت توحید مامور گشتند. تمام این پیشوایان در غیبت و اختفاء بودند. تا اینکه امر به آخرین آنها منتهی

شد. او پس از غیبت آشکار گردید و پیرو آن خود را به داود بشارت داد. و گفت که او بر جالوت پیروز شد و زمین را از وجود او و سربازانش پاک می سازد. آنان بطور اجمال آگاه شده بودند که او تولد یافته و به حد رشد رسیده است. او را نیز می دیدند ولی نمی شناختند. چون طالوت عازم جنگ با جالوت شد پدر و برادران داود با وی همراه شدند.

اما داود علیرغم خشم برادرانش از رفتن خودداری ورزید و به چراندن گوسفندان پدرمشغول گشت. نبرد شدت گرفت و مردم درسختی و تنگنا قرار گرفتند. پدر داود بازگشت و به پسرش گفت: غذائی نزد برادرانت ببر تا از آن نیرو گیرند. داود که کوتاه قد و کم مو بود به راه افتاد. در راه که از کنار سنگی می گذشت ناگاه شنید که سنگ ندا می دهد: مرا بردار و بوسیله من جالوت را بکش زیرا من برای کشتن او آفریده شده ام.

داود آن را برداشت و در خورجینی که از آن سنگ به سوی گوسفندان می انداخت قرار داد. سپس نزد طالوت رفت طالوت گفت: جوان نیرویت در چه حد است؟ گفت در آن حد که چون شیری بر گوسفند حمله برد می روم و گوسفند را از چنگال او نجات می دهم و سر شیر را نیز همراه می آورم. خداوند به طالوت وحی کرده بود که قاتل جالوت کسی است که اگر زرهت را بپوشد اندازه اش باشد. طالوت زره خود را به داود و مشاهده کرد که بر قامتش راست آمد. داود گفت: جالوت را به من نشان دهید. چون او

را دید سنگ را برگرفت و به سایش پرتاب کرد سنگ میان دو چشمان جالوت نشست و مغزش را پریشان ساخت در نتیجه او از مرکب به زیر افتاد. مردم داود را زمامدار خود ساختند. خداوند نیز بر او زبور را فرو فرستاد و آهن را در دستش نرم ساخت و استفاده از آن را به وی آموخت. به کوهها و پرندگان فرمان داد که باو تسبیح گویند.

به او صدائی عطا فرمود که همانند آن یافت نمی شد به وی قوت عبادت داد و به پیامبری مبعوثش نمود. امام صادق علیه السلام فرمود: (وهكذا يكون سبيل القائم عليه السلام له علم إذا حان وقت خروجه انتشر ذلك العلم من نفسه وأنطقه الله عزَّ وجلَّ فناداه: أخرج يا ولي الله فاقتل أعداء الله وله سيف مغمد إذا حان وقت خروجه اقتلع ذلك السيف من غمده وأنطقه الله عزَّ وجلَّ فناداه السيف: أخرج يا ولي الله فلا يحلُّ لك أن تقعد عن أعداء الله فيخرج ويقتل أعداء الله حيث ثقفهم يقيم حدود الله ويحكم بأحكام الله عزَّ وجلَّ) به همین ترتیب می باشد قائم آل محمد علیه السلام که چون هنگام قیامش فرا رسد پرچمش به خودی خود گشوده گشته و خداوند عزَّ وجلَّ به نطقش در میآورد که: برخیز ای ولی خداد شمنان خدا را بقتل رسان کما آنکه شمشیر او که در نیام است در آن هنگام از غلاف بیرون آمده و به اذن الهی بانک می زند: قیام نما ای ولی خدا تو را جایز نیست که از اعداء خدا بازنشینی پس او قیام می نماید و دشمنان خدا را هر جا که بیابد به قتل می رساند حدود خدا را

جاری می سازد و به احکام خداوند عزّ و جلّ حکم می نماید.

در ادامه روایت چنین آمده که داود سلیمان را جانشین خود معرفی ساخت و سلیمان اصف بن برخیا را اصف را خداوند مدتی طولانی غایب ساخت. بعد از مدتی ظاهر شد و پس از زمانی مجدداً از مومنان تا آن زمانی که خدا خواهد غیبت گزید در آن هنگام بخت نصر بر آنان مسلط شد و دانیال نبی را نود سال اسیر خود نگه داشت و بعد از آن وی را به چاهی افکند بلا بر پیروان دانیال فزونی گرفت و آنان چشم انتظار ظهور او بودند.

مدتی طولانی گذشت و اکثر آنان در حقانیت دین خود دچار شک و تردید شدند. بالاخره بخت نصر رویائی دید که باعث شد که دانیال را از چاه بدر آورد او از مکانی پنهان بر بنی اسرائیل ظاهر شد و دستگیرنده و هدایتگرانان گشت.

بعد از وفات دانیال عزیز به رسالت برگزیده شد بنی اسرائیل معالم دین خود را از او فرا می گرفت. خداوند او را نیز یکصد سال غایب ساخت که بعد از آن مدت دوباره به میان بنی اسرائیل بازگشت.

به همین ترتیب حجج الهی بعد از او غیبت می گزیدند و پیروان آئین توحید در سختی و تنگنا بودند. تا اینکه یحیی بن زکریا پا به عرصه جهان نهاد. او در سن هفت سالگی بر بنی اسرائیل ظاهر شد و گفت که بعد از بیست و اندی سال دیگر مسیح علیه السلام قیام میکند و آنان را از دریای طوفانی زمانه به ساحل نجات رهنمون می سازد. اما حضرت مسیح، هم ولادتش پنهان بود و هم دوران رشدش.

و این صریح قرآن است که: (فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهٖ مَكَانًا قَصِيًّا) پس مریم به او حامله شد و برای فرار از سرزنش مردم به مکان دوری پناهنده گردید به هنگامی که عیسی علیه السلام در میان بنی اسرائیل ظاهر شد، بلا و سختی بر آنان فزونی گرفته بود. دیگر ماجراهای او همان است که در قرآن کریم بیان شده است.

شمعون، وصی مسیح و اصحاب او نیز در اختفا بسر می بردند. تا آنجا که به لحاظ شدت و تنگنا چاره ای نیافتند جز آنکه به یکی از جزایر بار سفر بر بندند و در آنجا سکنی گزینند.

براهینی بر امامت وزنده بودن حضرت مهدی:

جمیع مسلمین اتفاق نظر دارند که مهدی موعود در آخر الزمان لوای قیام بر می افرازد، و او فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام است که در اسم همنام رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد. در این باره اخبار متواتر و بسیاری از طریق شیعه و اهل سنت وارد شده است، که ما برخی از آنها را - که قطره ای است از دریا - در صفحات آینده بیان خواهیم نمود. اعتقاد به امام مهدی علیه السلام جزء اعتقادات شریعت اسلام، و بلکه در ردیف ضروریات آن است. در این ضرورت اختلافی بین طوایف مسلمین وجود ندارد تنها اختلاف شده که آیا او به دنیا آمده، یا بعد از دنیا خواهد آمد؟ شیعیان همصدا با جماعتی از علمای اهل سنت بر قول اول متفقند و وی را محمد بن الحسن العسکری علیهما السلام می دانند. ولی اکثر اهل تسنن معتقدند که او تولد نیافته و بعدا پا به عرصه گیتی می نهد.

اما حق چنان اقتضا دارد که قول نخست را معتقد باشیم. در این باره دلایل عقلی و نقلی گوناگونی وارد شده است که ما چند مورد آن را ذکر می نمائیم:

دلیل عقلی:

عقل حکم می نماید که لطف از جانب خدای تعالی امری لازم و حتمی است. لطف آن است که خداوند وسائلی فراهم آورد که بنده اش بتواند به او تقرب جوید و از معصیتش باز ایستد، به حدی که هیچ راه عذری برای کسی باقی نگذارد، بدون اینکه اجباری در کار باشد. خداوند می فرماید: (لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ) تا اینکه مردم بر خداوند حجت و برهانی نداشته باشند.

بر این اساس، عقل به ارسال پیامبران حکم می نماید تا خواست خداوند را به مردمان برسانند و اموری که آنان را به خدا نزدیک یا دور می سازد، بر ایشان تبیین کنند. از طرف دیگر، انبیاء باید در میان مردم به عدل حکم نمایند.

که لازمه این بر پائی عدالت، منزله و معصوم بودن آنان از هر گناه و زشتی و عیب است. در امتداد رسالت، مساله جانشینی آنان مطرح می شود، که عقل هم حکم به لزوم آن می دهد. زیرا بعد از وفات پیامبر، این وصی اوست که باید شریعتش را پاس دارد، آن را به همه مردم ابلاغ نماید و تحریف و بدعت را از آن بزداید.

و اجرای عدالت و گرفتن حق مظلوم از ظالم نیز از وظایف آنان می باشد. این تشابه تکالیف، همگونی خصائص را نیز در پی دارد، به این

نحو که عصمت و تنزیه انبیاء عینا در جانشینانشان ملحوظ است. شاهد بر این ویژگی، سخن خدای تعالی است که خطاب به ابراهیم خلیل می فرماید: (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ).

من تو را امام بر مردم قرار دادم. (ابراهیم) گفت: واز ذریه ام نیز؟ فرمود: عهد من به ظالمان نرسد. غیر معصوم که صدور معصیت از وی جایز است، ظالم بر نفس خود می باشد. از طرف دیگر، نصب این جانشینان پیامبر، بطور حتم باید از جانب خداوند متعال باشد، نه اینکه مردم خود به انتخاب او پردازند. زیرا عصمت مقامی است که کسی جز پروردگار به آن واقف نیست. مزید بر آن اینکه وا گذاشتن این امر به مردم باعث هرج و مرج می شود، و نزاع و اختلاف و فساد پدید می آورد.

بنابراین - طبق حتمیت لزوم حجت بر زمین - در هر زمانی باید امامی معصوم وجود داشته باشد که منصب امامت او از جانب خدای تعالی معین گردیده باشد. کلیه مسلمین اتفاق نظر دارند که هیچیک از پیشوایان و خلفا، این ویژگی ها را نداشته اند و تنها امامان دوازده گانه شیعه هستند که بر اوج این بلندا دست یازیده اند. شیخ مفید رضوان الله علیه در ارشاد می نویسد: از دلایل امامت قائم به حق، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام، این اقتضای عقل است که در هر زمان باید امامی معصوم باشد که به کمال رسیده و بی نیاز از همه مردم در احکام دین و علوم و معارف باشد زیرا ممکن نیست که

مکلفین فاقد پیشوائی باشند که به واسطه وجود او به طریق خیر وسعادت روند و از فساد و تباهی دوری جویند.

چنانچه همه جوامع بشری، رهبری را نیازمندند که سرکشان را تادیب سازد، خطا کاران را به اره راست بدارد دست ظالمان را از حقوق مظلومان کوتاه نماید. کما اینکه او وظیفه دارد که جاهلان را علم و بینش آموزد، غافلان را هوشیار نماید، گمراهان را بیم دهد، حدود و احکام شرع را پیا دارد، نزاع افکنان را از میان مردم طرد کند، فرمانداران را نصب و مزرها را حفظ نماید، نگهبان اموال خلأئق و پاسدار اسلام باشد، و مردم را در جمعه ها و اعیاد گرد آورد. بر اساس این وظایف، لاجرم این پیشوا باید معصوم از گناه و خطا باشد، و هیچیک از افراد امت در پیراستگی همتای او قرار نگیرند، زیرا اگر کسی برتر از وی باشد، آن فرد امام بر او خواهد بود. چنین فردی که متصف به این اوصاف است، باید بوسیله نصف صریح معین گردد، یا معجزه ای از او به ظهور رسد که وی را از دیگران ممتاز نماید.

این صفات و ویژگی ها در کسی موجود نمی باشد مگر آن فرد که اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام امامت او را ثابت نمودند، یعنی فرزندش مهدی علیه السلام. این مطلب اصلی است در باب امامت که با وجود آن، نیازی به آوردن نصوص و روایات نیست، چرا که این دلیل به مقتضای حکم عقل، منصب امامت را ثابت می کند و استدلال به آن جای هیچ شبهه ای را باقی نمی گذارد. اما با این

وجود، روایاتی در نص با امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام وارد شده که راه هیچ عذری را باقی نگذارده است.

دلیل نقلی:

رسول خدا صلی الله علیه وآله در مورد حضرت صاحب الزمان احادیث بسیاری فرموده اند. بعد از ایشان، ائمه اطهار علیهم السلام نیز به تفصیل از قائم خاندانشان سخن گفته اند. شیخ مفیدی گوید که در شریعت اسلام، پیامبر رحمت علیه وآله الصلوات والسلام. در باره او سخن گفته است.

وبعد از ایشان، امیر المؤمنین و دیگر ائمه علیهم السلام، قائم آل محمد را معرفی نموده و بر امامت وی تصریح کرده اند پدر بزرگوارش حضرت عسکری علیه السلام نیز نزد اصحاب خاص خود، امامت فرزندش مهدی را اعلان فرموده است. آری، پیش از آنکه وی قدم بر عرصه جهان نهد، درباره قیام و غیبتش، روایات فراوان از معصومین بیان شده است. او در میان اهل البیت، او صاحب شمشیر وقائم به حق و منتظر دولت اهل ایمان است. قبل از قیام پیروزمندش دو غیبت می گزیند که یکی از دیگر طولانی تر است. غیبت صغری از میلاد وی تا وفات آخرین نایب وانسداد باب نیابت خاصه می باشد.

وغیبت کبری بعد از آن است که در فرجامش شمشیر قیام از نیام بر می کشد. خداوند صاحب عزت و جلال می فرماید: (وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ *)

وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ) و اراده نمودیم بر ضعیف شدگان در زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان گیتی قرار دهیم و زمین را تحت اختیار ایشان سازیم، و به فرعون و هامان و لشکریانشان بنمایانیم آنچه را که از آن بیم داشتند.

و نیز می فرماید: (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) به تحقیق که ما در زبور بعد از ذکر نگاشتیم که زمین را بندگان صالحم به ارث می برند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: (لن تنقضي الأيام والليالي حتى يبعث الله رجلاً من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي يملأها عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً) گردش روز و شب به پایان نمی رسد تا اینکه خداوند مردی را از اهل بیتم که همانم من است، برانگیزد، زمین را آکنده از عدل و داد سازد همان گونه که از ظلم و بیداد مالا مال باشد. و نیز می فرماید: (لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث فيه رجلاً من ولدي يواطئ اسمه اسمي يملأها عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً) اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز، خداوند چنان طولانی‌ش سازد تا اینکه مردی از فرزندانم را که نامش نام من است، برانگیزاند. او عدالت و مساوات را در پهنه زمین بگستراند، کما اینکه قبل از او ظلم و نابرابری جهان را پوشانده باشد.

قیام حضرت مهدی به بیان اهل سنت:

پیرامون خروج صاحب الزمان ارواحنا فداه روایات متواتر است

واجماع کافه مسلمین حاصل. ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد گنجی شافعی کتابی نگاشته به نام البیان فی اخبار صاحب الزمان، او کتاب دیگری نیز به رشته تحریر در آورده موسوم به کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب. وی در کتاب البیان می نویسد: من این کتاب را عادی از روایات شیعه قرار دادم تا احتجاج به آن محکم تر باشد. حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی، صاحب کتاب مشهور حلیه الاولیاء چهل حدیث در مورد مهدی موعود جمع آوری نموده که اربلی در کتاب کشف الغمه با حذف سندهای آن، احادیث را آورده است، ما نیز به ذکر آنها خواهیم پرداخت.

او در حلیه الاولیاء نیز پاره ای از اخبار مهدی موعود را آورده است. غیر از این دو، علمای بسیاری از اهل سنت اخبار مهدی علیه السلام را آورده اند مانند مؤلفین: مشکاه المصابیح، درر السمطین، جواهر العقدین، کنوز الدقائق و... که احادیث مهدویت را در ابواب گوناگون کتب خود ضبط نموده اند. در این مبحث، ما بخشی از این احادیث را به نقل از البیان گنجی و اربعین ابو نعیم و برخی آثار دیگر می آوریم: گنجی به سند خود از زر بن جیش، از عبد الله، از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند: (لا تذهب الدنيا حتی یملك العرب رجل من أهل بیتی یواطئ اسمه اسمی) دنیا از میان نخواهد رفت تا بر عرب مردی از خاندانم که نامش نام من است، حکم روا شود. صحب مشکاه المصابیح مانند این روایت را از این

مسعود نقل کرده و اضافه نموده است: ترمذی و ابو داود نیز آن را روایت کرده اند.

گنجی می گوید: در روایتی آمده است: (یلی رجل من أهل بیتی یواطئ اسمه اسمی) مردی از خاندانم خواهد آمد که نامش، نام من است. که این روایت را نیز ترمذی در جامعه نقل کرده است. به نقل سنن ابو داود، حضرتش فرموده است: (لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من أهل بیتی یواطئ اسمه اسمی) دنیا از بین نخواهد رفت تا اینکه مردی همنام من از اهل بیتم، بر عرب حکم روا شود. حذیفه از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: (لو لم یبق من الدنيا إلا یوم واحد لبعث الله رجلاً اسمه اسمی وخلقه خلقی یکنی أبا عبد الله) اگر از عمر دنیا باقی نماند مگر یک روز، خداوند مردی را بر می انگیزاند (تا بر جهان حکم روا شود)، نام او نام من و خلق و خوی او، خلق و خوی من است و کنیه اش ابا عبد الله می باشد.

پس از نقل حدیث مزبور، گنجی اظهار می دارد که این حدیث حسن و گران قدر است که خداوند نصیب ما ساخته است. اربعین ابو نعیم به سند خود از حذیفه شبیه روایت فوق را نقل نموده است. مؤلف بیان می دارد که در جمله خلقه خلقی، خاء مضمم است. زیرا در برخی روایات اهل سنت وارد شده که مهدی علیه السلام در اخلاق شبیه پیامبر است ولی در خلق و آفرینش شبیه حضرتش نیست. ابو نعیم در اربعین به سند خود از حذیفه نقل می کند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه وآله برای ما خطبه خواند و آنچه را واقع می شود برای ما بیان نمود. بعد از آن فرمود: (لو لم یبق من الدنیا إلاّ یوم واحد لطوّل الله ذلک الیوم حتّی یبعث رجلاً من ولدی اسمہ اسمی) اگر از عمر دنیا بیش از یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را طولانی می گرداند تا اینکه مردی از فرزندانم را که اسمش نام من است برانگیزاند. سلمان برخاست و گفت: او از کدام فرزندت می باشد؟ پیامبر فرمود: از این فرزندم. وبا دستش بر کتف حسین علیه السلام زد.

و نیز به سند خود از حدیث نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: (ویح هذه الأمة من ملوک جبارة کیف یقتلون ویخیفون المطیعین إلاّ من أظهر طاعتهم فالؤمن التقی یصانعهم بلسانه ویفرهم بقلبه فاذا أراد الله عزّ وجلّ أن یعید الإسلام عزیزاً قصم کلّ جبار عنید وهو الأقدر علی ما یشاء أن یصلح أمة بعد فسادها) وای بر این امت از پادشاهان ستمگر، که چگونه بندگان مطیع خود را به قتل می رسانند و آنان را در ترس و وحشت نگه می دارند. تنها کسانی از آن سلاطین در امانند که طاعت آنان را ظاهر سازند. پس مومن با تقوا (یعنی تقیه کننده) با آنان به زبان مدارا می کند و در دل از آنان می گریزد.

پس چون خدای صاحب عزت و اقتدار، اراده نماید که اسلام را به عزت نخستین برساند، هر جباری را درهم می شکنند. خدا بر آنچه خواهد قادر است و توان آن دارد که امتی را بعد از فساد به طریق

صلاح بدارد.

سپس فرمود: (يا حذيفة لو لم يبقَ من الدنيا إلاَّ يوم واحد لطوَّل الله ذلك اليوم حتَّى يملك رجل من أهل بيتي تجرى الملاحم على يديه ويظهر الإسلام لا يخلف الله وعده وهو سريع الحساب) وای حذیفه، اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز، خداوند آن روز را چنان طولانی می سازد که مردی از اهل بیتم (بر جهان) حکم فرما شود.

جنگ و کشتار عظیمی به دست او جاری خواهد شد و اسلام ظاهر خواهد گردید. و این وعده الهی است که خداوند وعده اش تخلف ندارد، و او سریع الحساب است. و به سند خود از ابو سعید خدری، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: (لا تنقضی الساعة حتَّى يملك الأرض رجل من أهل بيتي يملأها عدلاً كما ملئت قبله جوراً يملك سبع سنين) قیامت بر پا نمی شود تا اینکه مردی از خاندانم بر زمین حکم روا شود. از زمین را همان گونه که قبل از او لبریز از ظلم شده است، آکنده از عدل می نماید. وی هفت سال زمامدار عالم است. و نیز سند خود از عبد الله بن عمر، از پیامبر نقل می کند که فرمود: (لا تقوم الساعة حتَّى يملك من أهل بيتي من يواطئ اسمه اسمي يملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً) قیامت بر پا نمی گردد تا اینکه فردی از اهل بیتم (بر جهان) حکم روا شود که نامش، نام من است. زمین را آکنده از عدل و قسط می نماید همان طور که پر از ظلم و جور باشد. و نیز به سند خود از ابو

هریره نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: (لو لم یبقَ من الدنیا إِلَّا لیلةٌ لملک فیها رجل من أهل بیتی) اگر از دنیا باقی نماند مگر یک شب، در آن شب، مردی از خاندانم (بر زمین) حکم روا شود. گنجی به سند خود از حضرت علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: (لو لم یبقَ من الدهر إِلَّا یوم لبعث الله رجلاً من أهل بیتی یملاًها عدلاً كما ملئت جوراً) اگر از روزگار جز یک روز باقی نماند، خداوند مردی از خاندانم را بر می انگیزاند. او زمین را از عدل آکنده می سازد همان گونه که از ظلم مالا مال شده باشد.

ابوداود در کتاب سنن این روایت را آورده است. و نیز در جوهر العقیدین روایت مزبور را از ابو داود، احمد بن حنبل، ترمذی، وابن ماجه نقل کرده است. گنجی به سند خود از حافظ محمد بن حسین بن ابراهیم بن عاصم آبری در کتاب مناقب الشافعی نقل نمود که وی این حدیث را ذکر کرده و گفته است که زائده در روایت خود افزوده است: (حتی یبعث الله رجلاً منی أو من أهل بیتی یواطئ اسمہ اسمی واسم ابيه اسم أبي) تا اینکه مردی از من یا از اهل بیتم بر انگیزاند که نامش نام من و نام پدرش، نام پدر من است. گنجی گوید: ترمذی حدیث را در جامع خود ذکر کرده و در آنجا جمله واسم ابيه اسم ابي را نیاورده است.

ابو داود نیز به نقل از راویان موثق، فقط جمله اسمہ اسمی را نقل نموده، آن کسی که جمله واسم ابيه اسم ابي را روایت کرده،

عبارتی اضافه بر متن حدیث آورده است. هر چند که معنای این جمله نیز صحیح است.

چون در جمله واسم ایبه اسم ابی، مقصود امام حسین است که کنیه اش ابا عبد الله بوده و به عنوان پدر مهدی شمرده می شود. در اینجا منظور از اسم کنیه می باشد، یعنی او از فرزندان حسین است. ابن طلحه شافعی نیز این پاسخ را در تبیین جمله فوق گفته و دو نکته در تمهید این جواب عرضه داشته است:

اولا: شیوع استعمال پدر بر جد اعلا، مانند آیه شریفه: (مَلَّةً اَبِيكُمْ اِبْرَاهِيمَ)، (وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي اِبْرَاهِيمَ وَاِسْحَاقَ)، و یا حدیث معراج که خداوند به حبیبش فرمود: (هَذَا اَبُوكَ اِبْرَاهِيمَ).

ثانیا: اسم بر کنیه نیز اطلاق می شود، چنانچه بخاری و مسلم روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله، علی را ابو تراب نامید و اسمی محبوبتر از آن نزد وی نبود. متنبی هم گفته است: من كَنَّاكَ فَقَدْ اَسْمَاكَ لِلْعَرَبِ. (هر که تو را کنیه ای نهاد، به تحقیق نامی برای تو در میان عرب برگزید). سپس گنجی می افزاید: ممکن اسم حسن عسکری که همان کنیه وی می باشد، یعنی ابو محمد، کنیه پدر رسول اکرم صلی الله علیه وآله نیز باشد.

بعد ادامه می دهد: چه بسا در حدیث به جای ابی، کلمه ابنی بوده است که راوی کلمه اخیر را به جای اولی توهم نموده است. به هر حال حمل روایت بر این وجوه لازم است تا جمع میان اخبار حاصل آید.

مؤلف اظهار می دارد که احتمال اشتباه جدا زیاده است، زیرا دو کلمه مزبور در حروف شبیه هم می باشند و در قدیم نیز خطوط اکثراً بدون نقطه نوشته می شده است. این مضمون را علمای ما هم در کتب خود وارد ساخته اند. شیخ طوسی در کتاب غیبت به سند خود از ابن مسعود، از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: (لا تذهب الدنيا حتى يلي أمّتي رجل من أهل بيتي يقال له المهدي) دنیا فانی نخواهد شد تا اینکه مردی از اهل بیتم که به وی مهدی گویند، بر امت من حکومت کند. در روایت دیگر از ابو هریره از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: (لو لم يبقَ من الدنيا إلاَّ يوم واحد لطوّل الله ذلك اليوم حتى يخرج رجلاً من أهل بيتي يملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً) اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز، خداوند آن روز را طولانی گرداند تا مردی از اهل بیتم را (از پس پرده غیبت) بدر آورد. او زمین را پر از عدل و داد کند همان گونه که از ظلم و ستم پر شده باشد. شیخ مفید نیز در این باره حدیثی نقل نموده که گذشت. گنجی به سند خود از سعید بن مسیب نقل می کند که گفت: نزد ام سلمه بودیم و از مهدی سخن به میان آمد. وی گفت: از رسول الله صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: (المهدي من ولد فاطمة) مهدی از فرزندان فاطمه است. در روایت دیگر، ام سلمه از پیامبر نقل می کند که فرمود: (المهدي من عترتي من ولد فاطمة) مهدی از عترتم می باشد، و او از فرزندان فاطمه است. گنجی می افزاید که

این حدیث را حافظ ابوداود در سنن ضبط نموده است، و صاحب جواهر العقدين نیز ذکر کرده که مسلم، ابو داود، نسائی، ابن ماجه، بیهقی صاحب مصابیح، و دیگران نیز در کتب حدیثی خود آن را آورده اند.

مناوی مصری در کنوز الدقائق من نویسد که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: (یا فاطمه أماً المهدی فمنک) ای فاطمه، مهدی از تو می باشد. که حاکم نیز این روایت را در مستدرک آورده است. ابو نعیم در اربعین از زهری، از علی بن الحسین، از پدرش نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به فاطمه علیها السلام فرمود: (المهدی من ولدک) مهدی از فرزندان توست. گنجی از علی علیه السلام نقل می کند که نبی اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: (المهدی منّا أهل البيت يصلحه الله فی لیلة) مهدی از ما اهل بیت است که خداوند امر و (ظهور) او را در شبی اصلاح فرماید. حدیث مزبور در جواهر العقدين اثر احمد حنبل و سنن ابن ماجه و... از علی علیه السلام نقل شده است. در غایه المرام از ابو نعیم در کتاب حلیه الاولیاء، از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: (المهدی منّا أهل البيت يصلحه الله فی لیلة - أو قال: فی یومین -) مهدی از ما اهل بیت است که خداوند (امر ظهور) او را در یک شبی - یا فرمود: در دو روز - اصلاح نماید. گنجی از انس بن مالک نقل می کند که شنید رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: (نحن ولد عبد المطلب سادات أهل الجنة: أنا، وحمزة وعلی وجعفر

والحسن والحسين والمهدى) ما فرزندان عبد المطلب سروران اهل بهشت هستيم: من، حمزه، على، جعفر، حسن، حسين ومهدى. حافظ ابن ماجه در صحيح خود اين روايت را نقل کرده.

و نیز در جواهر العقدين حديث مزبور را به نقل از ابو نعيم، ثعلبي، صاحب اربعين، حموئي، حاکم ودیلمی آورده است. گنجی از ثوبان نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: (يقتل عند كنزكم ثلاثة كلهم ابن خليفة ثم لا يصير إلى واحد منهم ثم تطلع الرايات السود من قبل المشرق فيقتلونكم قتلاً لم يقتله قوم... (إلى أن قال) فإذا رأيتموه فبايعوه ولو حبواً على الثلج فإنه خليفة الله المهدى) در جنب ذخائر شما سه تن کشته می شوند که همگی فرزندان خلیفه (فرزندان سه تن از خلفا) می باشند. سپس به سوی هیچ يك از آنها کشیده نمی شوند.

بعد از آن پرچمهای سیاه از جانب مشرق آشکار می شوند، در میان شما چنان کشتاری بر پا می سازند که هیچ قومی چنان نکرده است. (تا آنجا که فرمود:) پس چون او را دیدید، با وی بیعت نمائید، حتی اگر به خزیدن بر روی برف باشد. زیرا او جانشین خدا مهدياست.

حافظ ابن ماجه قزوینی در سنن نیز این روايت را نقل کرده است. در روايت مشابه ديگر، حديث نبوی چنین آمده است: (ثم تجيء الرايات السود فيقتلونهم قتلاً لم يقتله قوم ثم يجيء خليفة الله المهدى فإذا سمعتم به فائتوه فبايعوه فإنه خليفة الله المهدى) بعد از آن، پرچمهای سیاه می آید. پس آنها را می کشند، کشتنی که هیچ

قومی چنان نکرده است. سپس خلیفه الله مهدی می آید. پس اگر به سوی او خوانده شدید، به سویش آئید و با وی بیعت کنید، هر چند که به خزیدن روی برف باشد.

زیرا که او خلیفه خدا مهدی است. گنجی گوید که این، حدیثی است با مضمون نیکو که به طریقی عالی به ما رسیده است. در اربعین ابو نعیم علاوه بر نقل روایت مذکور، به سند خود از ثوبان، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: (إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّاياتِ السُّودَ وَقَدْ أَقْبَلْتُمْ مِنْ خِرَاسَانَ فَأَتَوْهَا وَلَوْ حَبَوًّا عَلَى الثَّلْجِ فَإِنَّ فِيهَا خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمَهْدِيَّ) چون پرچمهای سیاه را که از خراسان می آید، مشاهده نمودید، به سوی آن روی آورید هر چند به خزیدن بر برف باشد، که او مهدی خلیفه خداست. در روایت نبوی دیگر به نقل از همین راوی آمده است: (تَجِيءُ الرَّاياتِ السُّودَ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زَبْرُ الْحَدِيدِ فَمَنْ سَمِعَ بِهِمْ فَلْيَأْتِهِمْ فَيَبَايِعَهُمْ وَلَوْ حَبَوًّا عَلَى الثَّلْجِ) پرچمهای سیاه از جانب مشرق آشکار می شود.

گوئی که قلوب آنها چون پاره پولاد است. پس هر که وصف آنان را شنید، به سویشان گام نهد و با ایشان پیمان ندد، هر چند که به خزیدن بر روی برف باشد. گنجی از عبد الله بن حارث بن جزء زبیدی، و او از نبی کرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: (يُخْرَجُ نَاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُوطِنُونَ لِلْمَهْدِيِّ يَعْنِي سُلْطَانَهُ) مردمی از شرق خروج نمایند پس آماده ساز برای مهدی هستند یعنی حکومتش. این حدیثی است صحیح و حسن که راویان موثق آن را

نقل کرده اند و در سنن ابن ماجه قزوینی ضبط شده است. در کنوز الدقائق از ثوبان نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: (إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّاياتِ السُّودَ قَدْ جَاءَتْ مِنْ قَبْلِ خِرَاسَانَ فَأَتْوَاهَا فَإِنَّ فِيهَا خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمَهْدِيَّ) چون پرچمهای سیاه را از جانب خراسان مشاهده نمودید، به سوی آن بار بندید که در آن مهدی خلیفه خداست. احمد در مسند و بیهقی در دلائل النبوه این روایت را آورده اند. و در همان کتاب، از حضرت علی علیه السلام، و ایشان از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، نقل شده که فرمود: (يُخْرَجُ رَجُلٌ مِنْ وَرَاءِ النَّهْرِ يُقَالُ لَهُ: الْحَارِثُ حَرَاثُ، عَلِيٌّ مَقْدَمَتُهُ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: مَنْصُورٌ يُوْطِنُ (أَوْ قَالَ: يُمْكِنُ) لَأَلِّ مُحَمَّدٌ كَمَا مَكَّنْتَ قَرِيْشَ لِرَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَجَبَّ عَلِيٌّ كُلُّ مُؤْمِنٍ نَصْرَهُ (أَوْ قَالَ: إِجَابَتُهُ)) مردی از ماوراء النهر خروج می کند به نام حارث که کشاورزی است.

در مقابل او فردی است موسوم به منصور. او زمینه را برای آل محمد فراهم می سازد، همان گونه که قریش زمینه را برای پیامبر آماده ساختند. بر هر مسلمانی یاری (اجابت) وی واجب است. ابو داود نیز این حدیث را روایت کرده. گنجی به نقل از علقمه بن عبد الله در روایتی آورده است که رسول خدا فرمود: (إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي سَيَلْقَوْنَ بَعْدِي بَلَاءً وَتَشْرِيداً وَتَطْرِيداً حَتَّى يَأْتِيَ قَوْمٌ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ وَمَعَهُمْ رَاياتُ سُودٍ فَيَسْأَلُونَ الْخَيْرَ فَلَا يُعْطَوْنَ فَيَقَاتِلُونَ فَيَنْصُرُونَ فَيُعْطُونَ مَا سَأَلُوهُ فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَدْفَعُوهُا إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي

فيملاًها قسطاً كما ملأوها جوراً فمن أدرك ذلك منكم فليأتهم ولو حبواً على الثلج) خاندانم بعد از من دچار بلا و تبعید و آوارگی می شوند، تا اینکه قومی از شرق پدیدار شوند که با خود پرچمهای سیاه دارند. آنان خیر را می طلبند اما به ایشان داده نمی شود پس به پیکار برخیزند و به پیروزی دست یابند. خواسته شان به آنان داده می شود، اما آن را قبول نمی کنند تا آنکه به دست مردی از خاندانم بسپارند که زمین را مالمال از عدل سازد، همان گونه که آن را آکنده از ستم کرده باشند. پس هر که آن زمان را دریابد، عزم ایشان نماید هر چند به خزیدن بر روی برف باشد. این حدیث در سنن ابن ماجه نیز آمده است.

گنجی می نویسد که ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح از حضرت امیر علیه السلام نقل کرده که حضرتش فرمود: (ويحاً للطالقان فإنَّ لله عزَّ وجلَّ بها كنوزاً ليست من ذهب ولا فضةً ولكن بها رجال مؤمنون عرفوا الله حقَّ معرفته وهم أيضاً أنصار المهدي في آخر الزمان) آفرین بر طالقان. که در آنجا خداوند گنجهایی دارد که از طلا و نقره نیست، بلکه مردانی با ایمان هستند که خداوند را آن طور که شایسته اوست، شناخته اند و یاران مهدی در آخر الزمان می باشند.. و نیز از ابی سعید خدری، و او از نبی مکرم، نقل می کند که فرمود: (إنَّ في أمّتي المهدي يخرج يعيش خمساً أو سبعاً - زيد الشاکّ_)، قلنا: وما ذاك؟ قال: (سنين، فيجيء إليه الرجل فيقول: يا مهدي أعطني فيحني له في ثوبه ما استطاع أن يحمله) همانا در امت

من مهدی است که ظهور می نماید و پنج یا هفت یا نه سال زمامدار می باشد. (شک در سال دقیق از طرف زید راوی خبر از ابی سعید خدری است).

گفتیم: آن زمان چگونه است؟ فرمود: سالهائی است که مردی نزد وی آید و گوید: مهدی به من عطائی کن. پس او آن قدر در دامان آن مرد می ریزد که توان حملش را داشته باشد. حافظ ترمذی این حدیث را حسن می داند.

در اربعین از ابی سعید خدری نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (تملاً الأرض ظلماً وجوراً فيقوم رجل من عترتي فيملأها قسطاً وعدلاً يملك سبعاً أو تسعاً) زمین ما لا مال از ظلم و جور می شود تا اینکه مردی از خاندانم لوای قیام افرازد و جهان را آکنده از عدل و داد سازد. وی هفت یا نه سال زمامداری می نماید. گنجی از ابو سعید، و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: (يكون في أمّتي المهدي إن قصر فسبع وإلا فتسع) تنعم فيه أمّتي نعمه لم ينعموا مثلها قطّ تؤتي الأرض أكلها (کنوزها خ ل) ولا تدخر منه شيئاً والمال يومئذٍ كدوس يقوم الرجل فيقول: يا مهدى أعطني، فيقول: خذ) در امت من مهدی می باشد که اگر (دوران حکومتش) کوتاه باشد هفت سال، والا نه سال خواهد بود. امتم در زمان او چنان غرق در نعمت می شوند که قبل از آن هرگز آن طور نبوده باشند.

زمین، خوردنی های (معادن و گنجینه های) خود را آشکار می سازد

و چیزی از آنها را باقی نمی نهد. مال در آن روز به خروار ماند که مردی می آید و می گوید: مهدی به من عطائی کن. واو می گوید: (بیا هر چه می خواهی) بگیر. در مشکاه المصایح از ابو سعید نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلائی بر این امت وارد شود که مرد ملجا و ماوائی از ظلم نیابد تا به آن پناه برد. پس خداوند مردی از عترتم را برانگیزاند که به واسطه او زمین را آکنده از عدل و داد سازد، همان گونه که از ستم و بیداد پر شده باشد. ساکنان زمین و آسمان از او خشنود می شوند. آسمان تمام خیر و برکت خود را فرو می بارد، و زمین همه نباتات خود را در پهنه خویش آشکار می سازد. تا آنجا که در گذشتگان تمنا کنند که کاش در آن زمان زنده می بودند. (مهدی) در میانشان هشت یا نه سال زیست می نماید. حاکم در مستدرک خود، این روایت را درج نموده و گفته است که حدیثی صحیح می باشد.

در کتاب فضل الکوفه نوشته محمد بن علی علوی از ابوسعید خدری نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی، هفت یا ده سال بر مردم حکم روائی کند. سعادت مندترین مردم به سبب او، اهل کوفه هستند. در کتاب اربعین، ابو نعیم به سند خود از ابی سعید خدری نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمین لبریز از ظلم و ستم شود. بعد از آن مردی از اهل یتیم خروج نماید و عرصه زمین را پر از عدل و داد کند همان طور که از ستم و بیداد پر شده باشد. گنجی به نقل از ام سلمه می گوید که

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: به هنگام مرگ خلیفه ای، اختلافی پیش آید.

پس مردی از اهل مدینه خروج نموده و در حالت ترس و بیم به مکه می گریزد. گروهی از اهالی مکه نزد او آمده و او را که رضا ندارد، (از اختفاء) بیرون آورده و بین رکن و مقام با وی بیعت می نمایند. لشکری برای مقابله با وی از شام عازم آنجا می شود. اما در صحرای بیداء بین مکه و مدینه در کام زمین فرو می رود. چون مردم چنین می بینند برگزیدگان شام و گروههایی از اهالی عراق به سوی او شتافته و پیمان یاری با وی می بندند. سپس مردی که دایی هایش از قبیله کلب هستند به سوی او هجوم می آورد، او (مهدی علیه السلام) سپاهی به پیکارش می فرستد که بر وی پیروز می گردند. زیانکار آنکه در آنجا حضور نداشته باشد. او مال را (عادلانه) تقسیم می کند. به سنت پیامبر در میان مردم رفتار می نماید. (ویلقی الإسلام بجرانه إلى الأرض فلبث سبع سنين ثم يتوفى ويصلى عليه المسلمون) اسلام را در پهنه گیتی می گسترده. و هفت سال حکومتش بطول می انجامد. بعد از آن در می گذرد و مسلمانان بر او نماز می گزارند. در مشکاه المصابیح، حدیث مزبور به روایت ابوداود، احمد بن حنبل، ابو یعلی، و بیهقی آمده است، و همینطور در جواهر العقدين نقل شده. گنجی به نقل از ابو داود گوید که برخی راویان دوران حکومت مهدی علیه السلام را طبق گفته هشام نه سال و برخی دیگر هفت سال ثبت نموده اند. و این بنا به قول حافظ

ترمذی، ابن ماجه قزوینی و ابو داود است.

ابو هريره گوید که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: (کیف أنتم إذا نزل ابن مریم فیکم وإمامکم منکم) چگونه اید شما آن هنگام که زاده مریم (حضرت مسیح) در میان شما باشد و امامتان از خودتان. این حدیثی است حسن و صحیح که بر صحت آن میان محدثان بزرگ اهل سنت اتفاق نظر وجود دارد.

راوی آن محمد بن شهاب زهري است و بخاری و مسلم در صحیح خود آن را ذکر کرده اند. و نیز گنجی از جابر انصاری، و او از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کند که حضرتش فرمود: (لا تزال طائفة من أمتی یقاتلون علی الحقّ ظاهرین إلی یوم القیامة فینزل عیسی بن مریم فیقول أمیرهم: تعال صلّ بنا فیقول: بعضکم علی بعض أمراء تکرمة من الله لهذه الأمة) پیوسته چنین است که طائفه ای از امت من در راه حق نبرد می کنند تا هنگامه قیامت ظفرمند و پیروزند. عیسی بن مریم (از آسمان) فرود آید. امیرشان (مهدی) به وی می گوید: جلو بایست تا ما با تو نماز گزاریم.

اما او اظهار می دارد: شمائید پیشوا و مقتدای خلق، و این منصبی است ارجمند که خدا به این امت عنایت فرموده است. گنجی گوید که این حدیثی است صحیح و حسن که مسلم آن را در صحیح خود آورده است. در جای دیگر اظهار می دارد که این روایت را حارث بن ابی اسامه در مسند خود، و حافظ ابو نعیم در عوالی نقل کرده اند. مؤلف گوید: ابو نعیم نیز در اربعین، حدیث مزبور را

آورده. در روایت او، امیرهم المهدی وجود دارد. سپس گنجی می افزاید: این حدیث تاویل بردار نیست، زیرا به صراحت بیان می دارد که عیسی بن مریم، امیر مسلمین یعنی مهدی را مقدم بر خود می دارد.

وتاویل آن کس که می گوید: معنی امامتان از شماست، یعنی کتابتان را در میان شما پیاده می سازد باطل است. سپس او توضیحاتی داده که ما حاصل آنها این است که احادیث مزبور دال بر آنند که عیسی علیه السلام در نماز به مهدی علیه السلام اقتدا می کند، در برابر او پیکار می نماید و دجال را به قتل می رساند. آن گاه می افزاید که روایات مزبور به طرق صحیح نقل شده و نزد شیعه و سنی مقبول می باشد و مورد اجماع کافه اهل اسلام است. اساس دلالت این احادیث بر این مطلب است که مهدی برتر از عیسی است (وی همینطور ادامه می دهد تا آنجا که می گوید: تائید بر این سخن روایتی است طولانی که حافظ ابو عبد الله ابن ماجه قزوینی در مورد نزول حضرت عیسی علیه السلام نقل کرده. در روایت آمده است که از رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیدند که عرب در آن روز کجایند؟ فرمود: (هم یومئذٍ قلیل و جلهم بیت المقدس و امامهم قد تقدم یصلی بهم الصبح إذ نزل بهم عیسی بن مریم صلی الله علیه فرجع ذلك الإمام ینکص یمشی القهقری لیتقدم عیسی یصلی بالناس فیضع عیسی یده بین کتفیه ثم یقول له: تقدم) ایشان در آن روز اندکند و بیشترشان در بیت المقدس هستند،

صبحگاهان امامشان می خواهد بر آنان نماز گزارد که عیسی بن مریم صلی الله علیه فرا می رسد. آن امام به عقب می رود تا عیسی بر مردم نماز گزارد. اما وی دست بر کتفش می نهد و می گوید: شما مقدم شوید. گنجی گوید که این حدیثی است حسن و صحیح که ابن ماجه در سنن آن را از ابو امامه باهلی نقل کرده است، و ما آن را به اجمال آوردیم.

حافظ ابو نعیم اصفهانی روایت ابو امامه را چنین ثبت نموده: از رسول خدا پرسیده شد: یا رسول الله، عرب در آن روز کجايند؟ فرمود: (هم یومئذ قلیل وجلهم بیت المقدس وإمامهم المهدی رجل صالح). ایشان در آن روز اند کند و اکثرشان در بیت المقدس می باشند. امامشان مردی صالح به نام مهدی است. این حدیثی است حسن. در جواهر العقدين با حدیثی مرفوع به نقل از حذیفه می نویسد: (یلتفت المهدی وقد نزل عیسی بن مریم علیهما السلام کأنما یقطر من شعره الماء فیقول المهدی له: تقدّم صلّ بالناس، فیقول: إنّما أقیمت الصلاة لك. فیصلی خلف رجل من ولدی) مهدی متوجه می شود، به تحقیق عیسی بن مریم (از آسمان) نازل شده است در حالی که گوئی از موهایش آب می چکد. مهدی به او می گوید: جلو بایست و بر مردم نماز گزار. پاسخ می دهد: نماز برای تو بر پا شده. پس (مهدی به نماز می ایستد) واو - عیسی - به مردی از فرزندانم اقتداء می کند. طبرانی وابن حبان در صحیح خود به روایت عقبه بن عامر مانند این حدیث را ضبط نموده اند.

در اربعین از ابو سعید خدری نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: (مَنْ الَّذِي يَصَلِّي عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ خَلْفَهُ) از ماست آنکه عیسی بن مریم در پشت سرش نماز می گزارد. حافظ ابو نعیم بن حماد در کتاب الفتن به سند خود از هشام بن محمد این حدیث نبوی را نقل کرده است: (المهدى الذى يؤم عيسى بن مريم) مهدی آن کسی است که امام عیسی بن مریم (در نماز) می شود. ترمذی در سنن از مجمع بن جاریه انصاری، واو از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: (يقتل ابن مريم الدجال باب لدّ) زاده مریم، دجال را در جنب دروازه لد می کشد. گنجی از ابی سعید خدری، واو از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: (المهدى منى، أجلى الجبهة، أقنى الأنف، يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، يملك سبع سنين) مهدی از من است. او دارای پیشانی فراخ و بینی کشیده است. زمین را آکنده از عدل و داد می سازد همان گونه که از ظلم و جور پر شده باشد. هفت سال دوران زمامداریش به طول می انجامد. و می گوید که این حدیثی است حسن و صحیح که از حافظ از ابو داود سجستانی و دیگر حفاظ همچون طبرانی، در کتب خود ضبط کرده اند. در مشکاه المصابیح می نویسد که حموینی وابن جوزی حدیث فوق را روایت نموده اند. ابن جوزی گوید: اجلى الجبهة یعنی کسی که موی مقابل سر ندارد، وقنا به معنی انحناء در بینی می باشد. در اربعین از ابو سعید خدری، واو از رسول خدا صلی الله

علیه وآله، روایت شده که حضرتش فرمود: (المهدی منّا أهل البيت رجل من أمّتی، اسم الأنف، یملاً الأرض عدلاً كما ملئت جوراً) مهدی از ما خاندان وحی است. او مردی از امتم می باشد که بینی کشیده و زیبائی دارد. زمین را پر از عدل می کند، همان گونه که از ستم پر شده باشد. گنجی می نویسد که ابن شیرویه دیلمی در بال الف ولام کتاب فردوس، به اسناد خود از ابن عباس روایت می کند که او گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: (المهدی طاووس أهل الجنّة) مهدی (در زیبائی) طاووس بهشتیان است. و به اسناد خود از حذیفه بن یمان، از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که حضرتش فرمود: (المهدی من ولدی وجهه کالقمر (کالکوکب خ ل) الدرّی، یملاً الأرض عدلاً كما ملئت جوراً، یرضی بخلافته أهل السماوات وأهل الأرضین والطیر فی الجوّ یملک عشرين سنة) مهدی از فرزندان من است. چهره اش بمانند ماه (یا ستاره) تابان می درخشد. زمین را پر از عدل می سازد همان گونه که از ستم آکنده شده باشد.

اهل آسمانها وزمینها وپرندگان آسمان از خلافتش خشنود وخرسند شوند. بیست سال حکمروای عالم باشد. در جواهر العقدين، حدیث مزبور به نقل از رویانی، طبرانی، ابو نعیم و نیز دیلمی آورده شده است. گنجی به سند خود از حذیفه، واو از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که حضرتش فرمود: (المهدی رجل من ولدی، علی خدّه الأيمن خال كأنه کوکب درّی، یملاً الأرض عدلاً

كما ملئت جوراً، يرضى بخلافته أهل الأرض وأهل السماء والطير في الجوّ) مهدی مردی از فرزندانم است.

بر گونه راستش خالی وجود دارد که در جلوه و جمال، ستاره ای درخشان را ماند. اهل زمین و آسمان و نیز پرندگان فضا به خلافتش خرسندند. ومی گوید که این حدیثی است حسن که به دست ما رسیده، وما خدا را شکر گزاریم راوی آن جمعی از محدثان متبحر هستند، وسندش نزد ما شناخته شده است. ابو نعیم در اربعین به سند خود از حدیفه، واو از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل نموده که حضرتش فرمود: (المهدی رجل من ولدی وجهه کالکوکب الدرّی) مهدی مردی از فرزندانم می باشد که سیمایش به سان اختر تابان پر تو افشان است.

گنجی به سند خود از ابی امامه باهلی در روایتی نقل می کند که مردی از طایفه عبد قیس به نام مستورد بن غیلان از حضرت پرسید: ای رسول خدا، امام مردم در آن روز کیست؟ فرمود: (المهدی من ولدی، ابن اربعین سنه، کأن وجهه کوکب درّی فی خده الأيمن خال أسود، علیه عباءتان قطوانیتان، یتخرج الکنوز ویفتح مدائن الشریک) مهدی از فرزندان من است که - بصورت - چهل ساله باشد. سیمایش ماه تابان را ماند. بر گونه راستش خال سیاهی قرار دارد. عبا و ردائی قطوانی در بر پوشیده است. گنجهای زمین را بیرون آورد و شهرهای شریک را فتح نماید.

شبهه این حدیث را طبرانی در معجم کبیر خود آورده است. واز عبد

الرحمن بن عوف، واو از نبی اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: (لیبعثنَّ الله رجلاً من عترتی، أفرق الثنایا أجلی الجبهه، یملاً الأرض عدلاً ویفیض المال فیضاً) خداوند مردی از خاندانم را برانگیزاند که میان دندانهای پیشینش فاصله دارد و پیشانیش فراخ است. زمین را آکنده از عدل سازد و مال بسیار بخشد. حافظ ابو نعیم در عوالی این حدیث را اخراج نموده است.

ابو هریره از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: (لا تقوم الساعة حتّی یملك رجل من أهل بیتی، یفتح القسطنطینیة وجبل الدیلم، ولو لم یبقَ إلاّ یوم لطوّل الله ذلک الیوم حتّی یفتحها) قیامت بر پا نمی گردد تا آنکه مردی از خاندانم (بر جهان) حکم فرما شود.

او قسطنطنیه و کوه دیلم را فتح نماید. واگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز، خداوند چنان طولانیش سازد تا (او قیام نماید و) آنها را فتح کند. گنجی گوید که این سیاق کلام حافظ ابو نعیم است. ونیز گوید: این بدون شک و تردید، و طبق اتفاق نظر روایات همان مهدی است. و گوید: از ابو هارون عبدی نقل می کند که گفت: نزد ابو سعید خدری آمدم و گفتم: آیا در جنگ بدر حضور داشتی؟ گفت: آری گفتم: آیا حدیثی را که از رسول خدا در فضائل علی علیه السلام شنیده ای، برایم نمی گوئی؟ گفت. بلی، پیامبر خدا به بیماری ای دچار شده بود و هنوز دوران نقاهت را می گذراند. روزی فاطمه سلام الله علیها به عیادت پدر آمد. من در سمت راست

حضرت نشسته بودم. چون ضعف پیامبر را دید، گریه راه گلویش را گرفت و اشک از دیدگانش جاری شد. پیامبر فرمود: (ما یبکیک یا فاطمه) ای فاطمه چه چیز ترا به گریه آورده است؟ عرض کرد: (أخشی الضیعة یا رسول الله) از تنگنا و تباه کردن (مرا پس از شما) ای رسول خدا می ترسم. فرمود: (یا فاطمه أما علمت أن الله أطلع إلى الأرض اطلاعه فاختر منهم أباك فبعثه نبياً، ثم أطلع ثانیه فاختر منهم بعلک فأوحى إلى فأنکحته واتخذته وصياً، أما علمت أنه بکرامه الله إياک زوجک أغزرهم علماً وأكثرهم حلماً وأقدمهم سلماً) ای فاطمه، آیا نمی دانی که خداوند به زمین توجه نمود و از اهل آن پدرت را برگزید و پیامبرش قرار داد.

بعد از آن توجه دیگری نمود، و شوهرت را برگزید و به من وحی نمود که او را به نکاح در آورم و جانشینم قرار دهم. آیا نمی دانی به سبب ارجمندی بسیار تو در نزد خداوند، همسر تو را از عالم ترین امت و برد بارترین آنها و نخست مسلمان از ایشان قرار داد. راوی گوید که فاطمه سلام الله علیها مسرور گشت و حضرت رسول فضائل بیشتری از محمد و آل محمد را بیان نمود. آن گاه رسول عظیم الشان فرمود: (یا فاطمه ولعلی ثمانیة أضراس (یعنی مناقب): ایمان بالله ورسوله، و حکمته، و زوجته و سبطاه (وولداه خ ل) الحسن والحسین وأمره بالمعروف ونهیه عن المنکر.

یا فاطمه إنا اهل بیت أعطینا ستّ خصال لم یعطها أحد من الأولین ولا یدرکها أحد من الآخین غیرنا: نبینا خیر الأنبیاء وهو أبوک

ووصینا خیر الأوصیاء وهو بعلک وشهیدنا خیر الشهداء وهو حمزه عمّ
أبیك ومنا سبطا هذه الأمة وهما ابناك ومنا مهدی الأمة الذی یصلی
عیسی خلفه) ای فاطمه، خداوند به علی هشت والائی وبرتري عطا
فرمود. ایمان به خدا ورسول، حکمتش، همسر (بی همتایش)، دو
فرزندش حسن و حسین، امر نمودش به معروف و نیکي وباز داشتش از
منکر و زشتی. ای فاطمه، ما خاندانی هستیم که به ما شش ویژگی عطا
شده که هیچ کس از اولین و آخرین از آن بهره ای ندارند. پیامبر ما
که برترین انبیاء است و او پدر تو می باشد، وصی ما که بهترین
اوصیاست و او شوهر توست و شهید ما بهترین شهیدان است و او حمزه
عموی پدرت می باشد، و ما دو نوه در این امت داریم که آن دو
پسر تو هستند و از ماست مهدی امت که عیسی در پشت سرش نماز
می گزارد. سپس بر شانه حسین علیه السلام زد و فرمود: (من هذا
مهدی الأمة): از این است مهدی امت.

این روایت را نیز دارقطنی صاحب الجرح والتعديل آورده است. ابو
نعیم در اربعین به سند خود از علی بن هلال، و او از پدرش، همانند
این حدیث را نقل کرده. لیکن در آنجا آمده است که حضرت
فرمود: (أعطانا الله عزّ وجلّ سبع خصال) خداوند عزیز و جلیل به ما
هفت ویژگی ارزانی داشت. و ویژگی اضافه شده چنین بیان
گردیده است: (ومنا من له جناحان یطیر فی الجنة مع الملائكة حیث
یشاء) و از ماست آنکه دو بال دارد و در بهشت با ملائکه هم پرواز
است و هر جا که خواهد پر کشد. و بعد از ذکر امام حسن و امام

حسین علیهما السلام نیز فرموده: (والذی بعثنی انّ منهما مهدی هذه الأمة اذا صارت الدنيا هرجاً ومرجاً وتظاهرت الفتن وانقطعت السبل وأغار بعضهم على بعض فلا كبير یرحم صغيراً ولا صغير یوقر كبيراً فیبعث الله عند ذلك منهما من یفتح حصون الضلالة وقلوباً غلفاً یقوم بالدين فی آخر الزمان كما قمت به فی أول الزمان ویملاً الأرض عدلاً كما ملئت جوراً) قسم به آنکه مرا به رسالت مبعوث نمود، از این دو، مهدی این امت خواهد بود.

چون دنیا به هرج و مرج گراید، و در فتنه و آشوب فرو رود، و راهها نا امن شوند، و مردم به چپاول یکدیگر پردازند، و نه بزرگی به کوچکی رحم کند و نه کوچکی احترام بزرگتر نگه دارد، در آن هنگام خداوند از نسل آن دو فردی را برانگیزاند که پیروزمندانه برج و باروهای ضلالت را فتح نماید، و قلوب در بسته (ومهر خورده) را بگشاید. او در آخر زمان دین را به پا می دارد همان گونه که من در اول زمان آن را به پا داشتم. زمین را مالمال از عدل نماید، بعد از اینکه پر از ظلم شده باشد. در جواهر العقدين از عبایه ابن ربیع، و او از ابو ایوب انصاری نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دخت اطهرش فاطمه سلام الله علیها فرمود: (منا خیر الأنبیاء وهو أبوک ومنا خیر الأوصیاء وهو بعلک ومنا خیر الشهداء وهو عمّ أبیک حمزّه ومنا من له جناحان یطیر بهما فی الجنة حیث یشاء وهو ابن عمّ أبیک جعفر ومنا سبطا هذه الأمة سیدا شباب أهل الجنة الحسن والحسین وهما ابناک ومنا المهدی وهو من ولدک) از ماست

بهترین انبیاء که او پدر توست، از ماست بهترین اوصیاء که آن شوهر توست، از ماست بهترین شهداء که او حمزه عموی پدر توست، از ماست آن کسی که دو بال دارد و در بهشت به هر جا که خواهد پرواز کند و او جعفر پسر عموی پدر توست، و از ماست دو نوه این امت حسن و حسین که سروران جوانان بهشت و پسران تواند، و از ماست مهدی که از فرزندان تو است. این حدیث را طبرانی در الاوسط نقل نموده است. گنجی به اسناد خود از ابونضره نقل می کند که گفت. ما نزد جابر بودیم... رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (یکون فی آخر اُمّتی خلیفه یحیی المال حثیاً لا یعدّه عدّاً) در فرجام امت من، جانشینی از من خواهد بود که مال را فراوان می بخشد که آن را به حساب نمی آورد. راوی گوید: به ابو نضره و ابو العلاء گفتیم: آیا او عمر بن عبد العزیز است؟ گفتند: نه.

گنجی گوید که این حدیثی است حسن و صحیح که مسلم آن را در صحیح خود آورده است. و نیز گنجی به اسناد خود از ابو نضره، و او از ابو سعید نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (من خلفائکم خلیفه یحیی المال حثیاً لا یعدّه عدّاً) از خلفای شما، خلیفه ای است که مال را فراوان می بخشد که آن را به حساب نمی آورد.

و گوید که این حدیث صحیح و ثابت است که حافظ مسلم در صحیح خود آن را آورده است. و از ابو سعید و جابر بن عبد الله نقل می کند که آن دو گفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(يكون في آخر الزمان خليفة يقسم المال ولا يعدّه) در آخر الزمان خلیفه ای خواهد بود که مال را (میان مردم) تقسیم می کند و آن را حساب نمی نماید. که این عبارت مسلم در صحیح است. و از ابو سعید خدری نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:
(أبشركم بالمهدى يبعث في أمّتي على اختلاف من الناس وزلازل يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، يرضى عنه ساكن السماء وساكن الأرض يقسم المال صحاحاً)، (فقال رجل: ما صحاحاً؟ قال: (بالسوية بين الناس)، ويملاً الله قلوب أمّه محمد غني ويسعهم عدله حتى يأمر منادياً ينادى يقول: من له في المال حاجة؟ فما يقوم إلا رجل واحد فيقول: أنا.

فيقول: ائت السدان (يعنى الخازن) فقل له: إن المهدي يأمرك أن تعطيني مالاً. فيقول له: احث حتى إذا جعله في حجره وأبرزه ندم. فيقول: كنت أجشع أمّه محمد نفساً أعجز عمّا وسعهم فيردّه ولا يقبل منه. فيقال له: إنا لا نأخذ شيئاً أعطيناها، ستّ وسبع أو تسع سنين. ثم لا خير في العيش بعده (أو قال: ثم لا خير في الحياة بعده)). بشارت می دهم شما را به مهدی. او در اختلاف مردم واضطرابها در میان امتم برانگیخته می شود. زمین را آکنده از عدل و داد می سازد همان گونه که از ظلم و ستم پر شده باشد. ساکنان آسمان و زمین از او خرسند می شوند. مال را به طور صحاح بین مردم تقسیم می کند. پس مردی گفت: صحاح چیست؟ فرمود: به مساوات در بین مردم. خداوند (در آن هنگام) قلوب امت محمد را غنا می بخشد و عدلش

همه را فرا می گیرد، تا آنجا که منادی را فرمان دهد که ندا کند: هر که نیاز به مال دارد، بیاید بگیرد. هیچ کس بر نمی خیزد مگر یک مرد که برخاسته و تقاضای مقداری مال می کند. (مهدی) به او می فرماید: نزد خزانه دار برو و بگو که مهدی مرا فرستاده تا به من عطائی کنی. (خزانه دار) به او گوید. دامت را بگیر. پس آن قدر در آن می ریزد که توان حملش را نیابد. او پشیمان می شود و می گوید من از همه امت محمد حریص تر و از تمامی آنها ناتوان تر بودم. پس آن مال را بر می گرداند، اما از او قبول نمی شود و به وی گفته می شود ما چیزی را که دادیم پس نمی گیریم. بر این منوال، هفت یا هشت یا نه سال می گذرد. سپس خیری بعد از آن در زندگی نیست.

و می گوید که این حدیثی است حسن که بزرگ اهل حدیث یعنی احمد بن حنبل آن را در مسندش آورده است. حدیث دو گونه روایت شده، یکی به طور مفصل که احمد بن حنبل آورده، و دیگر به طور مختصر که در صحیح مسلم نقل شده است. در اسعاف الراغبین مانند حدیث مذکور نقل شده و گفته است که احمد و ماوردی آن را آورده اند و در آن آمده است که حضرت فرمود: (ابشروا بالمهدی رجل من قریش من عترتی) بشارت باد شما را به مهدی، مردی از قریش، از عترتم. و همچنین آمده است که شش یا هفت یا نه سال در میان مردم حکومت می کند. ابو نعیم در اربعین به سند خود از ابو سعید خدری نقل می کند که حضرت محمد صلی

الله عليه وآله فرمود: (يُخْرِجُ الْمَهْدِيَّ فِي أُمَّتِي يَبْعَثُهُ اللَّهُ غِيَاثًا لِلنَّاسِ تَنْعِمُ الْأُمَّةَ وَتَعِيشُ الْمَاشِيَةَ وَتُخْرِجُ الْأَرْضَ نَبَاتَهَا وَيُعْطِي الْمَالَ صِحَاحًا) مهدی در میان امتم قیام می نماید. خداوند او را به عنوان فریاد رسی مردمان مبعوث می فرماید. امت (اسلام) در زمان او غرق در رفاه و نعمت می شوند، وحتى حیوانات در خوشی زندگی می کنند. زمین سراسر سرسبز و خرم می شود. و او مال را بطور مساوی (بین مردم) تقسیم می نماید. گنجی به اسناد خود از ابو سعید خدری نقل می کند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: (يَكُونُ عِنْدَ انْقِطَاعِ مِنَ الزَّمَانِ وَظُهُورِ مِنَ الْفِتَنِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: الْمَهْدِيُّ، عَطَاؤُهُ هَنِئًا) به هنگام انقطاع زمانه و ظهور فتنه ها، مردی (قیام خواهد نمود) که به او مهدی گویند. عطای او دلپذیر است. و می گوید که این حدیثی است حسن که ابو نعیم آن را نقل کرده است. و به اسناد خود از عبد الله بن عمر نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: (يُخْرِجُ الْمَهْدِيَّ وَعَلَى رَأْسِهِ غِمَامَةٌ فِيهَا مَنَادٌ يَنَادِي: هَذَا الْمَهْدِيُّ خَلِيفَةُ اللَّهِ (فَاتَّبِعُوهُ خ)). مهدی خروج می نماید در حالی که بر بالای سرش ابری قرار دارد و ندا دهنده ای در آن ندا می دهد که این مهدی خلیفه خداست، (او را پیروی نمائید). و گوید که این حدیث حسن است که بهتر از این طریق، از طریق دیگر به ما نرسیده است. و از عبد الله بن عمر نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: (يُخْرِجُ الْمَهْدِيَّ وَعَلَى رَأْسِهِ مَلِكٌ يَنَادِي: إِنَّ هَذَا الْمَهْدِيَّ فَاتَّبِعُوهُ) مهدی

خارج می شود در حالی که فرشته ای بر فراز سرش است که ندا می دهد: این مهدی است، فرمانش را گردن نهید. ومی گوید که این حدیثی است حسن که حافظان و بزرگان حدیث مانند ابو نعیم و طبرانی و دیگران آن را نقل کرده اند. و به اسناد خود از جابر بن عبد الله نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (سیکون بعدی خلفاء ومن بعد الخلفاء أمراء ومن بعد الأمراء ملوک جابره ثم ینخرج المهدي من أهل بیتی یملاًها عدلاً کما ملئت جوراً) بعد از من خلفائی هستند، و بعد از خلفاء امرائی، و بعد از امراء پادشاهانی ستمگر، سپس مهدی از اهل بیتم قیام می کند. او زمین را آکنده از عدل می سازد همان گونه که از ظلم پر شده باشد. گنجی می افزاید که حافظ ابو نعیم در فوائد و طبرانی در معجم کبیر خود، حدیث را روایت کرده اند. در اربعین نظیر حدیث فوق آمده ولی به جای عبارت: (ثم ینخرج المهدي)، عبارت: (ثم ینخرج رجل من أهل بیتی)، نقل شده است. گنجی به سند خود از ابو سعید خدری نقل می کند که نبی مکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (تتنعم أمتی فی زمن المهدي نعمة لم ینتعموا مثلها قطّ یرسل السماء علیهم مدراراً ولا تدع الأرض شیئاً من نباتها إلا أخرجته) امتم در زمان مهدی در چنان نعمت و آسایشی قرار می گیرند که هرگز مثل آن را ندیده باشند. باران فراوان بر آنان باریده می شود و زمین سراسر سبز و خرم می شود. ومی گوید که این حدیثی است حسن، و حافظ ابو القاسم طبرانی در معجم کبیر

خود آن را ضبط کرده است.

ابو نعیم در اربعین از ابو سعید خدری نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: (یکون من أمتی المهدی إن قصر عمره فسبع سنین وإلاً فثمان وإلاً فتسع تنعم امتی فی زمانه نعیماً لم یتنعموا مثله قطّ البر والفاجر یرسل الله السماء علیه مدراراً ولا تدّخر الأرض شیئاً من نباتها) مهدی از امت من می باشد.

اگر عمر (حکومت) او کوتاه باشد، هفت سال والا هشت یا نه سال به طول می انجامد. امتم در دوران او در چنان خوشی و نعمتی قرار می گیرند که هرگز نیکو کار یا گنهکار مانند آن را ندیده باشد. خداوند باران را بر آنان پیوسته می باراند و زمین چیزی از گیاهان خود را در خود فرو نمی گذارد. گنجی به اسناد خود از عبد الله بن عمر نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: (یخرج المهدی من قریة باليمن یقال لها: کرعة) مهدی از قریه ای در یمن به نام کرعه قیام می کند. وگوید این حدیثی است حسن که ابو الشیخ اصفهانی در عوالی آن را آورده است.

مؤلف اظهار می دارد: شهاب الدین فضل الله در کتاب المعتمد نوشته است که در یمن قریه ای به این نام وجود ندارد. و نیز گنجی به اسناد خود از علی علیه السلام نقل می کند که ایشان به حضرت رسول صلی الله علیه وآله عرض نمود: (یا رسول الله أمنا آل محمد المهدی أم من غیرنا؟). ای رسول خدا، آیا مهدی از ما آل محمد است یا از غیر ما؟ حضرت فرمود: (لا بل منّا یختم الله به الدین کما

فتح بنا و بنا ینقذون من الفتنة كما أنقذوا من الشرك، بنا يؤلف الله بين قلوبهم بعد عداوة الفتنة كما أَلَّفَ بين قلوبهم بعد عداوة الشرك، و بنا یصبحون بعد عداوة الفتنة إخواناً كما أصبحوا بعد عداوة الشرك إخواناً فی دینهم) نه، بلکه از ماست. خداوند دین را به واسطه او فرجام می بخشد، همان گونه که آن را توسط ما بنیاد نهاد.

به سبب ماست که از فتنه ها رهانیده شوند کما اینکه از شرک نجات داده شدند. به سبب ما است که خداوند بعد از دشمنی حاصل از فتنه ها، میان قلوب ایشان پیوند می دهد همان گونه که بعد از کینه ناشی از شرک دلهایشان را به هم الفت بخشید. به واسطه ماست که بعد از ستیزه جوئی ناشی از فتنه، با هم برادر می شوند چنانکه بعد از عداوت شرک در دینشان برادر گردیدند. گنجی گوید که این حدیث، حسن و عالی است و محدثان بزرگ آن را در کتب خود ذکر کرده اند، از آن جمله اند. طبرانی در المعجم الاوسط، ابو نعیم در حلیه الاولیاء عبد الرحمان بن حماد در عوالی.

ابو نعیم در اربعین به اسناد خود از ابو سعید خدری نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: (یخرج رجل من أهل بیتی و یعمل بسنتی و ینزل الله له البرکة من السماء و تخرج له الأرض برکتها و تملأ به الأرض عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً و یعمل علی هذه الأمة سبع سنین و ینزل بیت المقدس) مردی از خاندانم قیام می کند که به سنت من عمل می نماید. خداوند برکت را از آسمان بر او فرو می بارد، و زمین برکات خود را برایش ارائه می دهد. به واسطه او

جهان را گستره عدل فرا می گیرد، همان گونه که ظلمت جور و ستم آن را پوشانده باشد. هفت سال بر مردم فرمانروائی می کند و بر بیت المقدس فرود می آید. در اینجا پایان آنچه از احادیث است که محمد بن یوسف گنجی شافعی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان، و ابو نعیم حافظ اصفهانی صاحب حلیه الالباء در اربعین آورده بودند. سمهودی شافعی در جواهر العقدين، محمد خواجه پارسای بخاری در فصل الخطاب، محمد بن ابراهیم حموینی شافعی در فرائد السمطين و صبان در اسعاف الراغبین تعدادی از احادیث اهل سنت را درباره حضرت مهدی علیه السلام آورده اند. ما برخی از این احادیث را در این بخش می آوریم.

۱- جواهر العقدين: قتاده گوید که از سعید بن مسیب پرسیدم: آیا مهدی حق است؟ گفت: آری، حق است. او از فرزندان فاطمه است. پرسیدم: از کدامیک از فرزندان فاطمه؟ گفت: تا همینجا بس است. (بیشتر از این نباید بدانی). احمد بن حنبل در مسند از پیامبر نقل می کند که فرمود: (لا تقوم الساعة حتى تملأ الأرض ظلماً وعدواناً ثم يخرج من عترتي من يملأها قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً) قیامت بر پا نمی گردد تا آنکه زمین از ظلم و ستم پر شود. سپس فردی از عترتم ظهور می نماید که آن را پر از عدل و داد می سازد همان گونه که از ظلم و ستم لبریز شده باشد. عایشه از نبی اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کند که حضرتش فرمود: (المهدی

رجل من عترتی یقاتل علی سُنّتی کما قاتلت أنا علی الوحی) مهدی
مردی از عترتم می باشد که بر سنت من پیکار می کند، همان گونه
که من بر پایه وحی نبرد نمودم. بصیر نصر بن حماد این روایت را
نقل نموده است. واز علی علیه السلام نقل می کند: (إذا قام قائم آل
محمد صلی الله علیه وآله جمع الله له أهل الشرق وأهل المغرب
فیجتمعون کما یجتمع قزع الخریف فأما الرفقاء فمن أهل الکوفه وأما
الأبدال فمن أهل الشام) چون قیامگر خاندان محمد لوای قیام
برافرازد، خداوند از شرق و غرب عالم سپاهیانش را جمع می سازد،
همان گونه که ابرهای پراکنده پائیزی به هم پیوند می خورند. رفقا
ودوستان از اهل کوفه وابدال از اهل شام هستند. پایان جواهر
العقدین.

۲ - فرائد السمطین: جابر بن عبد الله انصاری از پیامبر خدا نقل می
کند که فرمود: (من أنکر خروج المهدي فقد كفر بما أنزل علی
محمد صلی الله علیه وآله، ومن أنکر خروج الدجال فقد كفر) هر
آنکه قیام مهدی را انکار ورزد، پس به تحقیق که بر آنچه بر محمد
صلی الله علیه وآله نازل شده، کافر گشته است. وهر آنکه خروج
دجال را منکر گردد، پس به تحقیق که کافر گردیده است. سعید بن
جبیر از ابن عباس، و او از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می
کند که حضرتش فرمود: (إنّ خلفائی وأوصیائی وحجج الله علی
الخلق بعدی الاثنا عشر أولهم علی و آخرهم ولدی المهدي، فینزل
روح الله عیسی بن مریم فیصلی خلف المهدي وتشرق الأرض بنور

رَبِّهَا وَيَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ) جانشینان و اوصیای من و حجت های خدا بعد از من بر خلائق دوازده نفرند. اولینشان علی است و آخرینشان فرزندان مهدی. روح الله عیسی بن مریم فرود می آید و پشت سر مهدی نماز می خواند.

زمین به نور پروردگارش (در ظهور او) درخشندگی یابد و گستره سلطنتش شرق و غرب عالم را فراگیرد. عبایه بن ربیع از ابن عباس، و او از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرتش فرمود: (أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَعَلِيٌّ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَإِنَّ أَوْصِيَائِي بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَاهُمْ عَلِيٌّ وَآخِرُهُمُ الْمَهْدِيُّ) من سالار انبیاء هستم و علی آقای جانشینان می باشد. جانشینان بعد از من دوازده نفرند، اولینشان علی و آخرینشان مهدی است. پایان مطالب فرائد السمطين.

۳- اسعاف الراغبین: در روایات آمده است که به هنگام ظهور مهدی، فرشته ای در بالای سرش بانگ می زند: (هَذَا الْمَهْدِيُّ خَلِيفَةُ اللَّهِ فَاتَّبِعُوهُ) این مهدی خلیفه خداست، فرمانش را گردن نهید. پس مردم پیشوائیش را پذیرا می شوند و محبت او سراسر وجودشان را فرا می گیرد. او تمام نقاط گیتی را تحت سیطره حکومت خود در می آورد.

خداوند متعال به وسیله سه هزار ملک او را یاری می دهد. اهل کهف نیز سر از غار برداشته، در صف یارانش قرار می گیرند. جبرئیل در طلایه سپاهش و میکائیل در فرجام آن قرار دادند. مهدی تابوت سکینه را از غار انطاکیه و اسفار تورات را از کوهی در شام که زیارت

گاه یهودیان است، بیرون می آورد. در نتیجه جمع کثیری از آنان به اسلام می گروند. از نبی اکرم صلی الله علیه وآله روایات متواتری رسیده مبنی بر خروج مهدی و اینکه او از اهل بیتش می باشد، و گستره عدالتش زمین را فرا می گیرد، عیسی علیه السلام به یاری او شتافته و دجال را در دروازه لد در فلسطین می کشد. در نماز پیشوای امت قرار می گیرد و عیسی مسیح به او اقتدای کند. در برخی روایات آمده که او در سالهای فرد، یک یا سه یا پنج یا هفت یا نه، ظهور می کند. هر سال دوران حکومتش برابر بیست سال است.

سیطره حکومتش بر شرق و غرب عالم سایه افکن می شود. گنجهای زمین برایش رخ می نمایند، و نقطه ای نا آباد باقی نمی ماند مگر اینکه آباد می شود. پایان مطالب اسعاف الراغبین فصل الخطاب: نوف گوید که بر پرچم مهدی نگاشته شده: (البيعة لله). شیخ محی الدین عربی، پیشوای عرفا، چون از مهدی یاد می کند، می گوید: با او سیصد و شصت تن از اولیاء به کمال رسیده الهی هستند که بین رکن و مقام با او بیعت می کنند. سعادتمندترین مردم زمان او کوفیاند.

مال را بالسویه میان مردم تقسیم می کند. عدالتش بر امت حکم فرما می شود به عدل و داد حکم می راند. به هنگامی که از دین اثری نیست، ظهور می کند. هر که از او روی گرداند، کشته می شود و هر که با وی بجنگد، خوار و ذلیل می گردد. اسلام راستین را - که اگر

پیامبر بود به آن حکم می کرد - پیاده می سازد. اولین دشمنان او فقهای هستند که از ترس شمشیرش حکمش را تن در می دهند و به واسطه تمایل به آنچه نزد اوست، فرمانش را پذیرا می شوند کسانی که با او میثاق یاری می بندند، از اهل کشف و شهود هستند. هم اینانند که وزرای او در امر حکومتی می باشند و پابندگان طریقت وی هستند. هو السید المهدی من آل أحمد - هو الوابل الوسمی حین یحود. او مهدی بزرگوار از خاندان احمد است، هما و باران تند اول بهاران است هنگامی که بسیار باران ببارد. پایان مطالب فصل الخطاب.

۴- علامه مجلسی در بحار الانوار می نویسد که یکی از علمای شیعه کتابی نگاشته به نام کشف المخفی فی مناقب المهدی و در آن (در حدود) صد و ده حدیث به نقل از روایان و علمای مذاهب چهار گانه آورده است. من اسانید والفاظ احادیث را به سبب خوف از تطویل ترک نموده و تنها روایان آن را متذکر می شوم.

- از صحیح بخاری، سه حدیث.

- از صحیح مسلم، یازده حدیث.

- از الجمع بین الصحیحین، تالیف حمیدی، دو حدیث.

- از الجمع بین الصحاح الستة، تالیف زید بن معاویه عبدری، یازده حدیث.

- از کتاب فضائل الصاحب، تالیف حافظ عبد العزیز عکبری، (یک حدیث).

- از مسند احمد بن حنبل، هفت حدیث.
- از تفسیر ثعلبی، پنج حدیث.
- از غریب الحدیث، تالیف ابن قتیبہ دینوری، شش حدیث.
- از کتاب الفردوس، تالیف ابن شیرویه دیلمی، چهار حدیث.
- از کتاب مسند فاطمه الزهراء تالیف حافظ ابی الحسن علی الدار قطنی، شش حدیث.
- از کتاب مسند امیر المؤمنین علیه السلام، سه حدیث.
- از کتاب المبتدا، تالیف کسائی، دو حدیث. (شامل ذکر مهدی وسفیانی ودجال).
- از کتاب المصایح، تالیف ابی محمد حسین بن مسعود الفراء، پنج حدیث.
- از کتاب الملاحم تالیف ابی الحسن احمد بن جعفر بن محمد بن عبید الله منادری سی وچهار حدیث.
- از کتاب حافظ محمد بن عبدالله حضرمی معروف به ابن مطیق، سه حدیث.
- از کتاب الرعایه لاهل الروایه، تالیف ابی الفتح محمد بن اسماعیل بن ابراهیم فرغانی، سه حدیث. (شامل خبر سطح کاهن به روایت حمیدی مؤلف الجمع بین الصحیحین).
- از کتاب الاستیعاب، تالیف ابو عمرو یوسف بن عبد البر نمیری، یک حدیث. حدیث شگفت: (لا مهدی إلا عیسی) برخی از علمای اهل سنت همچون شافعی، ابن ماجه در سنن، حاکم در مستدرک از

حسن بصری، واو از: انس بن مالک در حدیث مرفوعی نقل می کنند: (لا یزداد الأمر إلا شدة ولا الدنيا إلا إداراً ولا الناس إلا شحاً ولا تقوم الساعة إلا على شرّ الخلق ولا مهدى إلا عيسى بن مریم) امور سیر نمی کند مگر در جهت سختی و شدت، و دنیا نمی گراید مگر به پشت کردن و ناکامی، و مردم سوق نمی کنند مگر به بخل و خساست و قیامت بر پا نمی شود مگر بر شرورهای خلق، و مهدی نیست مگر عیسی بن مریم. حاکم بعد از ذکر روایت در مستدرک گوید: من آن را از جهت محاجه نیاوردم، بلکه از روی شگفتی بدان متعرض شدم. بیهقی نیز درباره سند و راویان حدیث اظهار می دارد که فقط محمد بن خالد آن را روایت کرده است.

و حاکم گوید که او مجهول است. نسائی تصریح دارد که وی در روایت حدیث نا شناخته است. و ابن ماجه بیان کرده که کسی جز شافعی آن را از ابن خالد نقل نکرده است. مؤلف بیان می دارد: در کتاب کشف الغمه از کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان، تألیف محمد بن یوسف گنجی شافعی نقل شده که گفته است: پایه حدیث: (لا مهدى إلا عيسى)، بر روایت محمد بن خالد جندی قرار داد که موذن سیاه بوده است. شافعی گوید که او در نقل حدیث مسامحه می ورزید و دقت نمی کرد. این حدیث، خلاف مشهور است زیرا روایات متواتر و مستفیض نبوی دال بر این می باشد که مهدی زمین را پر از عدل و داد می سازد و هفت سال بر امت حکومت می کند و اینکه عیسی بن مریم با او خارج می شود و وی را در کشتن دجال

در سرزمین فلسطین یاری می نماید. کما اینکه در احادیث بسیاری وارد شده که مهدی بر مردم نماز می گزارد و عیسی به او اقتدا می کند.

- تا پایان حکایت عیسی و مهدی علیهما السلام - کما اینکه شافعی در کتاب الرساله گوید: این مطلب در اصول حدیثی ما آمده و ما آن را روایت می نمائیم، اما اگر بخواهیم سلسله سند آن را متعرض شویم به درازا می انجامد. به هر حال، علماء متفق النظر می باشند که روایت راوئی که معروف به تساهل باشد، مورد پذیرش نیست. و همچنین گنجی در کتاب البیان، به اسناد خود از ابن عباس نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (لن تهلك أمة أنا في أولها وعيسى في آخرها والمهدي في وسطها) امتی که من در اول آن و عیسی در آخرش و مهدی در میانه اش باشد، هرگز هلاک نمی شود. گنجی گوید: این حدیث حسن است که حافظ ابو نعیم در عوالی و احمد بن حنبل در مسند، آن را روایت نموده اند. مؤلف اظهار می دارد: اینکه در حدیث بیان شده که عیسی در آخر امت و مهدی در وسط آن است، اظهر این است که مهدی سلام الله علیه قبل از نزول عیسی ظهور فرماید.

در این صورت او در فاصله میان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و حضرت عیسی علیه السلام واقع خواهد شد. مراد از وسط در اینجا، ما قبل آخر است، نه وسط حقیقی. چرا که عیسی بعد از خروج مهدی علیه السلام ظاهر می شود و در نتیجه در آخر قرار می

گیرد. و همراه بودن وجود مقدس مهدی علیه السلام با وی هیچ منافاتی ندارد. خلاصه اینکه حدیث دلالت بر بقای عیسی بعد از مهدی سلام الله علیه ندارد.

حضرت مهدی در آینه روایات شیعه:

آیات قرآن نعمانی در کتاب غیبت به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند که در معنی آیه: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا)، فرمود: (نزلت فی القائم وأصحابه). درباره قائم واصحابش نازل شده. وبه سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند که در مورد آیه: (وَلَمَّا أَخْرَجْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لِيَقُولُوا مَا يَحْسِبُهُ)، فرمود: (العذاب خروج القائم والأمة المعدودة أهل بدر وأصحابه) عذاب، خروج قائم است، وگروه با شمار مشخص، اصحاب وی می باشند که بعد تعداد جنگاوران بدر هستند.

وبه سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند که در مورد آیه: (فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا)، فرمود: (نزلت فی القائم وأصحابه يجمعون على غير ميعاد) آیه درباره قائم واصحابش نازل شده که بدون قرار قبلی گردهم جمع می شوند. و نیز به سند خود از صادق آل محمد علیه السلام نقل می کند که در مورد این سخن خدا که: (أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا

وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ، فرمود: (هی فی القائم علیه السلام وأصحابه) این آیه در مورد قائم علیه السلام و یارانش می باشد. و همچنین به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند که در مورد این کلام خداوند که: (يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ)، فرمود: (الله يعرفهم ولكن نزلت في القائم يعرفهم بسيماهم فيخطبهم بالسيف هو وأصحابه خطباً) خداوند آنان را می شناسد، اما آیه درباره قائم علیه السلام نازل شده که مجرمان را به چهره می شناسد و خود و اصحابش با شمشیر بند از بندشان می گسلد.

سخنانی از پیامبر:

شیخ صدوق در کمال الدین به سند خود از جابر انصاری، از نبی اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کند که حضرتش فرمود: (المهدی من ولدی اسمه اسمی وکنیته کنیتی، أشبه الناس بی خلقاً وخلقاً، تكون له غيبة وحيرة، تضلُّ فيها الأمم، يقبل كالشهاب الثاقب فيملأها عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً) مهدی از فرزندان من است. نامش نام من و کنیه اش کنیه من. در خلقت و خوی شبیه ترین خلق به من می باشد. غیبت و حیرتی دارد که در آن مردمان به گمراهی ره می سپارند.

آن گاه چون شهابی فروزنده فرارسد و زمین را آکنده از عدل و داد سازد، همان گونه که از ظلم و جور پر شده باشد. و به سند خود از امام جعفر صادق، و ایشان از آباء گرام خود نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: (القائم من ولدی اسمه اسمی وکنیته

کنیتی و شمائله شمائلی و سنته سنتی، یقیم الناس علی ملتى و شریعتی ویدعوهم إلی کتاب الله عزّ وجلّ، من أطاعه أطاعنی ومن عصاه عصانی ومن أنکره فی غیبه فقد أنکرنی) قائم از فرزندان من است. نامش نام من، و کنیه اش کنیه من، و شکل و رخسارش شکل و رخسار من، و روشش روش من می باشد.

مردم را بر دین و راه و روش من می دارد و آنان را به کتاب خدای صاحب عزت و جلال فرا می خواند. هر که فرمانش برد، فرمان من برده است. و هر که در برابرش سر به عصیان کشد، مرا نافرمانی کرده است منکر او در زمان غیبتش، انکارگر من است. و به سند خود از امام جعفر صادق: (من أنکر قائم من ولدی فی زمان غیبه مات میتة جاهلیة) هر که قائم از فرزندانم را در زمان غیبتش انکار کند، می میرد به مرگ جاهلیت.

و به سند خود از ابن عباس، و او از پیامبر عظیم الشان نقل می کند که فرمود: (علی بن ابی طالب إمام امتی و خلیفتی علیهم بعدی ومن ولده القائم المنتظر یملاً الله عزّ وجلّ به الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً، والذی بعثنی بالحقّ بشیراً الثابتین علی القول به فی زمان غیبه لأعزّ من الکبریت الأحمر) علی بن ابی طالب امام بر امتم و جانشینم بعد از من بر آنان می باشد.

از فرزندان اوست قائم منتظر، که خداوند صاحب عزت و جلال زمین را به دست او مالا مال از عدل و داد می سازد، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده باشد. قسم به آنکه رسالت مرا به حق قرار داد

ثابتین بر امامت او در زمان غیبتش، کمیاب تر از گوگرد سرخ می باشند. در این هنگام جابر بن عبد الله انصاری برخاست و گفت: ای رسول خدا (براستی) قائم از فرزندان غیبت خواهد گزید؟ حضرت فرمود: (ای ورّی ولیمحصن الله الذین آمنوا ویمحق الکافرین. یا جابر إنّ هذا الأمر من أمر الله وسرّ من سرّ الله، مطوی عن عباده فإياک والشکّ فی أمر الله فهو کفر) آری سوگند به پروردگارم (که چنین است).

تا اینکه خداوند ایمان آوردگان را بیازماید و کافران را نابود سازد. ای جابر، این امری از امور الهی و سری از اسرار ربانی است که از بندگان پروردگار پوشیده می باشد. پس مبادا که در امر خدا شک نمائی که شک در امر خدا کفر است. شیخ طوسی در کتاب غیبت به سند خود از ابو سعید خدری نقل می کند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله به فاطمه سلام الله علیها فرمود: (یا بنیه إنا أعطینا أهل البیت سبعا لم یعطها أحد قبلنا نبینا خیر الأنبیاء وهو أبوک ووصینا خیر الأوصیاء وهو بعلک وشهیدنا خیر الشهداء وهو عمّ أبیک حمزۀ ومنا من له جناحان خضیبان یطیر بهما فی الجنّة وهو ابن عمّک جعفر ومنا سبطا هذه الأمّة وهما ابناک الحسن والحسین ومنا والله الذی لا إله إلاّ هو مهدی هذه الأمّة الذی یصلّی خلفه عیسی بن مریم) دخترم، خداوند به ما هفت ویژگی عطا فرمود که به کسی قبل از ما ارزانی نداشته است. پیامبر ما بهترین پیامبران است و آن پدر توست، وصی ما بهترین اوصیاست و آن شوهر توست، شهید ما

بهترین شهادت و آن عموی پدر تو حمزه است، واز ماست آنکه دو
بال سبز فام دارد ودر بهشت با آنها پرواز می کند و او جعفر پسر
عموی توست، واز ماست دو نوه این امت و آنان حسن و حسین
پسران تو هستند، و به خدائی که جز او الهی وجود ندارد، از ماست
مهدی این امت که عیسی فرزند مریم در نماز به او اقتداء می کند.
سپس دست بر شانه امام حسین علیه السلام زد و سه بار فرمود: (من
هذا) از این است. شیخ صدوق در العیون به سند خود از امام رضا
علیه السلام، وایشان از آباء گرامشان، از رسول خدا صلی الله علیه
وآله نقل می کند که فرمود: (لا تقوم الساعة حتّی يقوم القائم الحقّ
منا وذلك حين يأذن الله عزّ وجلّ له ومن تبعه نجا ومن تخلف عنه
هلك. الله الله عباد الله فأتوه ولو على الثلج فإنّه خليفة الله عزّ وجلّ
وخلیفتی) قیامت بر پا نمی گردد تا اینکه قائم بر حق از ما قیام نماید.
وآن قیام بعد از اذن خدای صاحب عزت و جلال است. هر که به
او پیوست، نجات یافت و هر که از او اعراض نمود، هلاک گشت.
خدا را، خدا را، ای بندگان خدا به سوی او آئید، هر چند به
خزیدن بر روی برف باشد، که او خلیفه خدای عزّ وجلّ و جانشین
من است. و همچنین به سند خود از امام رضا علیه السلام، از آباء
گرامشان از علی علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل
می کند که فرمود: (لا تذهب الدنيا حتّی يقوم بأمر أمّتی رجل من
ولد الحسين علیه السلام يملأها عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً) دنیا از
میان نمی رود تا اینکه مردی از فرزندان حسین علیه السلام در میان

امتم قیام نماید و به اصلاح امور آنان پردازد. همای عدالتش کران تا کران گیتی را بال گستر می شود، بعد از آنکه ظلم و جور تمام عالم را فرا گرفته باشد.

کلینی به سند خود از امام محمد باقر علیه السلام، وایشان از آباء خود، از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله به اصحابش فرمود: (آمَنُوا بَلِيلَةَ الْقَدْرِ فَإِنَّهُ يَنْزِلُ فِيهَا أَمْرُ السَّنَةِ وَإِنَّ لَذَلِكَ الْأَمْرَ وِلَاةً مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَأَحَدٌ عَشْرٌ مِنْ وَلَدِهِ) به شب قدر ایمان آورید که امر یک سال در آن نازل می شود. و آن نزول نمی یابد مگر بر والیان امر بعد از من: علی بن ابی طالب و یازده تن از فرزندان.

نعمانی در کتاب غیبت به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله به حضرت علی علیه السلام فرمود: (أَلَا أُبَشِّرُكَ؟ أَلَا أُخْبِرُكَ (أَحْبُوكَ خ ل)؟) مژده ات ندهم؟ خیرت ندهم؟ حضرت علی علیه السلام پاسخ فرمود: بله، ای رسول خدا. فرمود: (كَانَ عِنْدِي جِبْرَائِيلُ أَنْفَاءً وَأَخْبَرَنِي أَنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجُورًا مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ) جبرئیل لحظاتی قبل نزد من بود و مرا خبر داد آن قائمی که در آخر زمان خروج می کند و زمین را پر از عدل می کند بعد از آنکه ما لا مال از ظلم و جور باشد، از نسل تو، از فرزندان حسین می باشد.

(أَلَا أُبَشِّرُكَ؟ أَلَا أُخْبِرُكَ (وَأَحْبُوكَ خ ل)؟) آیا مژده ات ندهم، آیا

خبرت ندهم؟ عرض کرد: بله، ای رسول خدا. فرمود: (کان جبرئیل عندی آنفاً فأخبرنی أن الذی یدفعها إلی القائم هو من ذریتک، أتدری من هو؟) اندکی پیش جبرئیل نزد من بود و مرا خبر داد آن کسی که آن را به قائم می سپارد از نسل توست.

آیا می دانی که او کیست؟ عرض کرد: خیر. فرمود: (ذاک الذی وجهه کالدینار وأسنانه کالمنشار وسیفه کحریق النار یدخل الجبل ذلیلاً ویخرج منه عزیزاً یکتفه جبرئیل ومیکائیل) او همان است که صورتش همچون نقره درخشنده، دندانهایش چون اره وشمشیرش به سان شعله آتش می باشد. (پیش از ظهور قائم) با ذلت و خواری وارد کوه می شود و (بعد از آن) با عزت و سربلندی از آن خارج می گردد، در حالی که جبرئیل و میکائیل او را در میان گرفته اند. آنگاه به عباس فرمود: آیا تو را خبر ندهم به آنچه جبرئیل به من خبر داد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا.

فرمود: (قال لی: ویل لذریتک من ولد العباس). به من گفت: وای بر نسل تو از فرزندان عباس. عرض کرد: ای رسول خدا، آیا از زنان کناره نگیرم؟ فرمود: (قد فرغ الله ممّا هو کائن) خداوند از آنچه شدنی است فارغ شده است (آن کار صورت خواهد گرفت). در روایت دیگری چنین آمده که حضرتش به عباس فرمود: (ویل لولدی من ولدک وویل لولدک من ولدی) وای بر فرزندان من از اولاد تو (در دنیا)، و وای بر فرزندان تو از اولاد من (در هنگامه ظهور). اخبار وارده از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که شیعه از

امامان خود نقل نموده بسیار است و از محدوده ما خارج، و در این مختصر که متعرض شدیم، نمی گنجد. هر که خواستار روایات بیشتری می باشد، به کتب مربوط به امام عصر سلام الله علیه مراجعه نمایند.

سخنی از فاطمه زهرا:

کلینی به سند خود از امام محمد باقر علیه السلام، از جابر بن عبد الله انصاری نقل می کند که گفت: بر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شدم. در مقابلش لوحی دیدم که در آن اسامی جانشینان وائمه از فرزندان او وجود داشت. پس دوازده نام را بر شمردم که آخرینشان قائم از فرزندان فاطمه بود. سه تن از ایشان محمد و چهار نفر از ایشان علی نام داشتند.

سخنانی از امیر مؤمنان:

شیخ صدوق در اکمال الدین به سند خود از ابو جعفر ثانی علیه السلام، از آباء گرام خود، از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: (للقائم منّا غيبةٌ أمدّها طویل کأنی بالشیعه یجولون جولان النعم فی غیبهه یطلبون المرعی فلا یجدونه ألا فمن ثبت منهم علی دینه ولم یقس قلبه لطول أمد غیبهه إمامه فهو معی فی درجتی یوم القیامة) برای قائم خاندان ما غیبتی است طولانی. گویا شیعیان را می بینم که در زمان غیبت چون گوسفندانی در جستجوی چراگاه سرگردانند.

هان که هر کس از آنان بر دین خود ثابت باشد و در طول غیبت

امامش، قلبش را قساوت نگیرد، پس او در روز قیامت در درجه من خواهد بود. سپس فرمود: (إِنَّ الْقَائِمَ مَنَّا إِذَا قَامَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ فَلِذَلِكَ تَخْفَى وَوَلَادَتُهُ وَيَغِيبُ شَخْصَهُ) قائم ما چون قیام کند، بیعت هیچیک (از جباران زمانه) را بر گردن ندارد. به همین خاطر است که ولادتش پنهان خواهد بود و غیبت اختیار می کند.

وبه سند خود از امام رضا علیه السلام، از آباء گرامشان، از امیر المؤمنین نقل می کند که به امام حسین علیه السلام فرمود: (التاسع من ولدك يا حسين هو القائم بالحق المظهر للدين الباسط للعدل) نهمین از فرزندان ای حسین، قائم به حق، چیرگی بخش دین و عدالت گستر است. امام حسین علیه السلام می فرماید که گفتیم: (يا أمير المؤمنين وإنّ ذلك لكائن؟) ای امیر المؤمنین، این واقع خواهد شد؟ فرمود: (إي والذي بعث محمداً بالنبوة واصطفاه على جميع البرية ولكن بعد غيبة وحيرة فلا يثبت فيها على دينه إلا المخلصون المباشرون لروح اليقين الذين أخذ الله ميثاقهم بولايتنا وكتب في قلوبهم الإيمان وأيدهم بروح منه) آری، قسم به آنکه محمد صلی الله علیه وآله را به نبوت برانگیخت و او را بر گزیده خویش از میان تمام خلق قرار داد، که بعد از غیبت و حیرتی، جز صاحبان اخلاص و دارندگان روح یقین بر دین خود ثابت نمی مانند.

همانانی که خداوند بر ولایت ما از آنان میثاق گرفته و در سر لوحه دلهایشان عنوان ایمان را نگاشته و به روحی از جانب خود تأییدشان

نموده است. نعمانی در کتاب غیبت به سند خود از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند که حضرتش فرمود: (صاحب هذا الأمر من ولدی هو الذی یقال: مات أو هلك فی أی وادٍ سلک) صاحب این امر از فرزندان من است. او کسی که (در موردش) گویند که در گذشته یا نابود شده، یا گویند که (او زنده است) اما معلوم نیست به کدام سرزمین رفته است. شیخ کلینی به سند خود از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند که حضرتش به ابن عباس فرمود: (إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَأَنَّه يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ وَلِذَلِكَ الْأَمْرُ وِلَاةٌ مِنْ بَعْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بدرستی که شب قدر در هر سال وجود دارد. و در آن شب، امر سال آینده نزول می یابد.

و بدین جهت است که والیانی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود دارند. ابن عباس به ایشان عرض کرد: ایشان کیستند؟ فرمود: (أنا وأحد عشر من صلبی أئمةٌ محدثون) من و یازده تن از نسلم، امامانی که (به وسیله فرشته بدانان) سخن گفته می شود. اخبار در این باب بسیار است و ما به همین مختصر بسنده می کنیم.

سخنانی از حسن بن علی:

شیخ صدوق در اکمال الدین به سند خود روایت می کند که چون امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه پیمان صلح برقرار نمود، مردم بر ایشان وارد شدند و برخی به سرزنش وی پرداختند. فرمود: (ویحکم ما تدرون ما عملت والله الذی عملت خیر لشیعتی)

مَمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ أَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّنِي إِمَامُكُمْ مَفْتَرُضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ وَأَحَدُ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِنَصِّ مَنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وای بر شما، آیا نمی دانید آنچه من کردم به خدا قسم برای شیعیانم بهتر است از آنچه خورشید بر آن طلوع یا غروب کند. آیا نمی دانید که من امام شما هستم که طاعتم بر شما واجب است، و بنا به گفته رسول خدا، یکی از دو سرور جوانان اهل بهشتیم؟ گفتند: آری.

فرمود: (أَمَّا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْخَضِرَ لَمَّا خَرَقَ السَّفِينَةَ وَقَتَلَ الْغُلَامَ وَأَقَامَ الْجِدَارَ كَانَ ذَلِكَ سَخَطًا لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ إِذْ خَفِيَ عَلَيْهِ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِيهِ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ حِكْمَةً وَصَوَابًا، أَمَّا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَيُقَعُّ فِي عُنُقِهِ بَيْعُهُ لَطَاغِيَةَ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمَ الَّذِي يَصَلِّي رُوحَ اللَّهِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ خَلْفَهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَخْفَى وَوَلادته وَيُغِيبُ شَخْصَهُ لئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعُهُ إِذَا خَرَجَ ذَاكَ التَّاسِعَ مِنْ وَلَدِ أَخِي الْحُسَيْنِ ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يَطِيلُ اللَّهُ عَمْرَهُ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يَظْهَرُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابِ ابْنِ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) آیا نمی دانید که چون خضر علیه السلام کشتی را سوراخ نمود، پسرک را کشت و دیوار را بنا کرد، موسی بن عمران علیه السلام خشم آلود شد، چرا که حکمت این کارها را نمی دانست، حال آنکه آن اعمال در پیش گاه خداوند مقبول و حکیمانه بود.

آیا نمی دانید که کسی از ما نیست مگر آنکه بیعتی از طاغوت زمان

خود را بر گردن دارد مگر قائم که روح الله عیسی بن مریم در پشت او نماز می گزارد. این به آن لحاظ است که خدای عزّ وجلّ ولادتش را پنهان می دارد و حضرتش را از دیده خلق غایب می سازد، تا به هنگام ظهور بیعت کسی را به گردن نداشته باشد. او نهمین فرد از نسل برادر م حسین است. مادرش سرور کنیزان می باشد.

خداوند عمرش را در زمان غیبت طولانی می گرداند و سپس به قدرت خود در صورت جوانی کمتر از چهل سال ظاهرش می سازد، تا بدانند که خداوند بر هر کاری تواناست.

سخنانی از امام حسین:

شیخ صدوق در اکمال الدین به سند خود از جعفر بن محمد علیه السلام، از پدرش، از جدش، از امام حسین بن علی علیهم السلام نقل می کند که فرمود: (فی التاسع من ولدی سنّه من یوسف و سنّه من موسی بن عمران وهو قائمنا أهل البیت یصلح الله تبارک و تعالی أمره فی لیلة واحدة) در نهمین تن از فرزندانم سنتی از یوسف و سنتی از موسی بن عمران است. او قائم ما اهل بیت است که خداوند تبارک و تعالی امر ظهور او را در یک شب اصلاح می فرماید.

و به سند خود از امام حسین علیه السلام نقل می کند که فرمود: (قائم هذه الأمة هو التاسع من ولدی وهو صاحب الغیبة وهو الذی یقسم میراثه وهو حی) قائم این امت، نهمین از فرزندان من است. او

صاحب غیبت می باشد و کسی است که میراثش تقسیم می شود در حالیکه زنده است.

وبه سند خود از ایشان روایت می کند که فرمود: (منا اثنا عشر مهدياً أولهم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب و آخرهم التاسع من ولدي وهو الإمام القائم بالحق يحيى الله به الأرض بعد موتها ويظهر به دين الحق على الدين كله ولو كره المشركون، له غيبة يرتد فيها أقوام ويثبت على الدين فيها آخرون فيؤذون ويقال لهم: (متى هذا الوعد إن كنتم صادقين) أما إن الصابر في غيبته على الأذى والتكذيب بمنزلة المجاهد بالسيف بين يدي رسول الله (صلى الله عليه وآله) از ماست دوازده (امام) هدایت شده. اولینشان (سرور اهل ایمان) علی بن ابی طالب و آخرینشان نهمین تن از فرزندانم می باشد. او امام قائم به حق است. خداوند توسط او زمین را بعد از مردنش زنده می سازد و دین حق (اسلام) را بر تمامی ادیان چیرگی می بخشد، هر چند مشرکان را خوش نیاید. او را غیبتی است که گروههایی (از مسلمانان) در آن مرتد می شوند و دسته ای بر دین ثابت قدم می مانند.

ایشان مورد آزار قرار گرفته و به ایشان (از روی تمسخر) گفته می شود: این وعده ای را که می گوئید، اگر راست است، چه هنگام واقع خواهد شد؟ آگاه باشید، کسی که در برابر آزار و تکذیب اینان در زمان غیبت امامش، استقامت ورزد، همپایه مجاهد شمشیر زن در رکاب رسول خداست.

وبه سند خود از حضرتش نقل می کند که فرمود: (لو لم یبق من الدنیا إلا یوم واحد لطوّل الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی یملاها عدلاً وقسطاً کما ملئت جوراً وظلماً کذلک سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول) اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز، هر آینه خداوند چنان بر گستره آن روز افزایش دهد تا مردی از فرزندانم ظهور نماید و زمین را همان گونه که از ظلم و جور پر شده باشد، آکنده از عدل و داد سازد این را از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم.

شیخ صدوق به سند خود نقل می کند که به امام حسین علیه السلام عرض شد: آیا شما صاحب این امر (قائم آل محمد) هستید؟ فرمود: (لا ولكن صاحب هذا الأمر الطرید الشریذ الموتور بأبیه المکنی بعمّه یضع سیفه علی عاتقه ثمانیه أشهر) نه، اما صاحب این امر، طرد شده از میان خلق و آواره از شهر و دیار خود و خون خواه پدرش می باشد. کینه عمویش را نشان دارد. هشت ماه شمشیر را بر دوش حمل می سازد (ودشمنان دین را نابود می نماید).

سخنانی از امام سجاد:

شیخ صدوق در اکمال الدین به سند خود از علی بن الحسین علیهما السلام نقل می کند که فرمود: (القائم منّا تخفی ولادته علی الناس حتی یقولوا: لم یولد بعد لیخرج حین یخرج ولیس لأحد فی عنقه بیعة). قائم ما (آل محمد) ولادتش بر مردم پنهان می ماند، به حدی که برخی گویند به دنیا نیامده است.

او به هنگام ظهور بیعت هیچ کس را بر گردن ندارد. شیخ مفید در مجالس به سند خود از حضرت سجاد علیه السلام روایت می کند که فرمود: (لتأتین فتن کقطع اللیل المظلم لا ینجو إلا من أخذ الله میثاقه أولئک مصابیح الهدی وینایع العلم ینجیهم الله من کل فتنه مظلمه. کأنی بصاحبکم قد علا فوق نجفکم بظهر کوفان ثلاثمائة وبضعة عشر رجلاً.

جبرئیل عن یمینه ومیکائیل عن شماله وإسرافیل أمامه. معه رایة رسول الله صلی الله علیه وآله قد نشرها لا یهوی بها إلی قوم إلا أهلکهم الله عز وجل) فتنه هائی رخ خواهد نمود، چون شب تاریک ظلمانی. وکسی رهائی نخواهد یافت مگر فردی که خداوند میثاق (بر ولایت ما) از او گرفته باشد. آنان چراغهای هدایتند وچشمه های جوشان علم که خداوند آنان را از هر فتنه ظلمانی نجات خواهد داد. گویا صاحبان را می بینم که بر بالای نجف شما در پشت کوفه، در جمع سبید وده واندی از اصحاب خود قرار دارد، که جبرئیل در سمت راست ومیکائیل در سمت چپ واسرافیل در مقابل او می باشند. با وی پرچم رسول خدا صلی الله علیه وآله است که افراشته شده. بر هیچ قومی فرود نمی آید مگر آنکه خداوند صاحب عزت وجلال، (آن قوم را) نابودشان می سازد.

سخنانی از امام باقر:

کلینی به سند خود از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: (إن الله عز اسمه أرسل محمداً صلی الله علیه وآله إلی الجن

والإنس وجعل من بعده اثني عشر وصياً منهم من سبق ومنهم من بقي
وكلّ وصي جرت به سنّة فالأوصياء الذين هم من بعد محمد صلى الله
عليه وآله على سنّة أوصياء عيسى وكانوا اثني عشر وكان أمير
المؤمنين عليه السلام على سنّة المسيح عليه السلام) همانا خداوند
متعال، حضرت محمد صلی الله علیه وآله را پیامبر بر جن وانس قرار
داد و بعد از او دوازده جانشین مقرر فرمود.

که برخی از آنان در گذشته و برخی دیگر باقی مانده اند. نسبت به
هر جانشینی سنت و روش مخصوصی جاری گشته است. اوصیای بعد
از حضرت محمد صلی الله علیه وآله بر سنت اوصیای حضرت عیسی
علیه السلام هستند. آنان دوازده نفر بودند و اینان نیز به همان تعداد
می باشند. امیر المؤمنین علیه السلام بر سنت حضرت مسیح علیه
السلام بود. و به سند خود از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند
که فرمود: (الاثنا عشر الأئمة من آل محمد کلّهم محدّث علی بن ابي
طالب وأحد عشر من ولده ورسول الله وعلی هما الوالدان) ائمه که
دوازده تن می باشند، از خاندان حضرت محمد صلی الله علیه وآله
هستند.

همگی آنان، فرشتگان با ایشان سخن می گویند و رسول خدا و علی
دو پدر می باشند. و به سند خود از امام محمد باقر علیه السلام نقل
می کند که فرمود: (یکون بعد الحسين تسعة أئمة تاسعهم قائمهم) بعد
از حسین سلام الله علیه، نه امام وجود دارند که نهمینشان قائمشان
است.

و نیز به سند خود از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود:
(الأئمة اثنا عشر إماماً منهم الحسن والحسين ثم الأئمة من ولد
الحسين) ائمه، دوازده امام هستند که از ایشان حسن و حسین و دیگر
ائمه از نسل حسین می باشند. شیخ صدوق در اکمال الدین به سند
خود از ام هانی ثقفیه، و از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند
که فرمود: (هذا مولود في آخر الزمان هو المهدي من هذه العتره
تكون له حيرة وغيبه يضل فيها أقوام ويهتدي فيها أقوام، فيا طوبى
لك إن أدر كته ويا طوبى لمن أدر كه) این مولودی می باشد که
(قیامش) در آخر الزمان خواهد بود. او مهدی آل محمد می باشد.
حیرتی برای او پدید آید و غیبتی که در آن گروههایی گمراه شده
و جماعتهایی هدایت می شوند. خوشا بر تو اگر او را دریابی، خوشا
بر آنکه او را دریابد.

و به سند خود از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند که به هنگام
ذکر جانشینان راستین پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، در معرفی
آخریشان فرمود: (الثاني عشر الذي يصلّي عيسى بن مريم خلفه
عليك بسنته والقرآن الكريم) دوازدهمین ایشان آن کسی که عیسی
بن مریم در نماز به او اقتدا می جوید. پس بر تو باد (عمل) به سنت
او و قرآن کریم. نعمانی در کتاب غیبت به سند خود از ابو حمزه
ثمالی نقل می کند که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: (من
المحتوم الذي حتمه الله قيام قائمنا فمن شكّ فيما أقول لقي الله
وهو كافر به) از امور محتومی که حتمیت آن را خداوند تضمین

نموده، قیام قائم ماست. پس هر کس در آنچه می گوئیم، شک نماید، خدا را ملاقات می کند در حالی که به او کافر است.

بعد از آن افزود: (بأبي وأمي المسمي باسمي والمكني بكنيتي السابع من بعدى. بأبي يملأ الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً. من أدر كه فليسلم له ما سلم لمحمد وعلى فقد وجبت له الجنة ومن لم يسلم فقد حرّم الله له الجنة ومأواه النار وبئس مثوى الظالمين) پدر و مادرم فدای او باد که نامش نام من و کنیه اش کنیه من است. او هفتمین امام بعد از من می باشد. پدرم فدای او باد که زمین را آکنده از عدل می سازد، همان گونه که از ستم و جور پر شده باشد.

پس هر که او را دریابد، باید به همان سان که در برابر حضرت محمد و علی سر تسلیم فرود آورد، در برابر او نیز سرا پا تسلیم باشد، که به این ترتیب بهشت را بر خود واجب ساخته است. اما هر که در برابرش سر به عصیان بردارد، خداوند بهشت را بر او حرام نموده است و دوزخ را در انتظار دارد که آن جایگاه ظالمان است و چه بد جایگاهی است.

سخنانی از امام صادق:

در علل الشرایع به نقل از سدید می نویسد که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: (إِنَّ فِي الْقَائِمِ سُنَّةً مِنْ يَوْسُفَ) در قائم علیه السلام سنتی از یوسف است. سدید گوید که عرض کردم: گویا حیرت یا غیبت او را می گوئید؟ امام به من فرمود: (وما تنكر من هذا إِنَّ إِخْوَةَ يَوْسُفَ كَانُوا أَسْبَاطاً أَوْلَادَ أَنْبِيَاءَ تَاجِرُوا يَوْسُفَ وَبَايَعُوهُ وَخَاطَبُوهُ

وهم إخوته وهو أخوهم فلم يعرفوه حتى قال لهم: (أنا يوسف) فما تنكر هذه الأمة أن يكون الله عز وجل في وقت من الأوقات يريد أن يستر حجته لقد كان يوسف إليه ملك مصر وقد كان بينه وبين والده مسيرة ثمانية عشر يوماً فلو أراد الله عز وجل أن يعرف مكانه لقد ر علي ذلك والله لقد سار يعقوب وولده عند البشارة تسعة أيام من بدوهم إلى مصر وما تنكر هذه الأمة أن يكون الله يفعل بحجته ما فعل بيوسف أن يكون يسير في أسواقهم ويطأ بسطهم وهم لا يعرفونه حتى يأذن عز وجل أن يعرفهم نفسه كما أذن ليوسف حين قال: (هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ * قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي)).

آیا در این، جای انکار است؟ برادران یوسف فرزندان (حضرت یعقوب) پیامبر بودند و با یوسف (بعد از زمامداری مصر) تجارت ومصاحبت می نمودند، و آنان برادر او و وی برادر آنان بود، اما با این وصف او را نشناختند تا اینکه یوسف خود گفت. منم یوسف. پس این امت چه انکاری دارد که خداوند صاحب عزت و جلالت در وقتی از اوقات حجت خود را مستور کند. یوسف سلطنت مصر را در اختیار داشت و بین او و پدرش هجده روز راه بود.

اگر خداوند عزیز و جلیل می خواست مکان یوسف را بنمایاند، بر این قدرت داشت. به خدا قسم یعقوب پس از شنیدن بشارت یوسف، همراه با پسران خود راه هجده روزه را در نه روز طی کرد. پس این امت چه انکاری می ورزد که خداوند کاری را که در مورد

یوسف کرد درباره حجت خود نیز انجام دهد، به این نحو که در بازارشان مرور کند و بر فریشان گام نهد در حالی که آنان وی را شناسند. تا اینکه خداوند صاحب عزت و جلالت به او اجازه دهد که خود را معرفی سازد، همان گونه که به یوسف اجازه داد، آن هنگام که فرمود: آیا می دانید چه بر سر یوسف و برادرش آوردید، در زمانی که جاهل بودید. گفتند، تو یوسف هستی؟ گفت: منم یوسف هستم و این هم برادرم می باشد. شیخ صدوق در کمال الدین به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: (من أقرَّ بجميع الأئمَّة و جحد المهدی کان کمن أقرَّ بجميع الأنبياء و جحد محمداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نُبُوَّةً) هر که تمام ائمه را اقرار نماید و مهدی را انکار ورزد، همانند کسی است که همه انبیاء را اذعان کند، اما رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وآله را تکذیب نماید. گفته شد: ای فرزند رسول خدا، این مهدی که از فرزندان شماست کیست؟ فرمود: (الخامس من ولد السابع یغیب عنکم شخصه ولا یحلُّ لکم تسميته) پنجمین فرد از نسل هفتمین ما.

او از شما غیبت می گزیند، و نام بردن (بیان نشانه وی) بر شما جایز نیست. و به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: (إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ نَوْراً قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ فَهِيَ أَرْوَاحُنَا) خداوند تبارک و تعالی، چهارده هزار سال قبل از آفرینش مخلوقات چهارده نور را آفرید. این انوار، ارواح ما می باشند. گفته شد: ای فرزند رسول خدا، این چهارده تن

کیستند؟ فرمود: (محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين و الأئمة من ولد الحسين آخرهم القائم الذي يقوم بعد غيبته فيقتل الدجال و يطهر الأرض من كل جور و ظلم) محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان از نسل حسین که آخرینشان قائم است که بعد از غیبت، پرچم قیام می افرازد. او دجال را می کشد و عرصه زمین را از هر ستم و بیداد پیراسته می گرداند.

و به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: (وَإِنَّ الثَّانِي عَشْرَ مِنَ الْأُمَّةِ الْهَدَاءُ) او دوازدهمین امام از ائمه هدایتگر می باشد. سپس فرمود: (وَاللَّهِ لَوْ بَقِيَ فِي غَيْبَتِهِ مَا بَقِيَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ وَلَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَظْهَرَ فِيمَا لَأَرْضٍ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا) به خدا سوگند اگر آن چنان غیبتش به طول انجامد که نوح در میان قوم خود درنگ نمود، چشم از دنیا نخواهد بست تا اینکه ظهور نماید و صحنه گیتی را مالا مال از عدل و داد سازد، همان گونه که از ستم و بیداد لبریز شده باشد.

و به سند خود از امام جعفر صادق نقل می کند که فرمود: (إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَبْدًا وَلِيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ) صاحب امر علیه السلام را غیبتی در پیش خواهد بود. پس بنده باید از خدا پروا پیشه گیرد و دین خویش از کف نهد. و به سند خود در حدیثی از حضرتش چنین نقل می کند: (القائم الخامس من ولد ابني موسى ذلك ابن سيده الإمام يغيب غيبة يرتاب فيها المبطلون ثم يظهره الله عز وجل فيفتح على يديه مشارق الأرض ومغاربها وينزل روح الله

عیسی بن مریم فیصلی خلفه و تشرق الأرض بنور ربها ولا یبقی فی الأرض بقعه عبد فیها غیر الله عز وجل إلا عبد الله فیها ویكون الدین کلّه لله ولو کره المشرکون) قائم، پنجمین امام از نسل فرزندان موسی می باشد. او فرزند بانوی کنیزان است. غیبتی می گزیند که اهل باطل در آن به تردید می افتند. بعد از آن، خدا او را ظاهر می سازد و لوای پیروزمندش را در شرق و غرب عالم به اهتزاز در می آورد. روح الله عیسی بن مریم فرود می آید و در نماز بدو اقتدا می جوید. پهنه گیتی از نور پروردگارش فروغی تا بنده می یابد. در زمین مکانی باقی نمی ماند که در برابر کسی غیر از خدای عز وجل سر به کرنش ساید، مگر آنکه محل عبادت خدا شود. دین تنها دین توحید می شود، هر چند مشرکان را خوش نیاید. شیخ طوسی در کتاب غیبت به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: (یتج الله فی هذه الأمة رجلاً منی وأنا منه یسوق الله به برکات السماوات والأرض فتنزل السماء قطرها وتخرج الأرض بذرها وتأمّن وحوشها وسباعها ویملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً ویقتل حتی یقول الجاهل لو کان هذا من ذریة محمد لرحم) خداوند در این امت مردی از مرا بر می انگیزاند که من از او هستم و او از من.

خداوند برکات آسمانها و زمین را بر او فرو می بارد. آسمان باران بسیار خواهد بارید، و زمین تمام روئیدنیهای خود را آشکار خواهد ساخت، و وحوش و درندگان همه رام و آرام می شوند. او زمین را

آکنده از عدل و داد می سازد، همان گونه که از ظلم و جور لبریز شده باشد. وی چنان (منافقان و کافران را) می کشد که شخص جاهل می گوید: اگر او از آل محمد بود، رحم می کرد. روایات حضرت صادق علیه السلام در این باره بسیار است که در صورت استقصای آنها، از طریق اختصار خارج خواهیم شد.

سخنانی از امام کاظم:

شیخ صدوق در اکمال الدین به سند خود از امام کاظم علیه السلام در طی حدیثی روایت می کند که از ایشان پرسیده شد: در میان ائمه علیهم السلام کسی هست که غیبت گزینند؟ پاسخ فرمود: (نعم) یغیب عن أنصار الناس شخصه ولا یغیب عن قلوب المؤمنین ذکره وهو الثانی عشر منّا یسهل الله کلّ عسیر ویدلّل له کلّ صعّب ویظهر له کنوز الأرض ویقرّب له کلّ بعید ویبیر به کلّ عنید ویهک علی یدیه کلّ شیطان مرید. ذاک ابن سیده الإمام الذی تخفی علی الناس ولادته ولا یحلّ لهم تسميته حتی یظهره عزّ وجلّ فیملأ به الأرض قسطاً وعدلاً کما ملئت جوراً وظلماً) آری، او از دیدگان مردم غایب است اما ذکر او در دل اهل ایمان غایب نخواهد بود. وی دوازدهمین ماست. خداوند هر سختی را برایش آسمان و هر امر مشکلی را سهل می گرداند.

برایش گنجهای زمین را آشکار و هر مقصد دور را نزدیک می نماید. طومار زندگی ظالمان را توسط او درهم می پیچد. وبالاخره هر شیطان پلید را به دست او نابود می سازد. او فرزند

بانوی کنیزان است که ولادتش بر مردم پنهان ماند و نام بردن (بیان نشانه) او بر آنان جایز نباشد، تا آنکه خداوند عزیز و جلیل ظهور او را فراهم نماید و به سبب وی زمین را پر از قسط و عدل سازد، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده باشد.

و نیز به سند خود نقل می کند که از امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدند که آیا شما قائم بر پا دارنده حق هستید؟ فرمود: (أنا القائم بالحق ولكن القائم الذي يطهر الأرض من أعداء الله ويملاها عدلاً كما ملئت جوراً هو الخامس من ولدي له غيبة يطول أمدها خوفاً على نفسه يرتد فيها أقوام ويثبت فيها آخرون) من قائم و بر پا دارنده حق هستم. اما آن قائمی که زمین را از دشمنان خدا پاک می کند و زمین را بعد از آنکه از ظلم پر شده باشد، لبریز از عدالت می سازد، پنجمین از نسل من خواهد بود.

او غیبتی خواهد داشت، طولانی، که از بیم جان خود نهانی می گزیند. در آن (غیبت) گروهی (از شیعیان) طریق ارتداد پیش می گیرند و گروههایی دیگر ثابت قدم می مانند. سپس فرمود: (طوبی لشیعتنا المتمسکین بحبنا فی غیبة قائمنا الثابتین علی موالاتنا والبراءة من أعدائنا أولئك منا ونحن منهم قد رضوا بنا أئمة ورضينا بهم شیعة و طوبی لهم هم والله معنا فی درجتنا یوم القیامة) خوشا به حال آن شیعیان ما که در غیبت قائم ما به محبت ما تمسک جویند و به ولایت ما استوار، و از دشمنان ما بیزار باشند. آنان از ما و ما از آنان هستیم. ایشان در برابر امامت ما سر تسلیم و رضا نهادند و ما نیز از شیعه بودن

آنان راضی و خشنودیم. خوشا بحال آنان، به خدا سوگند که آنان در روز قیامت در درجات ما می باشند.

سخنانی از امام رضا:

شیخ صدوق در اکمال الدین و عیون الاخبار به سند خود از هروی نقل می کند که دعبل بن علی خزائی گفت: بر مولایم علی بن موسی الرضا علیه السلام، قصیده ای را که سروده بودم، خواندم. مطلع قصیده چنین بود: مدارس آیات خلت من تلاوه - ومنزل وحی مقفر العرصات. مدرسه های آیات از درس (خوان) تهی است و خانه وحی عرصه هایش بازمانده است. تا آنجا که به این دو بیت رسیدم: خروج إمام لا محاله قائم - یقوم علی اسم الله والبرکات. یمیز فینا کلّ حقّ و باطل - ویجزی علی النعماء والنقمت. بدون تردید امام قائم ظهور نماید، و قیامش بر اساس نام خدا و سراسر خیر و برکت می باشد. او هر حق و باطلی را برای ما از هم جدا می سازد (مومنان را) اکرام و انعام می کند و (کافران و منافقان را) عقاب. در این هنگام امام رضا علیه السلام بشدت گریست، سپس سر خود را بلند کرد و فرمود: (یا خزاعی نطق روح القدس علی لسانک بهذین البیتین فهل تدری من هذا الإمام و متی یقوم؟) ای خزاعی، روح القدس این دو بیت را بر زبانت جاری ساخت. آیا می دانی این امام کیست و چه هنگام قیام خواهند نمود؟ عرض کردم: نه ای مولای من، جز آنکه شنیده ام امامی از شما ظهور خواهد نمود که زمین را از فساد پاک می گرداند و بعد از پر شدن ظلم، آن را از عدل لبریز

می سازد. امام فرمود: (یا دعبل الإمام بعدی محمد ابنی وبعد محمد ابنه علی وبعد علی ابنه الحسن وبعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر فی غیبه المطاع فی ظهوره لو لم یبق من الدنیا إلاّ یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یرج فیملأها عدلاً كما ملئت جوراً وأما متی فإخبار عن الوقت ولقد حدّثنی أبی عن أبیه عن آباءه عن علی علیه السلام أن النبی صلی الله علیه وآله قیل له: یا رسول الله متی یرج القائم من ذریّتک؟ فقال: مثله مثل الساعة (لا یجلیها لوقتها إلاّ هو نُقِلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً)) ای دعبل، امام بعد از من محمد پسر من می باشد. بعد از محمد، پسرش علی. بعد از علی، پسرش حسن. بعد از حسن، پسرش حجت وقائم.

او همان کسی است که (غیبت می گزیند و) در غیبتش (شیعیان مخلص) انتظار او را می برند و در زمان ظهور پیرویش می نمایند. اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز، خداوند آن روز را چنان طولانی می گرداند که او ظهور نموده و جهان را پر از عدل نماید، همان گونه که از ستم لبریز شده باشد. اما اینکه آن چه هنگام بود، تعیین وقت (برای ظهور او) است.

پدرم از آباء خود، از علی علیه السلام، و او از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند فرمود: مثل آن مثل قیامت است (که خداوند فرموده): هیچ کس جز او وقت آن را آشکار نکند، و بر آسمانها وزمین بس سنگین است و نمی آید شما را مگر ناگهانی. روایات منقول از ثامن الائمه علیه السلام در این باره بسیار است.

سخنانی از امام جواد:

شیخ صدوق در اکمال الدین به سند خود از امام جواد سلام الله علیه نقل می کند که فرمود: (إِنَّ الْقَائِمَ مَنْهُ هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَجِبُ أَنْ يَنْتَظَرَ فِي غَيْبَتِهِ وَيَطَاعَ فِي ظَهْوَرِهِ وَهُوَ الثَّلَاثُ مِنْ وَلَدِي وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالنَّبُوَّةِ بِالْإِمَامَةِ إِنَّهُ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ ظُلْمًا وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَصْلِحُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ كَمَا أَصْلَحَ أَمْرَ كَلِيمِهِ مُوسَى ذَهَبَ لِيَقْتَبِسَ لِأَهْلِهِ نَارًا فَرَجَعَ وَهُوَ رَسُولُ نَبِيِّ) همانا قائم از ما مهدی است. او همان کسی می باشد که واجب است انتظار او را در زمان غیبتش داشت، و در هنگام ظهور، سر به فرمان او نهاد. وی سومین (امام) از فرزندان من خواهد بود. قسم به آنکه حضرت محمد صلی الله علیه وآله را نبوت برگزید و ما را به امامت، اگر از پایان دنیا باقی نماند مگر یک روز، خداوند همان روز را چنان طولانی گرداند تا او ظاهر شود و دنیا را آکنده از عدل و داد نماید، همانگونه که کران تا کران آن را ستم و بیداد فرا گرفته باشد. خداوند تبارک و تعالی امر ظهور او را در یک شب اصلاح فرماید، کما اینکه امر کلیمش موسی را اصلاح نمود، آن هنگام که رفت برای اهلش آتش بیاورد، پس بازگشت در حالی که پیامبری و رسالتی یافته بود.

سپس فرمود: (أَفْضَلُ أَعْمَالٍ شِيعَتَنَا أَنْتَظَارُ الْفَرَجِ) با فضیلت ترین اعمال شیعیان ما، انتظار فرج است. صاحب کفایه النصوص به سند

خود از عبد العظیم حسنی نقل می کند که گفت: به حضرت امام محمد تقی علیه السلام عرضه داشتیم: من امیدوارم که شما قائم خاندان حضرت محمد صلی الله علیه وآله باشید، هم او که بعد از پر شدن زمین از ظلم، آن را آکنده از عدل می سازد. فرمود: (یا أبا القاسم ما منّا إِلَّا قائمٌ بأمر الله وهادٍ إلى دين الله ولست القائم الذي يطهر الله به الأرض من أهل الكفر والجحود ويملاها عدلاً وقسطاً وهو الذي يخفي على الناس ولادته ويغيب عنهم شخصه ويحرم عليهم تسميته وهو سمى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكُنِيَ وَهُوَ الَّذِي تَطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ وَيَذُلُّ لَهُ كُلُّ صَعْبٍ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِهِ عَدَدُ أَهْلِ بَدْرِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ أَقْصَى الْأَرْضِ وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: (أَيْنَمَا تَكُونُوا يُاتِي بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) فَإِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هَذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ أَظْهَرَ أَمْرَهُ فَإِذَا كَمَلَ لَهُ الْعَقْدُ وَهُوَ عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ خَرَجَ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا يَزَالُ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى) ای ابو القاسم، هیچیک از ما نیست مگر آنکه برای بر پاداشتن امر خدا قیام نمود و مردم را به دین توحید هدایت می کند. اما من آن قائم نیستم که خداوند بوسیله او عرصه زمین را از کافران و منکران پاک می گرداند و صغیر او در کران تا کران گیتی طنین می افکند. او آن کسی است که میلادش بر مردم پنهان ماند.

و(پس از میلاد نیز) در میانشان چهره در حجاب مخفی دارد. نام بردن (بیان نشانه) او بر آنان جایز نیست، اما بدان که همانام رسول

خدا صلی الله علیه وآله است و کنیه ای همانند ایشان دارد. او آن کسی است که زمین زیر پایش در نور دیده می شود و هر دشوار برایش سهل و آسان می گردد. اصحابش سیصد و سیزده تن باشند که به گاه ظهور از اقصی نقاط عالم گرد مولای خود جمع شود. و این تحقق سخن خدای متعال است که می فرماید: هر جا که باشید، خداوند شما را جملگی تجمع بخشد که همانا خداوند بر هر امری قادر است. چون این عده از زمینیان در برابرش حضور یابند، ظهور خود را اعلام می دارد.

اما قیام به هنگامی شروع می شود که از ده هزار رزم آور سان ببیند. پس به اذن خدا لوای قیام بر افرازد و پیوسته دشمنان خدا را در خون خود فرو غلطاند تا اینکه خداوند تبارک و تعالی خشنود گردد. جناب عبد العظیم گوید که عرضه داشتیم: چگونه متوجه می شود که خداوند راضی شده است؟ پاسخ فرمود: (یلقی فی قلبه الرحمة). (خداوند) در قلبش رحمت و مهر را قرار می دهد. و نیز شیخ صدوق به سند خود از ابن ابی دلف و او از حضرتش نقل می کند که ایشان فرمود: (إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِي ابْنِي عَلِيٌّ أَمْرُهُ أَمْرِي وَقَوْلُهُ قَوْلِي وَطَاعَتُهُ طَاعَتِي وَالْإِمَامَ بَعْدَهُ ابْنُ الْحَسَنِ أَمْرُهُ أَمْرِي وَقَوْلُهُ قَوْلِي وَطَاعَتُهُ طَاعَةُ أَبِيهِ) امام بعد از من، پسر من علی است. امر او امر من، سخن او سخن من، و فرمانبرداری از او فرمانبرداری از امر من است. امام بعد از او پسر وی حسن است. که امر او امر پدرش، سخن او سخن پدرش و اطاعت از او، اطاعت پدرش می باشد. آنگاه امام سکوت

نمود. عرضه داشتیم که ای فرزند رسول خدا، امام بعد از حسن علیه السلام کیست؟ حضرت به گریه افتاد و بشدت گریست. سپس فرمود: (إِنَّ مِنْ بَعْدِ الْحَسَنِ ابْنَهُ الْقَائِمَ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرَ) بعد از حسن، پسرش قائم به حق و امام منتظر می باشد.

پرسیدم که ای فرزند رسول خدا، چرا او را قائم نامند؟ فرمود: (لَأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَارْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ) زیرا بعد از آنکه نام و نشانی از او در افواه مردم باقی نماند و اکثر معتقدان به امامتش از اعتقاد خود دست بشویند، قیام خواهد کرد. باز پرسیدم که چرا منتظرش نامند؟ فرمود: (لَأَنَّهُ لَهُ غَيْبَةٌ يَكْثُرُ أَيَامُهَا وَيَطُولُ أَمْدُهَا فَيُنْتَظَرُ خُرُوجَهُ الْمَخْلُصُونَ وَيُنْكِرُهُ الْمُرْتَابُونَ وَيَسْتَهْزِئُ بِهِ الْجَاهِدُونَ وَيَكْذِبُ فِيهَا الْوَقَاتُونَ وَيَهْلِكُ فِيهَا الْمُسْتَعْجِلُونَ وَيَنْجُو فِيهَا الْمُسْلِمُونَ) زیرا غیبت او به درازا می انجامد و دوران آن بسیار طول می کشد. پس صاحبان اخلاص، انتظار او را دارند ولی تردید کنندگان او را انکار می ورزند، ناباوران وی را به تمسخر می گیرند و افرادی که (برای ظهور او) وقت تعیین می کنند، تکذیب می شوند. در این هنگام است که شتابندگان (در ظهور) هلاک گشته و آنان که ره تسلیم در پیش گرفته اند، نجات می یابند.

سخنانی از امام هادی:

شیخ صدوق در کمال الدین به سند خود از امام هادی علیه السلام نقل می کند که فرمود: (الْخَلْفُ مِنْ بَعْدِي ابْنِي الْحَسَنِ فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلْفِ؟) جانشین بعد از من، فرزندم حسن است. اما

چگونه است شیوه شما با جانشین بعد از جانشین من؟ راوی گوید که عرض کردم: فدایت شوم، این را از چه رو می فرمائید؟ فرمود: (لأنکم لا ترون شخصه ولا یحلُّ لکم ذکره باسمه) زیرا شما او را نمی بینید و بیان نام (نشانه) او نیز برایتان جایز نیست.

راوی گوید که عرضه داشتم: پس چگونه او را یاد کنیم؟ فرمود: (قولوا: الحجّة من آل محمّد) بگوئید: حجت آل محمد. و نیز شیخ صدوق به سند خود از ایشان روایت می کند که فرمود: (صاحب هذا الأمر من یقول الناس: لم یولد بعد) صاحب این امر کسی است که مردم گویند: هنوز دنیا نیامده و بعد پا به عرصه جهان می نهد.

سخنانی از امام عسکری:

شیخ کلینی به سند خود از علی بن بلال نقل می کند که حضرت عسکری علیه السلام در دو سال قبل از رحلت خود، جانشین خویش را به من معرفی نمود، و بار دیگر سه روز قبل از وفات نیز، این مطلب را تاکید کرد. شیخ کلینی به سند خود از ابی هاشم جعفری نقل می کند که به حضرت ابی محمد حسن بن علی علیهما السلام عرضه داشت: می خواهم از شما پرشی نمایم، اما هیت شما مانع از آن می شود. آیا مرا اجازه می دهید که سؤالم را از شما پرسم؟ فرمود: پرس. گفتم: سرور من، آیا شما فرزندی دارید؟ فرمود: آری. عرضه کردم: اگر واقعه ای رخ داد، کجا از او جويا شوم؟ فرمود: در مدینه. و نیز به سند خود از عمرو اهوازی نقل می کند که حضرت ابو محمد علیه السلام فرزندش را به من نشان داد و فرمود: (هذا

صاحبکم بعدی) این صاحب شما بعد از من است. وهمچنین به سند خود از عمر نقل می کند که گفت: ابو محمد علیه السلام در گذشت و فرزندى از خود برجا نهاد. شیخ صدوق در اکمال الدین به سند خود از ابی محمد حسن بن علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: (کأنی بکم وقد اختلفتم بعدی فی الخلف منى أما إن المقرّ بالأئمة بعد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ المنکر لولدی کمن أقرّ بجميع أنبياء الله ورسله ثم أنکر نبوة محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ والمنکر لرسول الله کمن أنکر جميع الأنبياء لأن طاعة آخرنا طاعة أولنا والمنکر لآخرنا كالمنکر لأولنا أما إن لولدی غيبة یرتاب فيها الناس إلا من عصمه الله عزّ وجلّ).

گوئی شما را می بینم که بعد از من درباره جانشینم به اختلاف پرداخته اید. آگاه باشید کسی که تمامی امامان بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله را اذعان داشته باشد، اما فرزندم را انکار ورزد، همانند کسی است که همه پیامبران الهی را اقرار نماید و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وآله را منکر شود و انکار کننده رسول خدا بسان منکر تمامی پیامبران می باشد. و به همین ترتیب انکار کننده آخرین ما در ردیف منکر اولین ما قرار دارد. هوشیار باشید که فرزندم را غیبتی است که مردم در آن به تردید دچار می شوند مگر آنکه خداوند صاحب عزت و جلال نگهدارش باشد. و در همین کتاب به سند خود از محمد بن عثمان عمری، واو از پدرش نقل می کند که از امام حسن علیه السلام پرسیدند: از اجداد شما روایت

شده که زمین تا روز قیامت از حجت خدا خالی نمی ماند. ونیز فرموده اند که هر کس بمیرد وامام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.

آیا اینها صحیح است؟ امام علیه السلام فرمود: (إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ) اینها حق است همانگونه روز حق است. به ایشان عرضه داشتند: ای فرزند رسول خدا، پس حجت وامام بعد از شما چه کسی است؟ فرمود: (ابنی محمد هو الإمام والحجة بعدی من مات ولم يعرفه مات ميتة جاهلية أما إنَّ له غيبة يحار فيها الجاهلون ويهلك فيها المبطلون ويكذب فيها الوقّاتون ثمَّ يخرج فكأني أنظر إلى الأعلام البيض تخفق فوق رأسه بنجف الكوفة) فرزندم محمد امام و حجت بعد از من است. هر که بمیرد و او را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. آگاه باشید که او را غیبتی است که جاهلان در آن به حیرت می افتند و باطل پرستان به هلاکت و وقت گزاران دروغ می گویند. سپس (از پس پرده غیبت) بیرون می آید. گوئی به پرچمهای سفید می نگریم که در نجف کوفه بالای سرش در اهتزاز است. روایات از پیامبر اکرم صلی علیه وآله و خاندان مطهر آن بزرگوار، درباره قائم آل محمد سلام الله علیه بسیار است، و ما برای رعایت اختصار به دسته گلی از بوستان اکتفا کردیم، به حدی که آنچه روایت نمودیم چندین برابر آنچه است که روایت نمودیم.

علمای متقدم شیعه رضوان الله علیهم درباره امام عصر سلام الله علیه و به ویژه در مورد غیبت آن جناب کتب متعددی به رشته تحریر در

آورده و حق مطلب را به نیکی ادا کرده اند. از جمله اند. شیخ ابو عبد الله محمد بن ابراهیم نعمانی مولف کتاب الغیبه، شیخ صدوق مولف اکمال الدین، شیخ طوسی مولف کتاب الغیبه. هر کسی طالب تفصیل بیشتر است، می توان به این کتب رجوع نماید. طبرسی رحمه الله در کتاب اعلام الوری باعلام الهدی می نویسد که اخبار غیبت صاحب الامر علیه السلام قبل از میلاد حضرتش و بلکه قبل از ولادت پدر وجد امجدش موجود بوده است.

تا آنجا که کیسانیه، محمد بن حنفیه و ناووسیه و غیر آنها حضرت صادق و کاظم علیهما السلام را منسوب به مهدویت ساختند. احادیث مربوط به قیامگر خاندان وحی را محدثان شیعه در اصول حدیثی در دوران امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام تدوین کرده و سلسله سند آنها را پیامبر اکرم و دیگر ائمه رسانده اند. تنها مصداق این احادیث، حضرت صاحب الزمان سلام الله علیه است که ویژگی های بر شمرده شده در احادیث و بخصوص مساله غیبت دقیقاً بر حضرتش منطبق می باشد. بدین ترتیب کسی را نرسد که بر این روایت خدشه وارد سازد. از جمله محدثان شیعی اهل تالیف، حسن بن محبوب زراد است که کتاب المشیخه را نگاشته. این کتاب که در میان اصول حدیثی شیعه از کتاب المزنی و امثال آن در میان اهل سنت مشهورتر بوده، در بیشتر از صد سال پیش از شروع غیبت امام عصر سلام الله علیه تدوین شده است. تمام روایاتی که او در این کتاب نقل کرده، بدون هیچ اختلافی در مورد حضرت صاحب

علیه السلام واقع گردیده است. از جمله احادیثی که او به سند خود در کتاب خویش آورده، این حدیث امام جعفر صادق علیه السلام است که به حضرتش گفتند. حضرت ابو جعفر علیه السلام می فرمود: (لقائم آل محمد غیبتان واحدة طویله والأخری قصیره) برای قائم آل محمد دو غیبت است که یکی طولانی و دیگری کوتاه می باشد. فرمود: (نعم، إحداهما أطول من الأخری) آری، یکی از دیگری افزونتر است. تا آخر حدیث. پس بنگر که چگونه این دو غیبت دقیقا در مورد حضرت حجه بن الحسن علیهما السلام واقع گردیده است مؤلف گوید: اینها روایات شیعه و اهل سنت می باشد که به تواتر در امامت حضرت مهدی علیه السلام وارد گشته است. این روایات بیانگر آنند که مهدی موعود سلام الله علیه در آخر الزمان قیام نموده و زمین آکنده از ظلم و جور را لبریز از عدل و داد می نماید. عیسی بن مریم که پیامبر اولوالعزم و صاحب شریعت مستقل می باشد، در پشت سر او نماز می گزارد. در این باره، اخبار اهل سنت اگر چه تصریح به ولادت و نسب او - که فرزند امام حسن عسکری است - نمی نمایند، اما در مقام تعارض با روایات شیعه نمی باشند زیرا احادیث اهل تسنن، مهدویت را بطور عام مطروح ساخته و تنها صفات و ویژگی های مهدی را بر می شمارد.

حال آنکه در آثار ائمه اطهار علیهم السلام تبلور این مهدویت و غیبت آن حضرت مشخص گشته است، و حضرت محمد بن حسن بن... بن

علی بن ابی طالب را قائم منتظر معرفی می نماید - در این صورت واجب است که به هر دو دسته این روایات اعتقاد ورزیم. چنانکه حضرت عیسی علیه السلام ویژگی های حضرت محمد صلی الله علیه وآله را بر شمرد، و سپس رسول خدا با همان ویژگی ها ظهور نمود. پس ایمان و اذعان به او امری واجب و گریز ناپذیر گشت.

اعتراف علمای اهل سنت به وجود حجه بن الحسن:

اینان جماعتی بسیارند که ما فقط پاره ای از آنان را نام می بریم:

۱ - ابو سالم کمال الدین محمد ابن طالحه بن محمد بن ابی الحسن قرشی نصیبی شافعی در کتابش به نام مطالب السوال فی مناقب آل الرسول. بزرگان اهل سنت او را ستوده و از وی به نیکی تمام یاد نموده اند. تقی الدین ابو بکر احمد بن قاضی شهید، معروف به ابن جماعه دمشقی اسدی، در طبقات فقهاء الشافعیه - چنانچه از او نقل کرده اند - گفته است: او از سران وعالمان جلیل القدر ماست که در سال ۵۸۲ تولد یافت و در فقه و علوم صاحب نظر گشت.

در اصول و فروع مذهب اطلاع وافر داشت. کاتب سلطان، سر آمد دوران وراوی حدیث بود. ابو عبد الله بن اسعد یمنی معروف به یافعی در مرآه الجنان - چنانچه گفته اند - در ضمن حوادث سال ۶۵۰ از او یاد کرده و او را ستوده است. عبد الغفار بن ابراهیم عکی شافعی - چنانچه گفته اند - اظهار نموده که او یکی از علمای مشهور می باشد. جمال الدین عبد الرحیم بن حسن بن علی اسنوی شافعی در طبقات الشافعیه چنانچه از او حکایت کرده اند، ابن طلحه را در

حد مبالغه آمیزی مدح و ثنا گفته است. اما کتاب او، مطالب السوول، کتابی است مشهور و معروف، که صحت انتساب آن به ابن طلحه کمال اشتهار را دارد. تا آنجا که ابن تیمیه علی رغم انکار برخی احادیث مستفیض، به انتساب کتاب مزبور به ابن طلحه اعتراف می نماید.

به هر حال، ابن طلحه در باب دوازدهم مطالب السوول می نویسد: در ذکر ابو القاسم محمد بن الحسن الخاص بن علی المتوکل بن محمد القانع بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین الزکی بن علی المرتضی امیر المؤمنین بن ابی طالب، که همان مهدی و حجت، و خلف صالح منتظر می باشد، بر او وهمگی آباء گرامش سلام و رحمت و برکات خداوند باد. - تا آنجا که می گوید: - اما مولودش: او در سامرا، در بیست و سوم ماه رمضان سال ۲۵۸ هجری تولد یافت، از لحاظ سلسله نسب، پدرش حسن می باشد که کنیه اش خالص است، (تا آخر آنچه گذشت). و مادرش را ام ولد نامند که صیقل نیز گفته شده و به قولی حکیمه می باشد، و غیر این ها نیز گفته شده. سپس ابن طلحه روایاتی از سنن ابو داود، جامع ترمذی، صحیح مسلم، صحیح بخاری و تفسیر ثعلبی درباره مهدی علیه السلام نقل می کند. بعد، این اعتراض را متعرض می شود که این راویان دلالت ندارند که مهدی همان محمد بن حسن عسکری می باشد. و پاسخ می دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله، مهدی علیه

السلام را به اسم ونسبت وصفتم ذکر نموده است، و چون ما این صفات وعلامات را محمد بن حسن عسکری علیهما السلام می یابیم، آگاه می شویم که او همان مهدی است. اعتراضات دیگری را نیز ذکر می نماید و پاسخ لازم را به آنها می دهد. ما خلاصه این اشکالات را در کتاب البرهان علی وجود صاحب الزمان یادآور شده ایم. هر که خواهان است به آنجا رجوع کند.

۲_ ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی در کتابش به نام البیان فی اخبار صاحب الزمان و کفایه الطالب فی مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب. ابن صباغ مالکی در الفصول المهمه از او تعبیر به امام حافظ می کند. ابن حجر عسقلانی نیز در فتح باری فی شرح صحیح البخاری چنانچه گفته اند، به روایت او احتجاج می کند. اما در کتابش البیان صاحب کشف الظنون می گوید که البیان فی اخبار صاحب الزمان تألیف شیخ ابو عبد الله محمد بن یوسف گنجی شافعی، متوفی سال ۶۵۸ هجری است. این کتاب را علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه به تمامه آورده است.

وی می گوید: من این کتاب و کتاب کفایه الطالب را نزد صاحب سعید تاج الدین محمد بن نصر بن صلیای علوی حسینی بردم و با هم آنها را بر مؤلفشان (گنجی) در دو مجلس خواندیم که تاریخ مجلس آخر در پنج شنبه شانزدهم جمادی الاخری سال ۶۴۸ در اربل بود. اربلی می افزاید که البیان مشتمل بر بیست و پنج باب است که بیست و چهار باب آن اختصاص به ذکر روایات مهدی علیه السلام

از طریق اهل سنت دارد. ما همگی این ابواب را در مجلس پنجم کشف الغمه آورده ایم. باب بیست و پنجم به بحث پیرامون بقا و حیات امام مهدی علیه السلام می پردازد و اینکه به دلیل بقای برخی اولیای خدا همانند عیسی و خضر، و بعضی اعدای خدا به سان دجال و ابلیس لعین، مانعی در جهت حیات و بقای مهدی موعود سلام الله علیه نیست. گنجی در کتاب کفایه الطالب نیز، همان گونه که نقل شده، در باب هشتم از ابواب ملحق به ابواب فضائل، بعد از ذکر تاریخ ولادت و وفات امام حسن عسکری علیه السلام می گوید: او را فرزندی است که همان امام منتظر می باشد.

۳ - نور الدین علی بن محمد بن صباغ مالکی در الفصول المهمه فی معرفه الائمه. اصحاب تراجم و سیر او را یاد نموده و با نیکی تمام مورد ستایش قرار داده اند. شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی مصری دست پرورده حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب الضوء اللامع فی احوال اهل قرن التاسع گوید: ابن صباغ در دهه اول ذیحجه سال ۷۸۴ در مکه تولد ورشد یافت. قرآن و رساله فقهی والقیه ابن مالک را از بر نمود. آن دو (رساله والقیه) را بر شریف عبد الرحمن فارسی و جمعی دیگر از علما عرضه کرد. آنان به او اجازه (حدیث) دادند. وی فقه را از اولین آنها، و نحو را از جلال عبد الواحد مرشدی، و سداسیات رازی را از علی مزین مراغی فرا گرفت. او تالیفاتی تدوین نموده که از آن جمله اند: الفصول المهمه لمعرفة الائمه و این ائمه تعدادشان دوازده نفر است. والعبر فی من

سفه النظر. او به من اجازه روایت داده است. وی در هفتم ذیقعدہ سال ۸۵۵ در گذشت و در معلاہ دفن گردید. خدا او و ما را مشمول الطاف خود قرار دهد و بر کوتاهیهایمان خط غفران کشد. احمد بن عبد القادر عجیلی شافعی او را در کتاب خود در مبحث مسالہ ارث خنثی یاد نموده و وی را به بزرگی ستوده است. اما دربارہ فصول المهمہ او، گروهی از اعلام تسنن از کتابش نقل کرده و بر آن اعتماد نموده اند. از آن جمله اند: عبد اللہ بن محمد مطیری مدنی شافعی، از نقشبندیہ در کتاب ریاض الزاہرہ، و نور الدین سمہودی در جواهر العقیدین، و برہان الدین علی حلبی شافعی در سیرہ حلبی و عبد الرحمن صفوری در زینہ المجالس و دیگران. ابن صباغ در الفصول المهمہ گوید: فصل دوازدهم پیرامون ابو القاسم الحجہ الخلف الصالح، فرزند ابو محمد الحسن الخالص، و اینکه او امام دوازدهم است، و ذکر تاریخ ولادت و دلائل امامت و برخی روایت وارده دربارہ او و مدت حکومت و لقب و کنیہ اش و دیگر مطالب در این مورد است. سپس برخی اخبار وارد شدہ در این زمینہ را نقل می کند، آن گاہ می گوید: او در سامرا پا بہ عرصہ ہستی نہاد.

تاریخ ولادتش نیمہ شعبان سال ۲۵۵ ہجری می باشد. سلسلہ او بدین قرار است: ابو القاسم محمد الحجہ بن الحسن الخالص بن علی الہادی بن محمد الجواد بن علی الرضا بن موسی کاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین الشہید بن

علی بن ابی طالب رضی الله عنهم. مادرش نیز ام ولد است که به نرجس و خیره الاماء یعنی برترین کنیزان مشهور است. او سپس می گوید که حضرتش در سال ۲۷۶ هجری غیبت گزید. آن گاه بیان می دارد: اینها مقداری اندک از نصوص دال بر امام ثانی عشر است که پیشوایان حدیث روایت کرده اند. روایات در این باره بسیار است و اخبار مشهوری در این زمینه وارد شده است. این روایات و اخبار مورد اهتمام محدثان بوده و آنها را در کتب خود جمع آوری نموده و هیچ حدیثی را وا ننهادند.

سپس به ذکر احادیث، از جمله روایات باب بیست و پنجم کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان می پردازد، که از آن یاد نمودیم. ابن صباغ همچنین در الفصول المهمه ذیل شرح حال امام عسکری علیه السلام می گوید: ابو محمد حسن رضی الله عنه پسری از خود بجای نهاد که همان حجت قائم است و در انتظار بر پائی دولت حق خویش بسر می برد. میلاد او از مردم پنهان ماند و امر او در میان مردم فاش نگردید. و این بخاطر شدت روزگار بود و ترس از سلطان، که مبادا خلیفه از وجودش آگاه شود و شیعیانش را به این سبب مورد آزار و شکنجه قرار دهد.

۴ - فقیه واعظ شمس الدین ابو مظفر یوسف بن قزاغلی بن عبد الله بغدادی حنفی معروف به سبط ابن جوزی در کتاب تذکره خواص الامه فی معرفه الائمه علت تسمیه او به سبط ابن جوزی، این است که وی دختر زاده عالم واعظ جمال الدین ابو الفرج عبد الرحمن

تیمی بکری بغدادی حنبلی معروف به ابن جوزی می باشد. ابن خلکان ضمن شرح حال جد او می گوید: نوه او شمس الدین ابو مظفر یوسف بن قزاغلی، واعظ مشهور حنفی است که مجالس و عظ او شهره اهل علم و مقبول حکام روزگار و غیره است. او تفسیر قرآن کریم و تاریخ کبیری را تألیف کرده که من آن را در چهل جلد به خط خوش دیده ام که نامش مرآه الزمان است. وی در شب سه شنبه بیست و یکم ذیحجه سال ۶۵۴ در جبل قاسیون دمشق در گذشت و در همانجا دفن گردید.

تا آنجا که می گوید: پدرش آزاده شده وزیر عون الدین بن هبیره می باشد. حافظ ابن جوزی دختر خود را به همسری او در آورد و ثمره این ازدواج شمس الدین مزکور است. به این ترتیب او به جد خود منسوب است نه به پدرش رحمه الله. محمود بن سلیمان کفوی در اعلام الاخیار بعد از ذکر نسب و ولادت او گوید: او فقیه و عالم بود. جد مادریش بر او حق استادی دارد.

وی مذهب حنبلی اختیار نمود که این به دلیل تربیت وی در کودکی توسط جد مذکور او می باشد. بعد از فراگیری مقدمات، عازم موصل شد و از آنجا به دمشق رفت. او که بیست و اندی سال بیش از عمرش نمی گذشت، در دمشق به کسب علم پرداخت. در فقه از جمال الدین حصیری بهره گرفت. اما در آنجا اطلاع یافت که جد پدریش قزاغلی بن عبد الله، حنفی بوده، و او نیز به مذهب حنفی گرائید. وی امام، عالم و فقیهی عالی مقام بود که به گاه سخن،

در از دهان می افشاند، وبه گاه حکم، بزرگان خوشه چین دانشش بودند.

سپس در مدح و فضل او مبالغه می کند و کلام را طولانی می نماید. سبط ابن جوزی در کتاب تذکره خواص الامه فی معرفه الائمه بعد از شرح حال امام حسن عسکری علیه السلام می گوید: در ذکر فرزندان او: از ایشان است امام محمد. او محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام می باشد. کنیه اش ابو عبد الله و ابو القاسم است. او را حجت و صاحب الزمان و قائم و منتظر و تالی می نامند.

وی آخرین ائمه است. سپس روایاتی در مورد حضرتش ذکر می کند، آن گاه می گوید: از او در احادیث، بسیار یاد شده است. به وی ذو الاسمین گفته اند: محمد و ابو القاسم. مادرش ام ولد است که به صیقل نیز مسمی گشته است. او سپس از سدی روایت نزول عیسی علیه السلام و نماز گزاردن وی پشت سر امام مهدی علیه السلام را یاد آور می شود و درباره آن می گوید: از این مطلب، دو امر برداشت می شود: یکی اینکه چون عیسی علیه السلام به امام مهدی علیه السلام اقتدا می کند، از مقام پیشوائی خارج و تابع حضرت مهدی می شود. دوم آنکه وجه خاتمیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله خدشه دار نمی گردد. سبط ابن جوزی در پایان برای رفع استبعاد دیر زیستی حضرت صاحب الزمان علیه السلام، به ذکر

اشخاص طویل العمر می پردازد.

۵ _ عالم بزرگ تسنن، محیی الدین ابو عبد الله محمد بن علی بن محمد بن عربی حاتمی طائی اندلسی، مدفون در صالحیه دمشق، در کتاب الفتوحات المکیه. کتاب فتوحات به مانند صاحبش مشهور و معروف است. شعرانی در الیواقیت والجواهر از فیروز آبادی صاحب قاموس مدح بسیار و ثنای فراوان درباره شیخ محی الدین نقل می کند.

از آن جمله می گوید: شیخ محی الدین دریائی است بی کرانه. چون به مکه مشرفه وارد شد، در آنجا که مجمع علما و محدثین بود، انگشت نمای همگان در تمام علوم گشت. علما به مجلس درسش می شتافتند، از محضرش تبرک می جستند و تالیفات او را بر وی می خواندند. آثار او در کتابخانه های مکه بهترین شاهد صدق ادعای ما هستند.

در مکه اکثر به شنیدن حدیث و روایت احادیث اشتغال داشت. در همانجا بود که کتاب فتوحات مکیه را به رشته تحریر در آورد و آن سخنی است که از دل بر آمده. علت تدوین کتاب آن بود که یکی از شاگردانش به نام بدر حبشی سوالی از او نمود که باعث تصنیف فتوحات شد. چون آن را به پایان رساند، بر بام کعبه اش نهاد. کتاب یک سال در آنجا بود و بعد که آن را به زیر آورد، مشاهده نمود که ورقه ای از آن تر و یا پاره نگشته، و این علی رغم بادهای و بارانهای فراوانی بود که در مکه پدید می آمد. مردم را اجازه نداد که آن را

بخوانند واستنساخ کنند، مگر بعد از کشف این کرامت. همچنین در اوائل الیواقیت والجواهر، از او نقل شده که گفته است: ما کسی را نیافته ایم که در علم شریعت و حقیقت همپایه شیخ محیی الدین باشد. فیروز آبادی گفته است: اما کتابهای او، دریای خروشان از علم است که در میان دیگر کتب شبیه ونظیر ندارد. از امتیازات آثار او آن است که هیچ کس بر مطالعه کتاب او مواظبت نمی کند مگر آنکه به مشکلات ومعظلات مسائل دین موفق شود. و این خصیصه ای است که در دیگر کتب یافت نمی شود. این اندکی از ثنا وستایش فیروز آبادی بر ابن عربی است. پرداختن به تمام آنها خارج از مقصود کتاب است. ما در کتاب البرهان علی وجود صاحب الزمان آن را نقل کرده ایم. شعرانی نیز در الیواقیت والجواهر مدح و ثنای بسیاری از علمای تسنن را درباره او آورده است، که از آن جمله اند: شیخ کمال الدین زملکانی، قطب الدین حموی، صلاح الدین صفدی، قطب الدین شیرازی، فخر الدین رازی، امام سبکی و دیگران، که ذکر نام همه آنها وتوصیفات و ثنایشان خارج از شیوه ماست. اما عبارت فتوحات که درباره حضرت مهدی علیه السلام است، به نقل از مبحث شصت و پنجم الیواقیت والجواهر چنین می باشد: شیخ محی الدین در باب سیصد و شصت و شش فتوحات گوید: بدانید که بطور حتم مهدی علیه السلام ظهور می کند. او سراسر گیتی را آکنده از عدل خویش می سازد، و آن نخواهد شد مگر بعد از پر شدن زمین از ظلم وجور.

واگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند چنان طولانی سازد تا این خلیفه از عترت پیامبر صلی الله علیه (وآله) و از فرزندان فاطمه رضی الله عنها ظهور نماید. جد اعلاى او حسین بن علی بن ابی طالب و پدرش حسن عسکری فرزند امام علی نقی، فرزند امام محمد تقی، فرزند امام علی الرضا، فرزند امام موسی کاظم فرزند امام محمد باقر فرزند امام علی زین العابدین، فرزند امام حسین، فرزند امام علی بن ابی طالب رضی الله عنه می باشد. او همان رسول خدا صلی الله علیه (وآله) وسلم است. مسلمانان (به هنگام ظهورش) در بین رکن و مقام با او پیمان یاری می بندند. در سیما و اندام، رسول خدا را شبیه است و در خلق و خوی نیز به حضرتش می ماند، بگونه ای که گوئی آینه جمال محمدی در ظاهر و باطن است.

همان خلق و خوئی که خدای تعالی می فرماید: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ). پیشانی ای فراخ و بینی ای با انحناء دارد. نیک بخت ترین مردم زمان او، اهل کوفه اند. مال را به مساوات بین مردم تقسیم می کند، و عدل را بینشان بر قرار می سازد. (به حدی که) مردی نزد او می آید و اظهار می دارد: مهدی، به من عطائی کن. و او از اموالی که در برابرش موجود می باشد، به مقداری که توان حملش را داشته باشد در دامانش می ریزد. هنگامی ظاهر می شود که از دین نام و نشانی نباشد.

خداوند به سبب او از اموری جلو گیری می نماید که به واسطه

قرآن جلو گیری ننموده است. مرد، در شب جاهل و ترسان و بخیل است، چون صبح می کند، عالم و شجاع و کریم می شود. نصر و پیروزی در برابرش رهنمود است (به هر کجا رود پیروزی با اوست). پنج یا هفت یا نه سال دوران حکومت او بطول می انجامد. پیروز طریق و شیوه رسول خدا صلی الله علیه (وآله) است و از طریق حضرتش تخطی نمی جوید. برای او فرشته ای است که وی را از جایی که نمی بیند، توفیقش عطا می نماید. مهدی، فرد درمانده را یاور است و شخص ناتوان را دستگیر، و به گاه وقایع ناگوار، فروماندگان را ناصر.

هر آنچه گوید، انجام می دهد، و هر چه انجام می دهد، می گوید. و هر چه شهادت می دهد، به آن علم دارد. خداوند امر ظهور او را در یک شب اصلاح می فرماید. بلاد روم را با هفتاد هزار نفر از مسلمین، از نسل اسحاق، با بانگ تکبیر فتح می کند. شاهد جنگ عظیمی همه جاگیر می باشد، میهمانی که خدا در چرا گاه عکا (برای درندگان آماده فرموده است). ظلم و ظالم را نابود می گرداند و دین و دینداران را تمکن می بخشد. در (پیکر بی جان) اسلام، روحی تازه می دمدم. خداوند بواسطه او اسلام را عزیز می سازد، بعد از آنکه خوار و بی مقدار شده باشد. آن را زنده نماید بعد از آنکه نشانی از حیات در آن نباشد. جزیه را وا می نهد (و از اهل کتاب آن را قبول نمی کند). مردم را با شمشیر به سوی خدا می خواند.

هر که ابا کند، به قتلش می رساند و هر که با وی به ستیز برخیزد، خوار و ذلیل می شود. حقیقت دین را آشکار می نماید، آن گونه که اگر رسول خدا صلی الله علیه (وآله) در حیات بود، به آن حکم می راند. در زمان او جز دین خالص و بدور از آراء باطل باقی نمی ماند. آن سان که در اکثر احکام، با مذاهب علما تفاوت دارد. لهذا با او سر ستیز می گیرند، و این از آن روست که گمان دارند خدای تعالی بعد از امامان ایشان، فرد دیگری را امام نمی گرداند. شعرانی گوید: او - یعنی شیخ محی الدین - درباره بر خورد مهدی با آنان - علما - سخن به تفصیل می راند، تا آنجا که بیان می دارد: بدان که چون مهدی ظاهر شود، خاص و عام مسلمین از ظهور او شاد می شوند. او را مردانی الهی است که دعوتش را بر پا داشته و در یاریش سر از پا نمی شناسند. آنان وزرای اویند که مقامات ختیر مملکت وی را به عهده داشته و یاورانش در وظائف الهیه، ایشان می باشند. عیسی بن مریم با نوری درخشنده از آسمان در شرق دمشق فرود آمده، در حالی که بر دو فرشته در سمت چپ و راست تکیه دارد. در آن هنگام مردم به امامت مهدی در نماز عصر می باشند. امام با مشاهده او از جای خود عقب می آید، پس پیش می آید و مردم را به نماز گزاردن (همراه مهدی علیه السلام) می خواند. او مردم را به سنت پیامبر صلی الله علیه (وآله) فرا می خواند، صلیب را می شکند و خوک را می کشد. تا اینکه سرانجام خدای تعالی، مهدی را پاک و مطهر به سوی خود می برد. در زمان او سفیانی کشته می شود،

و آن نزد درخت بغوطه در دمشق می باشد. کما اینکه سپاهیان نیز در سرزمین بیداء فرو می روند، که هر کس از آنان به اجبار همراه آنان گشته است، به حسب نیت خود محشور می شود. به تحقیق که وقوع آن نزدیک است و نشانه های آن آشکار و به تحقیق که او در قرن چهارم که در پی سه قرن گذشته است، به دنیا آمده است. و آن (سه قرن به ترتیب) قرن رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و قرن صحابه می باشد. سپس قرنی به دنبال آن بوده است. بعد از آن قرنی که در پی قرن دوم است.

(میان قرن سوم و چهارم) دورانهایی از جدائی خواهد بود. که در آن اموری ظاهر می شود. تمایلات نفسانی حاکم می گردد و خونهای ریخته می شود... پس او - مهدی - غایب می شود، تا اینکه وقت موعود فرا رسد. پس شهدای او برترین شهیدانند و یاران او برترین یاران. همانا خداوند وزیرانی برای وی برگزیده که آنان را در مکنون غیب خود پنهان داشته است. (تا آنجا که می گوید: آنان از عجم هستند که در میانشان عرب نیست، اما به عربی سخن می گویند. آنان حافظی دارند که از جنس خودشان نمی باشد و هرگز خدا را معصیت نکرده است، و او مقربترین آن وزیران است. (تا آنجا که می گوید: کشور روم را با تکبیر فتح می کنند. تکبیر اول را که گویند، ثلث برج و باروی آن را ویران می سازند. تکبیر دوم را که می گویند، دو ثلث برج و باروی آن ویران می شود. با تکبیر سوم، همگی آن فرو می ریزد. و آن را بدون پیکار فتح

می کنند. (تا آنجا که می گوید:) همگی رومیان را جز یک تن در قربانگاه عکا می کشند که در آنجا خداوند ضیافتی بر پا می دارد که آن میهمانی را خداوند برای درندگان و پرندگان و چرندگان گسترانیده است.

۶_ نور الدین عبد الرحمن بن احمد بن قوام الدین دشتی جامی حنفی، وبه قولی شافعی، در کتاب شواهد النبوه. صاحب الشقائق النعمانیه فی علماء الدوله العثمانیه بعد از ذکر طریقه نقشبندیه، در معرفی مشایخ آنها چنین می گوید: از جمله ایشان است شیخ عارف به خدا، عبدالرحمن بن احمد جامی. او ابتدا به کسب مقدمات پرداخت و در ردیف افاضل عصر خود قرار گرفت. سپس مصاحب بزرگان تصوف گشت و کلمه توحید را از عارف کامل سعد الدین کاشغری فرا گرفت. از دیگر مرشدان و راهبران وی، خواجه عبید الله سمرقندی است که با او مصاحبتی تام داشت... در علم و معرفت مشهور همگان بود و در فضل و دانش شهره آفاق. تا بدانجا که سلطان با یزید خان او را به مملکت خود فرا خواند و جوائزی گران قدر خدمت او تقدیم داشت... سرور مکرم و مولای اعظم ما محیی الدین فناری از پدرش مولی علی فناری که قاضی سپاه پیروزمند سلطان محمود خان بود، نقل می کند که گفت: روزی سلطان به من اظهار داشت: کاشفان طریق حقیقت، متکلمان و صوفیان و حکیمانند. باید بین اینان مجلس مناظره ای تشکیل داد تا ببینیم کدامیک به طریق حقیقت رهنمونند. گفتیم: تنها کسی که مرد این میدان است،

عبدالرحمن جامی است.

پس سلطان قاصدی همراه با جوائز ارزنده نزد او فرستاد و تقاضای قضاوت میان طوائف نامبرده را نمود. پس او رساله ای نوشت و میان این جماعت در شش مساله حکم کرد، که از آن جمله مسئله وجود بود و آن را نزد سلطان ارسال داشت. از مصنفات اوست: شرح الکافیه، شواهد النبوه و نفحات الانس به فارسی، و سلسله الذهب در اشکالات وارده بر طوائف رافضیان... همه تالیفاتش نزد علمای فاضل مقبول می باشد. محمود بن سلیمان کفوی، چنانچه گفته اند، در اعلام الاخیار به نقل از فقهاء مذهب النعمان المختار، ستایش بسیاری از او نموده و درباره کتاب شواهد النبوه خود گوید که آن کتابی معروف است که شان والائی دارد و مورد اعتماد علما می باشد. در کشف الظنون آمده است: شواهد النبوه فارسی است و تالیف سرور ما نور الدین عبد الرحمن بن احمد جامی می باشد. چند تن از علما آن را به عربی باز گردانده اند.

صاحب تاریخ الخمیس در مقدمه کتاب خویش اظهار می دارد که مطالب کتاب خویش را از کتب معتبره برگزیده است، که از جمله آنها شواهد جامی را نام می برد. جامی در شواهد النبوه چنانچه گفته اند، روایاتی در باره ولادت مهدی علیه السلام و برخی معجزات او ذکر کرده که مطالب زیر خلاصه ولادت (حضرتش) می باشد: از حکیمه خاتون عمه ابو محمد زکی روایت شده که گفت: روزی نزد ابو محمد علیه السلام بودم، به من فرمود: (یا عمه باتی اللیلة عندنا

فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَعْطِينَا خَلْفًا) عمه، امشب نزد ما بمان که خدای تعالی به ما فرزندی عطا می کند. عرض کردم: فرزند از کی؟ من در نرگس اصلاً اثری از حمل نمی بینم. فرمود: (یا عَمَّةُ مِثْلُ نَرْجَسٍ مِثْلُ أُمِّ مُوسَى لَا يَظْهَرُ حَمْلُهَا إِلَّا فِي وَقْتِ الْوِلَادَةِ) عمه جان، مثل نرگس، مثل مادر موسی است که آثار حمل بر او ظاهر نشد مگر وقت ولادت.

پس من آن شب را در خانه امام ماندم. نیمه های شب برخاستم و نماز شب گذاردم. نرگس نیز برخاست و نماز شب گذارد. در دل گفتم: فجر نزدیک شد و سخن امام واقع نگردید. ناگاه صدای حضرتش را شنیدم که از بیرون بانگ زد: (لا تَعْجَلِي يَا عَمَّةُ) عجله مکن، ای عمه پس به اتاقی که نرگس در آنجا بود، باز گشتم. مشاهده کردم که می لرزد. او را به سینه چسباندم. و (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)، (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) و آیه الکرسی را بر وی خواندم. پس شنیدم که صدائی از درون او هر آنچه من قرائت کردم، او نیز تکرار نمود. سپس نوری در اتاق درخشید کودک را دیدم که بر زمین قرار گرفته و در حال سجده است.

ابو محمد علیه السلام از اطاق خود صدا زد: (یا عَمَّةُ ائْتِنِي بَوْلِدِي) ای عمه جان، فرزندم را بیاور. کودک را نزد حضرتش بردم. ایشان او را در آغوش نشاند و زبان در کامش نهاد و به وی گفت: (تَكَلَّمِي يَا وَدِي يَا ذَنَ اللَّهَ تَعَالَى) فرزندم، به اذن خدا سخن بگو. کودک لب به تکلم گشود و فرمود: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ

عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجَّلَهُمْ أُمَّةً وَنَجَّلَهُمُ الْوَارِثِينَ)

سپس پرندگان سبز فام را ملاحظه نمودم که برگرد او حلقه زدند. حضرت ابو محمد علیه السلام یکی از آنها را فرا خواند و به او گفت: (خذه واحفظه حتى يأذن الله تعالى فيه فإن الله بالغ أمره) او را بگیر و از وی مواظبت نما تا اینکه خداوند متعال او را اذن دهد. که خداوند کارش را به فرجام رسانده است. از ابو محمد علیه السلام پرسیدم که این پرنده و آن پرندگان کیستند؟ فرمود: (هذا جبرئيل وهولاء وملائكة الرحمة) این جبرئیل است واینان نیز ملائکه رحمت. سپس فرمود: (يا عمّة رديه إلى أمّه كي تقرّ عينها ولا تحزن ولتعلم أنّ وعد الله حقّ ولكن أكثرهم لا يعلمون) عمه، او را به مادرش بازگردان تا چشمش روشن شود وغم از دلش زدوده شود، وبداند که وعده خدا حق است، اما اکثر ایشان نمی دانند. پس من او را به نرجس بازگرداندم. او چون متولد شد، ختنه یافته بود و بر بازوی راستش این آیه بچشم می خورد: (جاء الحقّ وزهق الباطل إنّ الباطل كان زهوقاً) جامی گوید: که در روایت دیگر چنین آمده که چون حضرت مهدی علیه السلام پا به عرصه جهان نهاد، بر دو زانو نشست و انگشت سبابه را به آسمان برد و سپس عطسه نمود و فرمود: (الحمد لله ربّ العالمين). در جائی دیگر نقل می کند که: راوی گفت: بر ابو محمد علیه السلام وارد شدم، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، جانشین و امام بعد از شما کیست؟ حضرت داخل خانه رفت.

پس از دقائقی چند، طفلی سه ساله را آورد که سیمایش چون بدر تمام می درخشید. فرمود: (لولا کرامتک علی لما أريتک هذا الولد اسمه اسم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكُنِيْتَهُ كُنِيْتَهُ هُوَ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأْتَ جَوْرًا وَظُلْمًا) اگر نبود کرامت وارج تو نزد من، این کودک را به تو نشان نمی دادم نامش نام رسول خدا وکنیه اش کنیه آن حضرت است. او همان کسی است که زمین را آکنده از عدل و داد می سازد، همان گونه که از جور و ظلم پر شده باشد. راوی دیگر گوید: روزی بر حضرت ابو محمد علیه السلام وارد شدم. در سمت راست امام اتاقی دیدم که پرده ای بر درب آن آویخته بود. گفتم: مولایم، بعد از شما چه کسی مقام امامت را به عهده خواهد داشت؟ فرمود: ارفع الستر. پرده را بالا بزن. پرده را بالا زدم، کودکی دیدم در نهایت پاکیزگی که بر گونه راستش خالی وجود داشت. دو گیسو داشت. او از آنجا بیرون آمد و در آغوش پدر نشست. ابو محمد علیه السلام فرمود: هذا صاحبکم. این صاحب (وامام) شماست. سپس از نزد پدر برخاست.

حضرت به او فرمود: (يا بنی اُدخل اِلَى الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ) فرزندم داخل شو تا وقت معلوم. او داخل اطاق شد، در حالی که من به او می نگریستم. بعد از آن امام فرمود: (قم وانظر من فی البیت) برخیز و ببین چه کسی در اتاق است. پس من داخل اتاق شدم و کسی را ندیدم. یکی از کار گزاران معتضد عباسی گوید: خلیفه، من و دو مرد دیگر را طلبید و گفت: حسن بن علی علیه السلام در سامرا وفات

یافته. پس هر چه زودتر به آنجا روید و بر خانه اش هجوم برید و هر که را در آنجا یافتید، سرش را برآیم بیاورید. ما رفتیم و داخل خانه شدیم. سرائی دیدیم سر سبز و خرم که گوئی هم اکنون ساختمان آن به پایان رسیده. در آنجا پرده ای دیدیم. چون آن را کنار زدیم، سردابی به چشم آمد. به آنجا پا نهادیم. در انتهای آن دریائی دیدیم که بر بالای آن حصیری بر روی آب گسترده بود. مردی بسیار خوش سیما بر آن نماز می گزارد.

او به ما توجهی ننمود. یکی از آن دو مرد، بر من سبقت گرفت و خود را به آب انداخت. اما در شرف غرق شدن قرار گرفت. پس شروع به جزع و بی تابی نمود. من دستش را گرفتم و نجاتش دادم. دیگری خواست به سوی آن مرد نماز گزار یورش برد. اما او هم به مخمصه دوستش دچار شد. من متحیر گشتم و گفتم: یا صاحب البیت المَعذِرَةُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكَ فَائِي وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ الْحَالَ وَلَا عَلِمْتُ إِلَىٰ أَيْنَ جِئْنَا وَقَدْ تَبَّتْ إِلَى اللَّهِ مِمَّا فَعَلْتُ. ای صاحب خانه، از خدا و شما عذر می خواهیم. به خدا قسم من نمی دانم موضوع چیست، و نمی دانم کجا آمده ام.

من از کردار خود پشیمانم و به سوی خدا توبه می کنم. اما او ابدا به ما توجهی نکرد. سپس ما باز گشتیم و خلیفه را در جریان قرار دادیم. او به ما گفت: این را فاش نسازید، که اگر چنین کنید، گردنتان را خواهیم زد. (انتهای گفتار شواهد النبوه) مؤلف گوید: این مطلبی شگفت و بعید از قدرت الهی و کرامات اولیای او نیست. کما اینکه

خداوند، عیسی علیه السلام را در گهواره به نطق در آورد. کتب مشایخ الصوفیه، مانند: شیخ عبد القادر گیلانی، شیخ محیی الدین عربی، عبد الوهاب شعرانی و دیگران، لبریز است از امثال این امور شگفت انگیز، البته درباره بزرگان و قطب هایشان. از جمله، بزرگ آنها محیی الدین عربی در فتوحات مکیه گوید: به دخترم زینب که شیرخواره بود و در حدود یک سال داشت، گفتیم: درباره مردی که با همسر خود آمیزش کند و انزال منی نکند، چه می گوئی؟.. (گفت: غسل بر او واجب است. حاضران از این مطلب در شگفت شدند.

سپس من یک سال از آن دختر دور بودم و در مکه سکنی داشتیم. مادرش را اذن دادم که به زیارت خانه خدا بیاید. او با کاروانی شامی وارد مکه شد. من به دیدار آنها رفتم. مشاهده کردم دخترم بالای شتر از مادرش شیر می نوشد. چون مرا دید، با صدائی رسا، قبل از اینکه مادرش مرا ببیند، گفت: پدرم آمد. و خندید و خود را در آغوش من انداخت. فرد دیگری را دیدم که در شکم مادرش بود. چون مادر عطسه می کرد، او را می گفت: خدا تو را رحمت کند.

او نامش شیخ عبد القادر است که همه حاضران صدای او را از درون (شکم) مادرش شنیده اند. و افراد موثقی مرا به این مطلب خبر داده اند. یکی دیگر از اینان چنین داده است: سه تن در گهواره لب به سخن گشوده اند: عیسی، فرزندی که به بیگناهی یوسف

شهادت داد، و دختر شیخ محیی الدین عربی. اینان امثال این کرامات را می پذیرند و معتقدان به اینها را سرزنش نمی کنند، اما همینکه از کرامات امامان ما که خاندان پیامبرند سخن به میان می آید، آنها را انکار ورزیده و یا بعید می شمردند و شیعیان را به غلو متهم می سازند.

۷- شیخ عبد الوهاب بن احمد بن علی شعرانی مصری عارف مشهور، در الیواقیت والجواهر فی بیان عقاید الاکابر. این کتاب همچون صاحبش که عارفی است مشهور، معروف بوده و به دفعات در مصر به چاپ رسیده است.

الیواقیت شرح معضلات ومشکلات فتوحات مکیه است. عده ای از علما بر آن تقریظ و مدح نامه نوشته اند. کتابهای دیگر شعرانی عبارتند از: المیزان فی المذهب الاربعه، لواقح الانوار القدسیه که مختصر فتوحات مکیه محیی الدین است، الکبریت الاحمر فی علوم الشیخ الاکبر، که منتخب لواقح الانوار است. شعرانی در جزء دوم الیواقیت والجواهر چنین می نویسد: مبحث شصت و پنجم در بیان اینکه تمامی علامات قیامت که شارع، ما را به آن خبر داده، حق است، و از آن جمله، خروج مهدی است (تا آنجا که می گوید: او از فرزندان امام حسن عسکری علیه السلام است که در نیمه شعبان سال ۲۵۵ قدم به عرصه گیتی نهاد. او زنده و باقی است تا اینکه با عیسی بن مریم علیه السلام همراه شود.

عمر او تاکنون که سال ۹۵۸ است، هفتصد و شش سال می شود. این

خبر را شیخ حسن عراقی، که مدفون در مزار کوم الریش در کنار بر که رطلی در مصر است و از برکت امام مهدی (تاکنون) باقی مانده است. وی برایم نقل نمود که از کسانی است که به دیدار مهدی علیه السلام نائل شده است. استاد ما علی خواص قول او را تأیید کرد. خداوند هر دوی آنها را رحمت کند. همچنین شعرانی، آن طور که گفته اند، در کتاب طبقات که به لواقح الانوار اشتهار دارد، بعد از ذکر سیاحت حسن عراقی، از وی نقل می کند که گفت: از مهدی علیه السلام عمرش را پرسیدم، پاسخ داد: فرزندم عمرم تاکنون ششصد و بیست سال است. و من پس از دیدار (حضرتش) یکصد سال دارم. شعرانی گوید: این مطلب را به استادم علی خواص گفتم. (وی آن را تأیید کرد) وگفت آن موافقت با عمر مهدی دارد، خداوند از هر دوی آنها راضی باشد.

۸ - سید جمال الدین عطاء الله بن سید غیاث الدین فضل الله ابن سید عبد الرحمن، محدث معروف، در روضه الاحباب فی سیره النبی والال والاصحاب صاحب کشف الظنون گوید که این کتاب به زبان فارسی، و تالیف جلال الدین عطاء الله بن فضل الله شیرازی نیشابوری، متوفی سنه هزار می باشد. این کتاب شامل دو جلد است که مولف، بنا به درخواست وزیر میر علی مشیر، بعد از مشورت با استاد و پسر عمویش سید اصیل الدین عبدالله نگاشته است صاحب تاریخ الخمیس نیز در ابتدای کتاب خود، آن را از کتب معتمد می شمارد به هر حال، سید جمال الدین، چنانچه گفته اند، در روضه

الاحباب گوید: سخنی پیرامون امام دوازدهم محمد بن حسن علیهما السلام: میلاد فرخنده این در صدف ولایت و گوهر معدن هدایت در نیمه شعبان سال ۲۵۵ در سامره اتفاق افتاد، و گفته شده که آن در بیست و سوم ماه رمضان سال ۲۵۸ می باشد. امام این گوهر عالم افروز، صیقل یا سوسن یا نرجس بوده است.

حکیمه را نیز به عنوان مادر او بیان کرده اند. این امام مکرم، کنیه و نام حضرت ختمی مرتبت را نشان دارد و ملقب به مهدی منتظر، خلف صالح و صاحب الزمان می باشد.

عمرش به هنگام فوت پدر امجدش، بنا به روایات صحیح، پنج سال بوده است. دو سال نیز گفته اند. خداوند او را در این سن کودکی حکمت و کرامت بخشید و او حامل مقام رفیع امامت گشت. این، امر شگفتی نیست، خداوند یحیی بن زکریا را در طفولیت، حکمت (و مقام پیامبری) عطا نمود. او در سال ۲۶۵ یا ۲۶۶ در سرداب سامره غایب گردید. او سپس کلام خود را با ایاتی فارسی خطاب به مهدی علیه السلام و طلب ظهورش خاتمه می دهد.

۹_ حافظ محمد بن محمد بن محمود بخاری، معروف به خواجه پارسای حنفی، در فصل الخطاب. کفوی در اعلام الاخیار در مورد وی گوید: او در کسب علم از علمای عصر خود بهره جست، تا اینکه در اصول و فروع دین صاحب نظر گشت، و در معقول و منقول گوی سبقت را از همگان ربود. در بهار جوانی بود که فقه را از بزرگ پیشوای هدایت عارف ربانی، امام ابو طاهر محمد بن علی بن حسن

ظاهری فرا گرفت. بعد از آن، کفوی سلسله مشایخ او را در فقه بر می شمرد و می گوید که: او آن را از سرچشمه زلال معرفت امام عظیم الشان ابو حنیفه فرا گرفته است. کما اینکه بیان می دارد که خواجه پارسا از گرامی ترین جانشینان عالم بزرگ بهاء الدین نقشبندی بوده است. صاحب شقائق النعمانیه فی علما الدوله العثمانیه نیز بعد از ذکر طریقت نقشبندی (از فرق تصوف) گوید: و آن منتهی به عارف وارسته خواجه بهاء الدین نقشبندی می باشد.

و بعد از ذکر پاره ای از مناقب و محاسن طریقت او، می افزاید: از دیگر مشایخ این طریقت، عارف وارسته خواجه محمد پارسای بخاری است که نزد خواجه بهاء الدین مذکور تلمذ نموده است

خواجه بهاء الدین در جمع مریدان به او گفت: امانتی که از بزرگان طریقت به من رسیده و تمامی آنچه را که خود در این راه کسب نموده ام، همه را به تو سپردم، و خواجه محمد پارسا پذیرفت. در لحظات آخر حیات نیز، شیخ بهاء الدین در غیاب این دست پرورده ارجمندش، درباره او به برخی یاران گفت: مقصود از ظهور من، وجود او بود. من او را در جذب و سلوک پرورانده ام، بطوری که اگر دنباله این شیوه را بگیرد، عالم از نورش فروغ می یابد. استاد، خصائص روح را به او شناساند، که حکایتش در این باره مشهور است.

و در وقت دیگر او را به برکات نفس معرفت بخشید. او از جمله کسانی بود که این فرمایش نبوی در او مصداق داشت: (إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ تَعَالَى مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَهُ) شیخ بهاء الدین ذکر خفی را به

او تلقین نمود ووی را اذن داد که آداب طریقت را به خواستاران بیاموزد. سپس در ادامه کلامش می گوید: از عظمت شان او آنکه در راه حج گذارش به صغانیان و ترمذ و بلخ و هرات افتاد و همه مراقب بزرگان را زیارت نمود. علما و مشایخ آن بلاد، از دیدار او غرق شور و شغف گشتند، و نهایت اکرام و تعظیم را در حقش معمول داشتند، و مشاهده و خدمت او را، غنیمتی گران دانستند. او در مدینه منوره در گذشت و مولی شمس الدین فناری بر او نماز گزارد. وی را در جوار حضرت عباسی رضی الله عنه دفن نمودند. اما کتاب او، فصل الخطاب کتابی است معروف و مشهور صاحب کشف الظنون گوید: فصل الخطاب در پاسخ برخی مسائل، تالیف حافظ زاهد محمد بن محمد حافظی، از فرزندان عبید الله نقش بندی، معروف به خواجه پارسا می باشد که در مدینه منوره به سال ۸۲۲ در گذشت.

ترجمه آن توسط ابو الفضل موسی بن حاج حسین از نبقی و امیر پادشاه محمد بخاری، ساکن مکه انجام گرفته است. خواجه پارسا، چنانچه گفته اند، در فصل الخطاب چنین می گوید: ابو عبد الله جعفر بن ابو الحسن علی هادی تصور نمود که برادرش ابو محمد حسن عسکری رضی الله عنه را فرزندی نیست، از این رو ادعا کرد که برادرش مقام امامت را به او وا گذاشته است. به این علت، او را جعفر کذاب نامیدند، و به این لقب مشهور گشت. اما فرزند ابو محمد حسن عسکری، محمد رضی الله عنهما است که نزد خواص پدرش و برخی از خویشان مورد وثوق او، معلوم و آشکار می باشد.

حکیمه دختر ابو جعفر محمد جواد و عمه ابومحمد حسن عسکری فرزند برادر را بسیار دوست می داشت و نزد خداوند دعا و تضرع می نمود که خداوند فرزندی به وی عطا نماید. ابو محمد حسن عسکری جاریه ای داشت به نام نرجس. در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ حکیمه بر حسن عسکری وارد شد. امام حسن به او گفت: (یا عمّة کونی اللیلة عندنا لأمر)، عمه جان امشب را نزد ما بمان همچنانکه مرسوم بود او شب را بماند. در وقت طلوعه فجر مشاهده کرد که نرجس در اضطراب است. حکیمه به سوی او رفت و از نرجس، آن مولود فرخنده بدنیا آمد. حکیمه او را برگرفت و نزد ابومحمد برد.

ابومحمد حسن عسکری زبان در کاش نهاد و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه خواند. سپس گفت: (یا عمّة اذهبی به إلی أمّه) عمه او را نزد مادرش ببر. ووی چنان نمود حکیمه گوید: از خانه ام به قصد دیدار ابو محمد حسن عسکری علیه السلام بیرون آمدم. در آنجا مولود را دیدم که برابر پدر به پارچه زرد رنگ پیچیده شده بود. بر وی آن چنان فروغ و نورانیتی بود که دلم را تصرف کرد. عرض کردم: مولایم آیا درباره این کودک خجسته چیزی می دانید که مرا هم به آن آگاه سازید؟ فرمود: (ای عمّه هذا المنتظر هذا الذی بشرنا به) آری عمه این همان منتظر است که ما را به او بشارت داده اند من به سجده افتادم و خدای تعالی را بر این (نعمت عظمی) شکر گزاردم.

بعدا که به خانه ابو محمد می رفتیم، کودک را نمی دیدم. روزی گفتم: مولایم، سید ومنتظر ما چه شد؟ فرمود: (استودعناه الذی استودعته أمّ موسی علیه السلام ابنها) او را به کسی سپردیم که مادر موسی، پسرش را به او سپرد. آن طور که گفته اند، در حاشیه کتاب، حکایت معتضد عباسی که از شواهد النبوه جامی بیان نمودیم، و برخی علامات ظهور مهدی علیه السلام را ذکر می کند، تا آنجا که می گوید: روایات در این باره بیش از آن است که شمارش گردد، و مناقب مهدی رضی الله عنه بسیار است. او صاحب الزمان و غایب از انظار و حاضر در همه زمانها است.

اخبار فراوان حکایت از آن دارند که او (سر انجام) ظهور می نماید و نورش سراسر جهان را فرا می گیرد. شریعت محمدی را حیاتی نوین می بخشد و در راه خدا آن گونه که شایسته است، به جهاد بر می خیزد و اقطار عالم را از ناپاکی پیراسته می گرداند. زمان او زمان اهل تقوی است. اصحاب وی خالص از شک و تردید، و مبرا از هر عیب و کثری هستند. به طریق هدایت امام اقتدا می جویند و به حق حقیقی دست می یابند. به او خلافت و امامت پایان می پذیرد. او از هنگام وفات پدر تا بر پائی قیامت، امام (بر امت) است. عیسی در پشت سرش نماز می گزارد و دعوتش را تصدیق می کند و مردم را به دین او که همان دین پیامبر است، فرا می خواند.

۱۰ _ عارف عبد الرحمن، از مشایخ صوفیه، در مرآه الاسرار آن طور که گفته اند، او همان کسی است که شاه ولی الله هندی دهلوی،

پدر شاه صاحب عبد العزيز صاحب التحفه الاثني عشرية و کتاب الانتباه از او نقل می کند. وی در کتاب مرآه الاسرار چنانچه نقل شده، گفته است: پیرامون خورشید دین و دولت، هدایتگر تمامی امت، قائم خاندان محمد صلی الله علیه و آله، پیشوای مطهر، امام برحق، ابو القاسم محمد بن حسن، مهدی رضی الله عنه: او دوازدهمین امام از ائمه اهل بیت است.

مادرش ام ولد و مسمی به نرجس است. در شب جمعه پانزدهم شعبان سال ۲۵۵، و بنا به روایت شواهد النبوه بیست و سوم رمضان سال ۲۵۸، در سامره پا به عرصه گیتی نهاد. این امام ثانی عشر، لقب و کنیه پیامبر علیه (و آله) السلام را به یادگار دارد. القاب شریفش عبارتند از: مهدی، حجت، قائم منتظر، صاحب الزمان و خاتم الاثني عشر. بعد از وفات پدرش، امام حسن عسکری علیه السلام، که بیش از پنج بهار از عمرش نمی گذشت، بر منصب امام مستقر شد. همان گونه که حق متعال، یحیی بن زکریا را در کودکی، حکمت و کرامت عطا فرمود، و عیسی بن مریم را در گهواره به مرتبه عالی نبوت رساند، او را نیز خداوند در سنی اندک، امام بر خلق قرار داد. ایشان خوارق عاداتی که کم نیست و در این مختصر نمی گنجد. ملا عبد الرحمن جامی از حکیمه دختر امام علی نقی علیه السلام روایت می نماید.. و محی الدین عربی در باب سبب و شصت و هشت فتوحات مکيه نیز بیان می دارد: .. شیخ محی الدین در این مبحث، احوال مهدی علیه السلام را بطور مفصل نگاشته است که هر کس

بخواهد، بدانجا رجوع نماید. مولانا عبد الرحمن جامی نیز که صوفی مشرب و شافعی مذهب است، تمام احوال امام محمد بن حسن عسکری و کمالات و کیفیت ولادت و اختفاء او را به تفصیل و به طور کامل در شواهد النبوه بیان نموده و سخنان خود را مستند به روایات اهل بیت و عترت پیامبر و ارباب سیره و تاریخ کرده است. سپس می گوید: صاحب کتاب المقصد الاقصی اظهار داشته که حضرت شیخ سعد الدین حموی جانشین نجم الدین، کتابی در باره امام مهدی نگاشته و در آن مطالب بسیاری پیرامون وی بیان نموده است، به حیثی که ممکن نیست کسی این اقول و تصرفات گوناگون را چنین جمع سازد.

و در ادامه کلامش گوید: چون مهدی ظهور نماید، ولایت مطلقه را از خفا خارج ساخته و آشکار می گرداند. اختلاف مذاهب و ظلم و خوهای ناپسند را از میان می برد. این از احادیث نبوی بدست می آید که به ذکر اوصاف حمیده او پرداخته، و روشنتر آن است که او در آخر الزمان ظهور تام خواهد داشت و سراسر ربع مسکون را از ظلم و جور پاک می سازد، و دین توحید را در همه نقاط عالم منتشر می گرداند. به بیان روشن، دجال پلید یافت شده و آشکار گشته و در حال حاضر زنده است، اما در خفا می باشد، همان گونه که عیسی علیه السلام نیز در عین حال که زنده است، از خلق پنهان می باشد. در مورد فرزند رسول خدا نیز چنین است که از چشم عوام پنهان است و در وقت معین به اذن خداوند ظاهر می شود. این سخن

امامان اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله واقوال بزرگان ماست، وانکار آن از باب تعصب روا نمی باشد.

۱۱ - شیخ حسن عراقی: شعرانی در جزء دوم لواقح الانوار فی طبقات الاخیار که به طبقات کبری مشهور است، می گوید: از ایشان است عارف وارسته، سرورم سید حسن عراقی رحمه الله علیه که در تپه خارج دروازه شریعت نزدیک بر که رطلی ومسجد بشری دفن می باشد. من با سرورم سید ابو العباس حرثی نزد او رفتیم وبا هم آشنا شدیم.

روزی به من گفت: می خواهم زندگی خود را از اول تا کنون برایت بگویم، آن گونه که گوئی از کودکی با من همراه بوده ای: من جوانی از اهل دمشق بودم که از صنعتگری (یا خیاطی) روزگار می گذراندم. جمعه ها با دیگر جوانان شهر گرد هم می آمدیم و به بازی و بیهوده گوئی و شرابخواری می پرداختیم. روزی به الهام خدای تعالی به خود آمدم که آیا برای این امور خلق شده ام؟ پس دوستان را رها ساختم و از آنان گریختم. آنان در پی من آمدند اما مرا نیافتند.. پس از آن روزی وارد مسجد بنی امیه شدم و شخصی را دیدم که بر چهار پایه ای نشسته و از مهدی علیه السلام سخن می گوید.

این سخنان دل مرا ربود و شیفته دیدار او گشتم، به حدی که هرگاه به سجده می رفتم، از خدای تعالی تقاضا داشتم که مرا به زیارت او نائل سازد. یک شب بعد از نماز مغرب، نافله را بجا می آوردم که

شخصی آمد و پشت من نشست و دست بر کتف من نهاد و گفت: خداوند دعایت را مستجاب فرمود، فرزندم، من مهدی هستم چه می خواهی؟ گفتیم: آیا با من به خانه می آئی؟ گفت: مکانی باشد که در آن کسی نیاید. پس من آن مکان را برایش فراهم نمودم. وی هفت شبانه روز نزد من بسر برد. در آن روزها او به من ذکر می آموخت. از جمله گفت: من ذکر خود را به تو می آموزم، و تو بر آن انشاء الله مواظبت نما. یک روز هنگام جوانی بودم که هنوز بر صورتیم موئی نروئیده بود. او می گفت: هرگز جز در پشت سر من منشین. عمامه او مانند عمامه عجم بود و ردائی از پشم شتر در برداشت. پس از گذشت آن هفت روز با من وداع نمود و گفت: ای حسن، برای تو حاصل شد، پس به آن ذکر مواظبت نما تا اینکه ناتوان شوی، و بدان که عمری طولانی خواهی داشت.

قبلا نیز از شعرانی، کلام حسن عراقی را نقل کردیم که از مهدی علیه السلام عمر ایشان را پرسیده بود، که جواب امام را علی خواص تأیید نموده بود. شعرانی در الطبقات الکبری در مدح و ثنای علی خواص و بیان فضائل و مناقب او مبالغه بسیار نموده تا آنجا که می گوید: او در عین آنکه امی بود و درس ناخوانده، دقایق و نکات قرآن و حدیث را به نیکی می دانست و در این باره آن گونه داد سخن می داد که علما را انگشت به دهان می ساخت. سینه او تجلی گاه لوح محفوظ بود و خدا هر چه می خواست در آن ثبت و یا محو می کرد (!!)) چون در باره موضوعی سخن می گفت، دقیقا عین آن

موقع می گشت. او از چنان مقام بلندی بهره داشت که چون شخصی به دیدارش می آمد، قبل از آنکه لب به سخن گشاید، علت آمدنش را بیان می نمود. مطلب مهم و قابل تذکر: در اینجا این نکته لازم است که ما به صحت ادعای بزرگان صوفیه دایر بر تشریف به حضور حضرت ولی عصر سلام الله علیه اطمینان نداریم و می دانیم که برخی از ادعای آنان در این مورد، بافته و خرافه آنان است. ما این اعترافات آنان به وجود حضرت حجت بن الحسن را به این لحاظ در کتاب درج نمودیم تا حجت بر آنان که بر وجود و غیبت صاحب الزمان سلام الله علیه خدشه وارد ساخته و آن را امری بعید می شمارند، تمام شده باشد. چنانچه اینان شیعه را در این اعتقاد منسوب به حماقت دانسته اند. یکی از ایشان می گوید: رافضیان مایه ننگ بنی آدمند. دیگری اظهار می دارد که تنها احمق ها هستند که به غیبت مهدی معتقدند. و حال آنکه ایشان که چنین بر عقائد شیعه ما تازند، هیچ استبعاد و انکار ندارند که مدح بزرگانشان هر چه بخواهند بگویند.

تا آنجا که یکی از آنان به نام شیخ علی خواص را امی و آگاه به لوح محفوظ می دانند که هر چه خدا بخواهد تقدیر نماید، او از آن خبردار می شود و ما فی الضمیر مردم را می داند و بر علم غیبت مطلع است. یا اینکه شیخ محی الدین عربی با پیامبران در مکه معظمه دیدار می نماید و با ایشان به گفت و شنود می پردازد. و در عین آنکه او به گرد کعبه در طواف است، در واقع کعبه به گرد او

طواف می کند.. و یا دخترش در گهواره مسائل دینی را بیان می نماید.. اینها همه را شعرانی در الیواقیت والجواهر از فتوحات محی الدین نقل می کند. او به این مسائل شگفت و عجیب و غریب اعتقاد کامل دارد، اما به باور شیعه پیرامون صاحب الزمان علیه السلام سخت می تازد و ایشان را به حماقت منسوب می نماید. آیا این انصاف است؟!

۱۲ - ابو محمد احمد بن ابراهیم بلاذری در حدیث مسلسل سمعانی در الانساب الکبیر گوید: مشهور به این انتساب، حافظ ابو محمد احمد بن ابراهیم بن هاشم طوسی بلاذری می باشد. او حافظ و تیزهوش و عارف به حدیث بود. سپس جماعتی از مشایخ حدیثی او را بر می شمرد، آن گاه می گوید: در حفظ روایات و وعظ همتا نداشت. با مردم بسیار نیکو معاشرت می نمود و برکتش به همگان می رسید. (تا آنجا که گوید:) ابو علی حافظ و اساتید ما در مجلس درسش حضور می یافتند و از سلسله اساتیدی که او در ملاء عام برای احادیث بیان می کرد، مسرور می شدند.

من هیچ کدام از آنان را ندیدم که در سند و متن احادیث و روایاتی که او بیان می کرد، خرده ای بگیرند. از جمله احادیثی که او نقل نموده، حدیثی است از امام اهل بیت ابو محمد حسن بن علی بن محمد بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام. در پایان کلامش می گوید: حاکم گفته است که در سال ۳۳۹ در ظاهر آن شهید شد. بلاذری مذکور، روایتی رویا روی از امام مهدی علیه

السلام شنیده که آن را در ردیف احادیث مسلسل خود روایت نموده است.

این حدیث را شاه ولی الله دهلوی، پدر عبد العزیز دهلوی، معروف به شاه صاحب، مولف التحفه الاثنی عشریه فی الرد علی الامامیه نقل کرده است. آن طور که گفته اند، وی کسی است که پدر خود را به سر آمد اهل عرفان، نابود ساز مخالفان، بزرگ محدثان، پیشوای متکلمان، خورشید آسمان فضیلت، حجت خدا بر اهل عالم و... توصیف می سازد. به هر حال، شاه ولی مذکور در کتاب النزّهه - به نقل از آنچه گفته شد - گوید: پدرم در کتاب مسلسلات گوید: ابن عقله مرا اجازه داد که هر آنچه روایتش برای او جایز است من هم نقل کنم. در احادیث مسلسل او حدیثی یافتیم که هر یک از سلسله روایات آن از مقام عظیمی برخوردار بودند. او رحمه الله گوید: یگانه روزگار شیخ حسن بن علی عجمی، همانا از حافظ جمال الدین باهلی، همانا از عالم بزرگ محمد حجازی واعظ، همانا از صوفی زمانه شیخ عبد الوهاب شعرانی، همانا از مجتهد عصر جلال سیوطی، همانا از حافظ ابو نعیم رضوان عقبی، همانا اعجوبه دهر شمس محمد بن جزری، همانا از محدث بلاد ویگانه دوران امام محمد بن مسعود، همانا از عالم زمان شیخ ما اسماعیل بن مظفر شیرازی، همانا از محدث روزگار عبد السلام بن ابو ربیع حنفی، همانا از عالم زمان ابو بکر عبدالله بن محمد بن شاپور قلانسی، از عبد العزیز، خواننده شدیم از امام محمد آدمی، همانا از نادره دهر سلیمان بن ابراهیم بن

محمد بن سلیمان، خوانده شدیم از حافظ احمد بن محمد بن هاشم بلاذری، خوانده شدیم از امام محمد بن حسن بن علی محبوب، خوانده شدیم از حسن بن علی و (امام عسکری علیه السلام) از پدرش از نیاش از پدر نیاش علی بن موسی الرضا علیهم السلام برایم نقل کرد که فرمود: موسی کاظم برایمان بیان کرد، پدرم جعفر صادق بیان کرد، پدرم محمد باقر برایمان بیان کرد، پدرم علی بن حسین زین العابدین سجاد گفت: پدرم حسین سید الشهداء گفت: پدرم علی بن ابی طالب سید الاولیاء گفت: سالار انبیاء محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله فرمود: جبرئیل سید ملائکه مرا خبر داد و گفت: خدای تعالی آقای بزرگان فرمود: (إِنِّي أَنَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، مَنْ أقرَّ بِي بالتوحيد دخل حصني، ومن دخل حصني أمن (من) عذابي).

شمس بن جزری (یکی از راویان سلسله سند) گوید که این حدیث مسلسل و مبارک چنین بدست من رسیده و عهده آن به گردن بلاذری است. همچنین شاه ولی مذکور در رساله النوادر من حدیث سید الاوائل والاواخر گوید: حدیث محمد بن حسن که شیعه معتقد است او همان مهدی است از آباء گرامش نقل شده و در مسلسلات شیخ محمد بن عقله مکی از حسن عجمی موجود می باشد. در تاریخ الجبرتی نیز ضمن وقایع ذیحجه سال ۱۲۱۵، در شرح حال عبد العلیم مالکی گوید: او از شیخ علی صعیدی قسمتی از کتاب صحیح، شمائل موطا، الجامع الصغیر و مسلسلات ابن عقله را شنیده است. این مطلب بیانگر آن است که کتاب مسلسلات ابن عقله، که

حدیث مذکور در آن می باشد، از کتب مشهور است.

۱۳ - ابو محمد عبد الله بن احمد محمد بن خشاب، معروف به ابن خشاب، در کتاب تواریخ موالید ووفیاتهم. ابن خشاب عالمی است مشهور که ابن خلکان در باره اش گوید: او در ادب و نحو و تفسیر و حدیث و علم انساب و حساب شهرت دارد و در تمامی این علوم صاحب نظر بوده و رایش صائب است.

ونه تنها در این دانشها، بلکه در علم و عمل به فرائض دینی و حفظ قرآن کریم به قرائتهای کثیره، شهره عام و خاص می باشد. سیوطی در طبقات النجاه او را بسیار ستایش کرده و از جمله اظهار داشته است که او در نقل حدیث، موثق، و در بیان اخبار راستگوست و از ارج و اعتبار فراوانی بهره مند می باشد. کتاب مذکور او نیز معروف و مشهور می باشد، و بزرگان و علما از آن در کتب خود بهره جسته اند. ابن خشاب در تواریخ موالید الائمة ووفیاتهم به سند خود از حضرت ابو الحسن الرضا علیه السلام نقل می کند که فرمود: (الخلف الصالح من ولد ابي محمد الحسن بن علی وهو صاحب الزمان وهو المهدي) خلف صالح از فرزندان ابو محمد حسن بن علی است که او همان صاحب الزمان و مهدی است.

و نیز به اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که حضرتش فرمود: (الخلف الصالح من ولدی هو المهدي اسمه محمد وكنيته أبو القاسم يخرج في آخر الزمان يقال لأمه: صيقل) خلف صالح که از فرزندانم است، همان مهدی می باشد که نامش محمد

وکنیه اش ابو القاسم است. او در آخر الزمان قیام می کند. به مادرش صیقل گویند. ابن خشاب می افزاید: ابو بکر دارع به ما گفت که در روایت دیگری مادرش را حکیمه و به روایت سوم، او را نرجس و یا سوسن نامیده اند. کما اینکه برخی از تاریخ نویسان نیز مادر امام منتظر سلام الله علیه را حکیمه معرفی می کند خداوند به حقیقت امر آگاهتر است. او دارای دو نام می باشد: خلف و محمد. وی در آخر الزمان ظهور می نماید و بر سرش ابری سایه گستر است که او از شعاع خورشید محفوظ می دارد و به بانگ رسا فریاد بر می دارد: این همان مهدی است. معترفان به وجود حضرت مهدی علیه السلام در میان علمای اهل سنت بسیارند و ما به همین تعداد که ذکر نمودیم، اکتفا می کنیم. هر که خواهان اطلاع بیشتری است، به کتاب دیگر ما، البرهان علی وجود صاحب الزمان، و کشف الاستار، تالیف فاضل معاصر محدث نوری مراجعه کند.

پاسخ به اشکالات پیرامون مقام حضرت مهدی:

اشکال اول: عمر حضرت مهدی علیه السلام تا کنون متجاوز از هزار و صد سال می باشد. دیر زیستی تا این حد طولانی بسیار بعید بوده، و بلکه خارق عادت می باشد که نمونه ای هم برای آن یافت نمی شود.

پاسخ: ۱ - مجرد استبعاد نمی تواند دلیل بر رد چیزی باشد. قبلا ما از طریق عقل و نقل محقق ساختیم که امام عصر علیه السلام بدنیا آمده و سپس غیبت گزیده و تاکنون نیز غایب است. بنابراین ما نمی توانیم

به دلیل خارق العاده بودن، بر زندگی طولانی حضرت صاحب علیه السلام خدشه وارد سازیم.

۲_ خود استبعاد نیز بيمورد است. این صریح قرآن کریم است که می فرماید: (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا) و به تحقیق که نوح را بسوی قومش به رسالت فرستادیم. پس در میان آنها نهصد و پنجاه سال بزیست. نقل شده که نوح کلا هزار و سیصد سال زندگی کرده است. و در روایتی از انس بن مالک، و او از نبی اکرم صلی الله علیه وآله آمده است که نوح هزار و چهار صد و پنجاه سال، آدم نهصد و سی سال که در تورات نیز مذکور است، و شیت نهصد و دوازده سال زیسته است و نیز در روایات آمده که خضر تا کنون در قید حیات است. طبرسی در اعلام الوری می نویسد که شیعه و اهل حدیث، و بلکه همه امت غیر از معتزله و خوارج، اتفاق نظر دارند که خضر تا کنون زنده بوده و از عقل کامل برخوردار است. اکثر اهل کتاب نیز در این موضع با ما هم عقیده اند. و نیز الیاس و ادریس هم بدین گونه می باشند.

قرآن کریم نیز در مورد حضرت چه از شیعه و چه از سنی بیان شده که به هنگام ظهور حضرت مهدی علیه السلام، عیسی فرود می آید و پشت سر حضرتش نماز می گزارد. حال به این ترتیب باید پرسید که چگونه امکان دارد ماموم در این مدت طولانی زنده باشد لیکن امام زنده نباشد و بر بقاء و حیات او اعتراض و اشکال شود؟

۳_ علاوه بر آن، این حدیث به تواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه

وآله نقل شده است که: (کلّ ما كان في الأمم السالفة يكون في هذه الأمة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة) هر چه در امم گذشته واقع شده، عینا و مو به مو در این امت نیز اتفاق می افتد.

۴ - از طریق فریقین روایت شده دجال که کافر و معاند است، زنده بوده مهدی علیه السلام او را به هنگام ظهور می کشد. چگونه دشمن خدا می تواند چنین مدت طولانی زنده باشد، اما ولی خدا نتواند؟

۵ - البته علی رغم روایات روشنگری که پیرامون دجال وجود دارد، برخی آن را منسوب به جهل و سخافت نموده اند. حال بر فرض آنکه او را نادیده بگیریم، آیا بر وجود شیطان هم می توان خدشه وارد کرد، که طبق نص قرآن مجید تا بر پائی قیامت (تا زمان ظهور امام زمان علیه السلام) زنده است و به گمراه کردن خدا پرستان می پردازد.

۶ - ابو حاتم سجستانی کتابی تدوین کرده به نام المعمرین که در آن به ذکر اشخاص طویل العمر پرداخته است.

۷ - قرآن کریم صریحا بیانگر این است که اصحاب کهف سیصد و اندی سال در خواب بودند، در حالی که روح در بدن آنها جریان داشت و در حالتی شبیه بیهوشی و اغماء بسر می بردند. کدامیک از این دو عجیب تر و شگفت انگیزتر است: بقای مردی که می خورد، می آشامد، راه می رود، می خوابد و به طریق معمول زندگی می کند، یا بقای افرادی که خوابیده اند و نه غذائی می خورند، نه آبی می نوشند و نه هیچ آثاری از زندگی در آنان بچشم می خورد؟

۸_ در جای دیگر، قرآن کریم در باره عزیز پیامبر بیان می دارد: (أُو كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ) یا بمانند آن فردی که به دهکده ای گذر کرد و آن خراب و ویران بود. گفت: چگونه خداوند این (مردگان) را بعد از مردنشان زنده می سازد. خداوند او را صد سال می میراند. سپس او را حیات بخشید. گفت: چه مقدار درنگ کردی، پس به خوراک و نوشیدنی خود بنگر که تغییر نکرده، و به الاغ خود نیز بنگر (که از میان رفته و استخوانهایش پراکنده گشته است). کدامیک از این دو بیشتر تعجب آدمی را برمیانگیزند: این، یا بقای مهدی علیه السلام.

۹_ در آیات بسیاری از کتاب الهی آمده که اهل بهشت و جهنم، در نعیم یا عذاب جاودانند کما اینکه در روایات بیان شده که بهشتیان را ضعف و پیری فرا نمی رسد و در حواسشان نقص و کاستی پدید نمی آید.

۱۰_ ما امروزه اجساد مومیائی را می بینیم که بعد از گذشت هزاران سال، هنوز انسجام و ترکیب خود را حفظ کرده و چیزی از آنها کاسته نشده است. از جمله جسدی درون تابوتی در ساحل صیدا یافت شد که علی رغم پر بودن تابوت از آب به آن جسد موم آگین آسیبی وارد نیامده بود. این تابوت در عهد سلطان عبد الحمید عثمانی به

قسطنطیه منتقل شد و تاریخ آن قبل از میلاد حضرت مسیح علیه السلام است. نمونه بارزتر آن، اجساد فراعنه در اهرام مصر است که حتی لباسهایشان نیز از آفات روزگار در امان است. تاریخ آنها به عهد موسی علیه السلام یا قبل از آن می رسد. کما اینکه مومهای وحی گندم ونانهائی مشاهده شده که سالم هستند و با آغشته ساختن آنها در دواجاتی خاص از فاسد شدنشان جلوگیری به عمل آورده اند. در این سالها، در مصر فرعونى به نام توت عنخ امون کشف شد که جسدش تغییری نکرده و در برابرش سفره ای گسترده بوده که در آن انواع میوه ها بچشم می خورد. حال اگر بر خداوند روا باشد که معرفت برخی از دواها را که حافظ سلامتی اجساد انسانها و حیوانات است، به انسانها بیاموزد، آیا بر او روا نیست که عمر شخصی را طولانی سازد و او مدتی مدید زنده نگه دارد؟

۱۱ - سید بن طاوس رحمه الله در کتاب کشف المحججه برای رفع استبعاد طول عمر امام عصر سلام الله علیه مثالی نقل نموده که ما نیز آن را بیان می کنیم. او در مناظره با علمای اهل سنت بغداد گفته است: اگر مردی به بغداد بیاید و ادعا کند که می تواند بر آب راه رود، و برای نمایاندن ادعای خود، موعدی را تعیین کند، آیا گمان می رود کسی در آن روز مقرر حضور نیابد؟ مسلما، خیر. همه جز تعدادی معذور، حضور خواهند یافت. پس از اینکه مردم جمع شدند، آن مرد بر آب رفته و روی آن راه می رود. سپس می گوید

که فلان روز هم این کار را انجام خواهد داد. مسلم است که تعداد تماشاگران کمتر خواهد شد. اما نوبت سوم نیز اعلام کند که این ادعای خود را ثابت می سازد، بیننده ای نخواهد داشت. و یا حداکثر، تعداد کمی برای دیدن او خواهند آمد. هر گاه این مطلب را به دفعات تکرار کند، دیگر کسی به او توجه نکرده و عملش را شگفت نمی شمارد. مهدی علیه السلام هم چنین است. اگر وقوع عمر طولانی در مورد پیشینیان را در نظر نیاوریم، دیر زیستی حضرتش به نظر ما شگفت می آید. اما اگر به تکرار این امر در اعصاب سابق توجه نمایم، دیگر جای استبعاد باقی نمی ماند. مؤلف گوید: این مطلب نیز در زمان ما اتفاق افتاده است. در دمشق به ما خبر می دادند که هواپیمائی عازم اینجاست. مردم که هنوز هواپیما ندیده بودند برای تماشای آن خارج می شدند. اما چون مرتبه دوم وسوم آمد، تماشاگران کمتری به آن نگاه می کردند، تا آنجا که امروزه هواپیماها به مانند پرندگان در آسمان پرواز می کنند و کسی به آنها توجه نمی نماید واز دیدنشان متعجب نمی گردد.

اشکال دوم: سبب غیبت چیست؟ با وجود نیاز مردم به ظهور امام، چه وجه زیبنده ای را می توان برای آن گفت؟ از چه رو باید غیبت امام عصر آن قدر طول بکشد، بطوری که برخی ولادتش را انکار نمایند؟

پاسخ: در قاموس تشیع به دلائلی خدشه ناپذیر که به برخی از آنها اشاره رفت، ثابت شده که وجود امام (برای بقای عالم هستی)

واجب و لازم است. این امامان دوازده تن می باشند که آخرین آنها حضرت صاحب الزمان علیه السلام است. از طرف دیگر می دانیم که امام عصمت دارد و غیبت او به یقین خالی از وجهی و جیه و بلکه ضرورتی تام نیست. اما این علت یا علل غیبت را بطور تفصیل ملزم به دانستن آنها نیستیم. کما اینکه در آیات متشابه قرآن نیز چنین وظیفه ای داریم. از جمله آیاتی که ظاهرش ثبوت جبر، یا جسمانیت خداوند است. مانند: الرحمن علی العرش استوی، یا جاء ربك، وامثال اینها.

اما چون می دانیم که جبر و جسمانیت از افعال و ذات الهی بدور بوده و جایز نیست که خداوند را به صفات مخلوق متصف سازیم، اجمالا توجه می یابیم که بر حسب حکم عقل، این آیات را وجوهی صحیح می باشد که بر خلاف ظواهر آن است، هر چند که این وجوه را به تفصیل نمی دانیم. به همین ترتیب است آنچه که وجه مصلحت آن از ما پنهان می باشد. از قبیل: طواف خانه خدا، رمی جمرات و دیگر عبادات مشابه که علت تشریح آنها را نمی دانیم. اما چون واقف شویم که خداوند منزله و بدور از کار زشت است و به چیز بیهوده فرمان نمی دهد، پس بناچار باید مصلحتی داشته باشد، هر چند که ما به تفصیل آن آگاه نباشیم. به علاوه، علت غیبت امام عصر سلام الله علیه واضح است، و آن بیم حضرت بر جان خود می باشد. مسلم است که اگر مساله ای غیر از بیم جان در کار بود، ظهور واجب می گشت و تحمل (سختی ها) لازم بود.

هر گاه اشکال شود که امامان قبل نیز بر جان خود بیم داشتند، بطوری که حتی برخی از آنان مسموم و برخی دیگر به خون خود غلطیدند. ولی در عین حال در میان مردم حضور داشتند. بسیار از پیامبران نیز بعثت خود را اظهار می داشتند هر چند منجر به قتلشان شود. در پاسخ گوئیم: ممکن است این استدلال بیان شود که دیگر ائمه، امامی را در پی داشتند تا جانشین آنان شود، در حالی که بعد از حضرت صاحب علیه السلام دیگر جانشین نیست که استمرار بخش رسالت خاتم الانبیاء باشد. همین استدلال را نیز در مورد پیامبران می توان بیان نمود. مزید بر آن اینکه، ترس امام عصر سلام الله علیه از ترس پدران امجدش افزونتر است. زیرا آباء گرام حضرتش، ایشان را در احادیث فراوانی به عنوان قائم خاندان خویش معرفی کرده و فرموده بودند که دوازدهمین از ایشان، قائم آل محمد است، که زمین را پر از عدل و داد می سازد، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده باشد. این موضوع در میان دشمنان اهل بیت علیهم السلام اشاعه یافت و باعث شد زمامداران ستمگر از کشتن پدران او باز ایستند و منتظر دوازدهمین آنان باشند، تا دست به خونس آغشته سازند.

آیا نشنیده اید که پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام، سلطان زنانی بر حرم و خانواده امام گماشت تا در میان ایشان به کاوش پردازند و در صورت مشاهده آثار بارداری در مادری، فرزندش را بعد از تولد به قتل رسانند؟ کما اینکه فرعون و نمرود

چون دانستند که موسی و ابراهیم علیهما السلام تخت سلطنتشان را واژگون می سازند، مردان را از زنان جدا کردند، قابله بر زنان گماشتند و کودکان را کشتند. اما خداوند به قدرت خود ولادت آنها را در پنهانی قرار داد، همان طور که ولادت مهدی را پوشیده داشت. و این بر مبنای حکمتها و تدابیری است که تفصیل آن نزد اوست و ما ملزم به اطلاع همه جانبه از آن نیستیم.

از طرف دیگر، در پاسخ اشکال فوق می توان گفت که تکلیف آن حضرت با تکالیف دیگر ائمه تفاوت دارد. زیرا مصلحتها به خاطر دگرگونی زمانها مختلف است. امیر المؤمنین صلوات الله علیه زمانی موظف به کسوت و زمانی مکلف به جهاد بود. امام مجتبی سلام الله علیه وظیفه به صلح داشت. تکلیف سید الشهداء علیه السلام بر پائی نهضت خونین خویش بود. بقیه ائمه هم وظیفه به سکوت و تقیه داشتند.

اشکال سوم: چرا خداوند او را ظاهر نمی سازد و در عین حال از دشمنان حفظش نمی کند؟ آیا این با قدرت خدا منافات ندارد؟ پاسخ: خداوند تعالی بر هر چیز تواناست. او امام زمان را از هر چه موجب جبر نشود، حفظ می نماید. اما آنچه به جبر انجامد، خداوند ملزم به انجامش نیست. در این صورت اشکال فوق رد می شود، زیرا این کار جبر را در پی دارد. می دانیم که تمامی احکام اسلام و ثواب یا عقاب مترتب بر آنها، به فرض اختیار حاصل است. با وجود جبر، تکلیف ساقط است. و این خلاف تشریح ادیان الهی می باشد.

اشکال چهارم: چگونه ممکن است شخصی در سرداب زنده بماند، به طوری که مردم را ببیند و مردم او را نبینند؟ و از طرف دیگر، چه کسی آب و خوراک او را فراهم می سازد و حوائجش را بر می آورد؟

پاسخ: اعتقاد به وجود مهدی علیه السلام در سردابی در سامرا، تهمتی است که بر شیعه بسته اند. این مطلب پایه ای ندارد و هیچ فرد شیعه آگاه چنین مطلبی را باور نخواهد داشت.

بلکه شیعه، مهدی علیه السلام را در همین دنیا زنده می داند که او مردم را می بیند و مردم نیز او را می نگرند، اما وی را نمی شناسند. حضرت صادق علیه السلام در یکی از احادیث یاد شده، استبعاد از این مطلب را زدوده بودند، به این بیان که فرمودند: برادران یوسف (پس از احراز زمامداری مصر توسط یوسف) با او تجارت و خرید و فروش کردند، حتی با وی سخن گفتند، اما برادر خود را نشناختند. و حضرتش فرمودند: (وما تنکر هذه الأمة أن یكون الله یفعل بحجته ما فعل بیوسف أن یكون یسیر فی أسواقهم ویطأ بسطهم وهم لا یعرفونه حتی یأذن الله عز وجل أن یعرفهم نفسه كما أذن لیوسف) این امت چه انکار دارد که خداوند همان شیوه خود در مورد یوسف را، درباره حجت خویش نیز معمول دارد.

به اینکه در بازارهایشان گام گذارد و بر فرشهایشان قدم نهد، در حالی که او را شناسند. تا اینکه خداوند عز وجل به او اذن دهد که خود را معرفی نماید، همان گونه که به یوسف اجازه فرمود. و در

روایت دیگر نیز از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است که فرمود: (إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سُنَّاً مِنَ الْأَنْبِيَاءِ...) إِلَى أَنْ قَالَ: (وَأَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ يَوْسُفَ فَالْستَرُ جَعَلَ اللهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْخَلْقِ حِجَاباً يَرُونَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ) همانا در صاحب این امر سنتهایی از پیامبران وجود دارد. (تا آنجا که فرود:) اما سنتی که از یوسف در اوست، پنهانی وی می باشد، که خداوند بین او و مردم حجابی قرار می دهد که او را می بینند، اما نمی شناسند.

این شبه اعتقاد به وجود مهدی علیه السلام در سرداب، از آنجا نشأت گرفته که شیعیان در سامرا به زیارت سرداب منسوب به امام عصر علیه السلام رفته و از آن تبرک جسته و در آن به نماز و زیارت حضرتش می پردازند. از این لحاظ است که برخی تصور نموده اند که شیعه معتقد به وجود امام در سرداب است. یکی از آنان می گوید: شیعیان در هر جمعه، با سلاح و مرکب به درب سرداب آمده و فریاد می زنند: ای مولای ما، خارج شو این سرداب در حله واقع شده است. سپس بر شیعه می تازد و به آنان تهمت های ناروا برمی بندد و ایشان را منسوب به سخافت و کم عقلی می نماید.

این از ایشان عجیب نیست، چرا که این اولین افترای آنان به شیعیان نیست، بلکه در این زمینه ید طولائی دارند. مطلبی نیز که گوینده فوق آن را توهم نموده، در هیچ جا ندیده و از هیچ کس نشنیده ام، چه بسا او از دهان افترا پردازانی شنیده باشد که ذکرشان رفت. شاید هم خود، آن را پرداخته باشد. وی نفهمیده که سرداب در

سامرا است، نه در حله. اما اینکه چرا شیعیان به زیارت و تبرک جستن از سرداب سامرا پردازند، به این لحاظ است که آنجا محل سکونت دو امام بوده است: حضرت هادی و حضرت عسکری علیهما السلام، (وچند سالی نیز) فرزندشان حضرت مهدی علیه السلام در آنجا زیسته اند. به این ترتیب است که سرداب مزبور تشریف و تقدس یافته است. معجزه ای نیز از ولی عصر سلام الله علیه در آنجا نقل شده که بعدا آن را از عبد الرحمن جامی بیان خواهیم نمود.

وهمچنین از ائمه اطهار علیهم السلام زیارتی در سرداب، مربوط به امام عصر سلام الله علیه وارد شده است تا شیعیان امام خود را به آن زیارت کنند. کما اینکه ادعیه و صلواتی هم در آن مکان شریف نقل شده که در آنجا خوانده می شود.

اشکال پنجم: فایده امام غائب از دیدگان چیست؟ امام نصب گشته که مردم از او بهره جویند، احکام شرع را بیان نماید و حق مظلوم را از ظالم بستاند. امام آن امامی که از دیدگان رخ فرو پوشیده و آن پیشوائی که مستور گشته، به چه کار آید؟

پاسخ: غیبت حضرت مهدی علیه السلام، مانع از بهره وری مردم از ایشان نیست. شیخ طوسی در تخلص الشافی گوید: تمامی شیعیان وقائلان به امامت حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) در حال غیبت، از امام خود بهره مند بوده و به واسطه مکنت و هیبت او از زشتی ها باز می ایستند. او در حال غیبت مایه لطف بر ایشان است، همان گونه که در زمان ظهور چنین است. به بیان دیگر، شیعیان از امام بهره مند

می شوند، به این نحو که شرع را برای آنان حفظ می نماید و با توجه به مکنت او یقین می نمایند که هر چه از دستورات دین که به آنها نرسیده، از آنان پوشیده نخواهد ماند. یکی از علمای ما رضوان الله علیه نیز به همین مطلب اشاره می کند، آنجا که می گوید: وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و غیبتہ منّا. وجودش لطف است، دخالتش (در کارها) لطف دیگر است و غیبت او، از ماست.

از طرف دیگر ما از کجا حتم داریم که او در مصالح دینی و دنیوی عباد، به نحوی که آنان توجه نیابند، دخالت نمی نماید. حال آنکه در روایات آمده که حضرت مهدی علیه السلام در زمان غیبت به سان خورشید در ورای ابر می ماند. یعنی همان گونه که خورشید پنهان در پشت ابر، منافع و فوائد برای عالم دارد، صاحب الزمان علی رغم استتار و غیبت خود، از پرتو افشانی فرو نمی ایستد و هستی از انوار هستی بخشی بهره مند می شود. ممکن است ما برخی از این فوائد وجودی امام و یا اعظم آنها را ندانیم و نسبت به همه این بهره وری ها به تفصیل آگاه نباشیم.

آری، این نکته روشن است که همگی فوائد امام که بخاطر آنها به امامت منصوب گشته، در زمان غیبت حاصل نمی شد. اما این، زیانی به اصل مطلب وارد نمی سازد زیرا خود مردم بودند که باعث شدند امام برای حفظ جان خویش، غیبت گزینند. بر فرض هم که بر وجود او در حال غیبت، فایده ای مترتب نباشد، زشتی ای در این امر

نیست، زیرا سبب استتار و پوشیدگی او، ترس از ظالمین است. اشکال ششم: چون روا باشد که مهدی علیه السلام به سبب خوف از مردم، خورشید جمالش را در ورای نقاب غیبت پنهان دارد، به حیثی که هیچ کس به او دست نیابد و همگان از منافع وجود او بی بهره باشند، به همین ترتیب جایز است که شمس وجودش به افول گراید و نشانی از او بر کره خاک نباشد، و آن هنگام که خداوند بداند خلق پذیرای اویند، وی را زنده سازد و حیاتی دیگر او را بخشد تا لوای قیام بر افرازد.

پاسخ: اولاً - ما بطور قطع نمی توانیم بگوئیم که کسی به حضرتش راه ندارد و فردی از وجود ذی وجودش بهره ای نیافته است. این امری غیر معلوم می باشد و طریق برای اثبات آن نیست. طبری در اعلام الوری نوشته که پیرامون امکان مشاهده امام پس از غیبت صغری که همان غیبت کبری است، اخباری وارد شده که چون آنها را مورد دقت نظر قرار دهیم، پایه ای از این شبهه فرو می ریزد. البته بر نفی مشاهده امام در غیبت کبری روایت شده است. برخی از علما گفته اند که نفی رویت، مقصودش به گونه ای است که بیننده امام را بشناسد. البته وجوه دیگری نیز بیان شده که بعد از متذکر خواهیم شد. ثانیاً - به حسب دلایل قاطع عقلی و نقلی در فرهنگ شیعه، مسلم است که هیچ دورانی نمی تواند خالی از امام باشد.

از این رو بر خدای تعالی است که امامی بر مردم منصوب کند که

حجت را بر خلق تمام نموده و راه عذر را بر آنان ببندند. بر این اساس اگر مردم، به دلائلی که خود موجب آنند، انتفاع از امام بر ایشان حاصل نشود، بر ضرورت وجود حجت خدا در زمین، خدشه ای وارد نمی آید، و باز هم اتمام حجت بر خلق تنها توسط او انجام می شود. (هر چند که در غیبت باشد) و مردمان باید به خاطر غیبت حضرتش خودشان را سرزنش و ملامت نمایند. پس اگر امام از مردم غیبت گزینند، به لحاظ حفظ جان خود بوده و عدم بهره وری مردم از وجود او منسوب به خودشان می باشد. (زیرا آنان استمرار بخش ملامت و مواخذه متوجه اینان می باشد و جایز نیست که بر ایشان امامی منصوب نشود اگر چه آشکار باشد که آنان با او مخالفت نمایند و بر قتلش کمر بندند، زیرا اگر امامی بر آنان و از جانب خداوند تعیین نگردد حجت در آنچه مصلحت بندگان می باشد که روشن کردنش بر خداوند تعالی است بر آنها تمام نخواهد شد. چرا در این صورت هریک از نیکوئی ها و مصلحتها را افراد زیر پا می گذارند بازگشت به خداوند تعالی خواهند نمود. اما در این حال که امام تعیین شده بر کسی امکان درشت گوئی خداوند تعالی خواهد نمود. اما در این حال که امام تعیین شده بر کسی امکان درشت گوئی نسبت به خداوند تعالی نیست و بر خداوند حجتی رساست. مطلب دیگر هم در این باره می توان گفت، و آن این است که امام در حال غیبت منافی دارد که بر فرض عدم او، آن منافع تحقق نمی یابد. و این همان است که ما در پاسخ شبهه پنجم اشاره نمودیم.

اشکال هفتم: هر گاه حضرت مهدی علیه السلام موجود باشد، لازم می آید که به سبب انتشار فساد، افول خورشید دین، تعطیل حدود واحکام، و گسترش ظلم و جور در عرصه جهان، لوای قیام برا فرازد. زیرا در احادیث متواتر آمده است که قائم آل محمد به هنگام مالامالی زمین از ستم و بیداد ظهور می نماید و جهان را پر از عدل و داد می سازد.

پاسخ: اگر بپذیریم که غیبت امام به امر خدای تعالی بوده، بناچار ظهور حضرتش نیز به مشیت الهی در عالم پدیدار می شود. ما به علت موجب و ظهور و حکمت خداوند که قیام وی را در پی داشته باشد، نمی توانیم دست یابیم.

این علم تنها مختص پرودگار آگاه به نهان است. از طرف دیگر گفته شده که برای افعال خداوند نمی توان علت و مقصود بیان نمود. بنابراین ما را نرسد که از علت عدم ظهور و یا علت ظهور جو یا شویم. البته برخی از علمای ما نیز گفته اند که افعال خداوند از روی حکمت و مصلحت است، لیکن احاطه به این حکمت و مصلحت در توان ما نیست و امرشان موکول به خداوند متعال است. حضرت یوسف علیه السلام پیامبر و پیامبر زاده بود، و از مقام عصمت بهره داشت، و جز به امر خداوند به کاری نمی پرداخت. بین او و پدرش مسافتی نه چندان طولانی وجود داشت.

یعقوب در فراق او آن قدر گریست تا بینائی چشمانش را از دست داد. در آن حال، یوسف جای پدر را می دانست و می توانست او را

به مکان خویش آگاه سازد. اما وی را خبر ننمود تا اینکه خداوند اذن فرمود. پس اینکه چرا یوسف پدر خویش را علی رغم اطلاع از بی تابی شدیدش، به جای خود آگاه نکرد، حکمت خداوند است که بر ما پوشیده می باشد. کما اینکه خدای تعالی حضرت محمد صلی الله علیه وآله را در چهل سالگی به رسالت مبعوث فرمود، و آن در شرایطی بود که کفر و فساد والحاد سراسر شبه جزیره را فرا گرفته بود.

اما کسی را نسزد که بگوید: چرا چهل سال مردم در ضلالت و گمراهی ماندند و خداوند حبیبش را زود تر به نبوت برنگیخت. اینها همه سخنان معارضاتی است بر علیه خداوند حکیم که کسی جز او بر آن آگاه نیتش و حکمتش را نمی داند. به علاوه، اگر جایز باشد - به رغم آنان - خلقت امام منتظر با وجود ظلم به تاخیر افتد، جایز است که ظهورش نیز، در ضمن آنکه وجود دارد، موخر واقع گردد. هر چند که در روایات بیان شده که او پس از پر شدن زمین از ظلم و جور قیام می نماید و هنوز آن زمان فرا نرسیده است.

اشکال هشتم: اگر ظهور امام مهدی علیه السلام در گرو بیم از دشمنان است، چرا برای شیعیان و دوستانش ظاهر نمی شود تا آنان را هدایت و ارشاد کند؟

پاسخ: در پاسخ اشکال مزبور، می توان به چند مورد زیر توجه نمود:

۱ - بعد از آنکه به دلایل قاطع وجود امام و عصمت ایشان ثابت گشت، دیگر جای اعتراضی نیست که چرا چنین کرد و چنان نکرد.

زیرا می دانیم که او جز به امر رب جلیل به کاری نمی پردازد
و عملکردهای او همه به حسب فرامین الهی است.

۲ - ظهور نزد دوستان، پی آمد انتشار خبر او وارد و هر زمان ممکن
است امرش فاش شود و دشمنان بر او سیطره یابند.

۳ - غیبت امام از دشمنان به لحاظ بیم از آنان است، و از دوستان به
لحاظ بیم بر آنان. زیرا اگر دشمن واقف شود که امام در جمیع
دوستان خویش است، هم در صدد نابودی وی بر می آید، هم در
پی رنج و شکنجه اصحاب او.

۴ - سید مرتضی گوید که اولاً: ما یقین نداریم او از همه دوستانش
غایب است. زیرا این بر ما پوشیده بوده و هر کدام از ما، تنها حال
خود را می دانیم. ثانیاً: اما به وسیله معجزه ای که بدستش انجام می
شود. خود را می شناساند. اما در این موضوع، ممکن است کسی به
شبهه افتد. در این صورت مانعی وجود ندارد که بگوئیم چون امام
بر یکی از دوستانش ظاهر شود، ناچار است معجزه ای از خود
بنمایاند که دال بر امامت او باشد. اما آن دوست امکان دارد در
مورد معجزه کوتاهی کند - و با دیدن آن بینه به مخالفت با
حضرتش برخیزد - و در سلک دشمنان حضرت مهدی علیه السلام
قرار گیرد، همان دشمنانی که امام از بیم آنان به غیبت گزاشیده
است. مؤلف گوید: پیرامون ظاهر شدن امام عصر سلام الله علیه نزد
دوستانش در غیبت صغری، که هفتاد و چهار سال به طول انجامید،
روایاتی بیان شده است.

اما در مورد روایت امام بعد از غیبت صغری، برخی از احادیث دال بر امکان رویت در غیبت کبری را یاد کردیم. آنچه هم که دلالت بر عدم رویت داد، بر وجوهی مانند نفی رویت در حالت عدم معرفت بیننده به امام، حمل نمودیم. ممکن است سبب عدم ظهوری وی برای دوستانش، برخی از وجوه گذشته باشد. خداوند آگاهتر است. اشکال نهم: اسلام حدودی دارد که اجرای آنها بر مجرمین و گنهگاران فرض و لازم است. (مانند حد زنا، سرقت و غیره). اگر بگوئیم این حدود در زمان غیبت ساقط است تصریح به نسخ شرع نموده اید. و اگر بگوئید لازم الاجراست، چه کسی باید آن را اجرا نماید، حال آنکه امام غایب و پنهان است؟

پاسخ: حدود اسلام بر خلاف کاران ثابت و محقق است و تعطیل بردار نیست. اما این شرایط جامعه است که عدم اجرای حدود را بر دینداران تحمیل می نماید. همان شرایطی که باعث شده امامشان رخ پوشد و از دیدگان هوشیاران بدور باشد. وضعیت اینان در زمان غیبت، وضعیت افرادی است که در قاموس اهل سنت به اهل حل و عقد مشهورند و باید خلیفه را تعیین کنند. اما اوضاع زمانه اجازه این کار را به آنان نمی دهد. هر طور که آنان جواب گویند، ما هم جوابمان همان است. به علاوه اینکه اشکال مختص زمان و غیبت نیست، بلکه در مورد دیگر ائمه و عدم تمکین ایشان برای اجرای حدود نیز وارد می باشد. جواب در هر دو صورت یکی است. اشکال دهم: اگر بگوئید: حق با وجود غیبت او بدست نمی آید، هر

آینه مردم را در حیرت و ضلالت قرار داده اید، واگر بگوئید: حق از جهت ادله منصوب بر او حاصل می شود. تصریح به استغناى مردم از امام نموده اید، واین خلاف مذهب شماست.

پاسخ: حق از دو طریق بدست می آید: از طریق عقل وجود وعدم وجود امام در آن تاثیر ندارد. از طریق گوش، همان فرمایشات پیامبر وائمه علیه وعلیهم است. اما با این وجود، نیاز به امام در هر دوره و زمان ثابت و محقق می باشد. چرا که اولاً: او لطفی است بر ما در انجام واجبات که عقل به آن حکم می کند.

همانند: رعایت انصاف، عدل و داد، اجتناب از ظلم و تجاوز. واین چیزهائی است که غیر امام نمی تواند برای برپائی آن اقدام نماید. ثانیاً: در مورد احادیث پیامبر وائمه جایز است که راویان اخبار، آنها را به عمد یا سهو ترک نموده باشند، ویا اینکه نقل راوی حدیث حجت نبوده و نیازمند تبیین امام باشیم.

اشکال یازدهم: مسلمین اجماع دارند که بعد از حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله دیگر پیامبری نخواهد بود. اما شما گمان دارید که مهدی علیه السلام به هنگام ظهور، از (کافران غیر محارب) جزیه قبول نمی کند، جوانی که به بیست سال رسیده و عالم در دین نگشته است، هلال می سازد، مساجد و مشاهد را ویران می نماید، به شیوه داود حکم می راند و شاهد و دلیل نمی طلبد، و امثال این سخنان. اینها نسخ شریعت بوده و مدعی مقام پیامبری برای مهدی شده اید، هر چند که آن صریحاً اظهار نکرده اید.

پاسخ: طبری در اعلام الوری گوید که ما نمی دانیم مقصود از این مطلب که حضرت مهدی علیه السلام جزیه قبول نمی کند و فردی را که تا بیست سالگی فقیه در دین نگشته به قتل می رساند، چیست. اگر در این باره روایتی وارد شده باشد، ما به آن قطع و یقین نداریم. اما ویران ساختن مساجد و مشاهد، آنچه ما شنیده ایم و جایز می باشد، این است که این امر مختص به بنائی است که بر غیر تقوی الله بنا شده باشد. ویران ساختن مسجد و بقعه امری مشروع بوده و در صدر اسلام به دست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجر گشته است، که آن همان مسجد ضرار می باشد.

اما اینکه حضرت مهدی علیه السلام به سان داود حکم می راند و نسبت به افراد شاهد و دلیل نمی طلبد، به آن قطع نظر نیست. اگر صحیح باشد، تاویلش این است که او به علم خویش عمل می کند. و این ثابت گشته که امام و حاکم می تواند به علم خود حکم کند و بینه نخواهد. دیگر آنکه بر فرض صحت، عدم قبول جزیه و عدم سوال از بینه نسخ شریعت نیست، زیرا نسخ در مورد حکمی است که دلیل آن از حکم منسوخ به تاخیر افتاده باشد. اما چون دو دلیل در کنار هم بیایند، یکی ناسخ دیگری نمی تواند باشد، هر چند که در حکم با یکدیگر مخالفت نمایند. به این لحاظ ما اتفاق نظر داریم که اگر خداوند فرمود: در روز شنبه به کاری پردازید. و در نوبت دیگر بفرماید: آن کار را انجام ندهید، این نسخ نیست.

علامه مجلسی در بحار الانوار نقل می کند که حسین بن مسعود در

کتاب خود به نام شرح السنه به اسناد خویش از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت می کند که فرمود: (والذی نفسی بیده لیوشکن أن ینزل فیکم ابن مریم حکماً عدلاً یکسر الصلیب ویقتل الخنزیر ویضع الجزیه فیفیض المال حتی لا یقبله أحد) قسم به آنکه جانم در دست اوست، محققاً نزدیک است که زاده مریم در میان شما فرود آید در حالی که به عدل حکم نماید و صلیب را بشکند، خوک را بکشد و جزیه را از اهل کتاب بردارد. و مال را می بخشد، تا آنکه کسی از او نمی پذیرد. سپس علامه مجلسی در شرح حدیث گوید: مقصود از شکستن صلیب، ابطال نصرانیت است. حکم به عدل به اسلام است. کشتن خوک، تحریم خرید و فروش و خوردن گوشت و جواز کشتنش می باشد. جزیه را بر می دارد، یعنی آن را از اهل کتاب بر می دارد و ایشان را به اسلام هدایت می کند.

ابو هریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کند که عیسی فرو می آید و در زمان او همگی ادیان جز اسلام از بین می رود، دجال هلاک می گردد، او (یعنی مسیح) چهل سال حکومت می کند، سپس در می گذرد و مسلمین بر او نماز می گذارند. البته گفته شده که معنای رفع جزیه این است که مال در زمان ظهور فراوان می شود به حدی که محتاجی یافت نمی شود که جزیه به آنان پرداخت شود. بر این مضمون، حدیث نبوی وارد شده که مهدی علیه السلام مال را می بخشد، اما کسی از او نمی پذیرد. بخاری به اسناد خود از ابو هریره روایت می کند که رسول خدا صلی الله

علیه وآله فرمود: (کیف أنتم إذا نزل ابن مریم وإمامکم منکم؟) چگونه است حال شما، آن هنگام که زاده مریم فرو آید و امام شما از خودتان باشد. بخاری گوید که این حدیثی است که بر صحیح بودنش اتفاق نظر وجود دارد. بخاری روایات دیگری نیز در این باره آورده است. از اینجا معلوم می شود که این امور منقول در باره سیره قائم سلام الله علیه مختص ما شیعیان نیست، بلکه مخالفان ما نیز آنها را متعرض شده اند. لیکن آنها را منسوب به حضرت عیسی نموده اند، در حالی که خود روایت کرده اند که امامتان از خودتان است. هر چه آنان جواب گویند، جواب ما هم همان است. شبهه میان ما و ایشان مشترک می باشد. این پاسخ شبهاتی بود که مخالفان ما درباره حضرت مهدی صلوات الله علیه بر ما وارد ساخته و یا ممکن است وارد سازند.

معجزات حضرت مهدی و دلائل امامت حضرتش:

شیخ مفید به سند خود از کلینی، واو به سند خود از محمد بن ابراهیم بن مهزیار نقل می کند که گفت: بعد از در گذشت حضرت عسکری علیه السلام، (در شناخت امام بعد از ایشان) دچار تردید شدم. از طرفی نزد پدرم وجوه شرعی بسیاری بود. او سوار بر کشتی شده و من نیز همراه او شدم. در میان راه او به تب شدیدی گرفتار گردید به حدی که به من گفت: پسر، مرا باز گردان که پیک اجل فرا رسیده. در این مال، از خدا بترس و به من وصیت نمود و بعد از سه روز در گذشت. پیش خود گفتم که پدرم مرا به امری نادرست

وصیت نمی کند، این مال را به عراق می برم و خانه ای در کنار شط کرایه می کنم و کسی را هم آگاه نمی سازم. اگر امام بعد را همچون حضرت ابو محمد علیه السلام شناختم، آن را به وی مسترد می نمایم، والا مال پدر را در خواسته ها و تمایلات خود مصرف می دارم. پس به عراق وارد شدم، خانه ای در جنب شط کرایه کردم و چند روزی ماندم.

ناگاه روزی فرستاده ای آمد ورقه ای به من داد که در آن نگاشته شده بود: ای محمد، فلان چیز نزد توست که در میان فلان چیزها قرار دارد. و همه چیزهایی را که با خود همراه داشتیم، در آن متذکر شده بود. حتی اشیائی برایم بازگو نموده بود که خود بدان آگاهی نداشتیم. پس اموال را به فرستاده تسلیم نمودم، و چند روزی دیگر در محل خود اقامت کردم. اما خبری از فرستنده پیک نیامد. در غم و اندوه فرو رفتم. پس ناگاه روزی نامه ای به من رسید که: (قد أقمناک مکان أییک فاحمد الله) ما مقام پدر را به تو تفویض کردم، پس خدای را سپاس گزار. شیخ مفید به سند خود نقل می کند که مردی از اهالی سواد مقداری مال نزد اما عصر علیه السلام فرستاد. اما حضرت آن را باز گرداند و به او پیغام فرستاد: (أخرج حقّ ولد عمک منه وهو أربع مائه درهم) حق پسر عموهایت را که چهار صد درهم می شود، از آن بردار.

آن مرد، زمینی مزروعی داشت که عمو زادگانش در آن شریک بودند و او سهم آنان را از ایشان بازداشته بود. پس چون کاوش

نمود، دریافت که سهم پسر عموهایش دقیقا همان چهار صد درهم است. آن مقدار را به آنها داد و بقیه را نزد امام فرستاد. حضرت آن را پذیرفت. و نیز شیخ مفید به سند خود از قاسم بن علاء نقل می کند گفت: خداوند چند پسر نصیبم ساخت که برای آنان از حضرت ولی عصر سلام الله علیه دعا می خواستم، اما دعائی صادر نمی شد. آنان همگی مردند.

اما چون پسر حسن به من ارزانی شد، بار دیگر خواستار دعای امام گشتم. حضرت اجابت فرمود و در حقیقت دعا کرد. او زنده ماند، و خدا را سپاس گزارم. و نیز شیخ مفید به سند خود از ابی عبدالله بن صالح نقل می کند که گفت: من یک سال به بغداد رفتم. چون عزم خروج نمودم، از حضرتش اجازه خروج طلبیدم. اما حضرت به من اجازه نداد، پس قافله راهی نهروان، حرکت کرد و من بیست و دو روز دیگر در آنجا ماندم. بعد از آن اجازه آمد که روز چهارشنبه عازم شوم. پس از بغداد بیرون آمدم در حالی که امید نداشتم به قافله برسیم. اما به نهروان که رسیدم، مشاهده کردم که قافله در آنجا اقامت گزیده است. اما همین که شتر خود را علوفه دادم، قافله حرکت نمود. من نیز به آنان پیوستم امام قبل از آن برایم دعا فرموده بود و هیچ سختی در راه برایم پیش نیامد، خدای را شکر گزارم. و همچنین شیخ مفید به سند خود از علی بن حسین یمانی نقل می کند که گفت: من در بغداد بودم. قافله یمانی ها عزم حرکت نمود. من نامه نگاشتم و از مولایم کسب اجازه نمودم.

اما جواب آمد: (لا تخرج معهم فليس لك في الخروج معهم خيرة وأقم بالكوفة) با آنان خارج مشو که خیری در این رفتن با آنها نیست، و در کوفه بمان. من در آنجا ماندم. قافله خارج شد و در راه، بنی حنظله بر آن یورش آورد. بعد از آن اذن طلبیدم که از طریق دریا عازم گردم. اما اجازه صادر نشد. چون پرس وجو کردم، معلوم گشت کشتی هائی که در آن سال از طریق دریا سفر کرده بودند، هیچ کدامشان سالم به مقصد نرسیده و دچار دزدان دریائی شده بودند.

نجاشی در کتاب رجال خود گوید که علی بن حسین بابویه، پدر شیخ صدوق نزد ابو القاسم حسین بن روح رفت و مسائلی را از او پرسید. بعد از آن توسط علی بن جعفر بن اسود نامه ای نگاشت تا به حضرت صاحب علیه السلام برساند. در آن نامه از امام تقاضای فرزند نموده بود. جواب از طرف ساحت قدس حضرت خاتم الاوصیاء صلوات الله علیه آمد که: (قد دعونا الله لك بذلك وسترزق ولدین ذکرین خیرین) به تحقیق که خدا را برای این خواسته تو خوانده ایم. بزودی است که دو پسر به تو ارزانی شود که مبارک و خجسته خواهند بود.

بعد از این دعا، ابو جعفر و ابو عبد الله از ام ولد بدنیا آمدند. ابو عبد الله حسین بن عبید الله می گوید که از ابو جعفر شنیدم که می گفت: من به دعای حضرت صاحب الامر علیه السلام تولد یافته ام. و به این افتخار می کرد. شیخ طوسی در کتاب غیبت به سند خود از

ابن نوح، و او از ابن سوره قمی، و از او جماعتی از بزرگان قم روایت می کند که علی بن حسین بن موسی بن بابویه، دختر عموی خود، یعنی دختر محمد بن موسی بابویه را در اختیار داشت، اما از او صاحب فرزندی نمی شد.

پس به ابو القاسم حسین بن روح رضوان الله علیه نامه ای نگاشت و از او در خواست نمود که از حضرت ولی عصر سلام الله علیه بخواهد که دعا فرماید تا فرزندان فقیه نصیب او شود. جواب آمد: (إِنَّكَ لَا تَرِزُقُ مِنْ هَذِهِ وَسَتَمْلِكُ جَارِيَةً دَيْلَمِيَّةً وَتَرِزُقُ مِنْهَا وَلَدِينَ فُقَيْهِينَ) تو از این زن دارای فرزندی نخواهی شد. اما زنی دیلمی را در اختیار می گیری که دو فرزند فقیه از او برایت بدنیا می آید. شیخ طوسی از ابو عبدالله بن سوره نقل می کند که ابوالحسن بن بابویه سه پسر داشت به نامهای محمد، حسین و حسن. محمد و حسین فقها و محدثینی متبحر بودند و احادیثی را حفظ می کردند که دیگر اهل قم حفظ نمی کردند.

اما حسن که از لحاظ سنی میان آن دو قرار داشت، به عبادت و زهد اشتغال داشت و با مردم آمیزش نمی کرد و اهل روایت و فقه نیز نبود. هر چه ابو جعفر و ابو عبد الله روایت می کردند، مردم از شدت حافظه آنان در شگفت می شدند و می گفتند: این شان اختصاصی شماست که با دعای امام بدنیا آمده اید. این در میان اهل قم مشهور می باشد. شیخ صدوق در اکمال الدین از محمد بن علی اسود نقل می کند که او گفت: علی بن حسین بن بابویه بعد از

در گذشت محمد بن عثمان عمری از من در خواست نمود که از ابو القاسم حسین بن روح بخواهم که او از مولایمان صاحب الزمان سلام الله علیه تقاضا کند که دعا فرماید تا خداوند پسرى نصیبش گرداند. من از او پرسیدم، اما او مرا از آن بازداشت. اما بعد از سه روز مرا خبر داد که امام برای علی بن حسین دعا نموده و فرموده که وی صاحب فرزندی مبارک می شود که سراسر خیر و برکت است، و بعد از او نیز اولادی دیگر برایش بدنیا خواهد آمد. شیخ صدوق می افزاید که بابو جعفر محمد بن علی اسود گفت: توسط حسین بن روح از امام در خواست نمودم که برای من هم دعا نماید تا صاحب پسر شوم. اما پاسخ منفی شنید و جواب آمد که راهی بر آن نیست. برای علی بن حسین، در آن سال، محمد بدنیا آمد و بعد از او اولاد دیگری هم نصیبش گردید. اما من دارای فرزندی نشدم. شیخ صدوق از ابو جعفر محمد بن علی اسود (رضوان الله علیه) روایت می کند که: چون مرا مشاهده می نمود که به مجلس درس محمد بن حسن بن احمد بن ولید (رضوان الله علیه) می روم و در کتب حدیث و حفظ روایات رغبت وافر دارم، بسیار می شد که به من می گفت: شگفت نیست، زیرا با دعای امام به دنیا آمده ای.

شیخ طوسی در کتاب غیبت می نویسد که ابو عبدالله بن بابویه می گفت: پیش از اینکه به سن بیست سالگی برسم، مجلس درس تشکیل می دادم. گاه ابو جعفر محمد بن علی اسود در مجلس درس حضور

می یافت و با مشاهده سرعت من در جواب به مسائل شرعی در آن سن کم، شگفت زده می شد و می گفت: شگفت نیست، زیرا با دعای امام بدنیا آمده ای.

مؤلف گوید: معجزات حضرت مهدی علیه السلام بسیار می باشد و در کتب علمای بزرگ ما مسطور است. اگر بخواهیم به ذکر تمام پردازیم، از محدوده کتاب خارج خواهیم شد. آنچه ذکر شد، برای مقصود کافی می باشد.

خداوند هادی بندگان است:

باریافتگان:

شیخ کلینی از علی بن محمد، و او از محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر که کهنسال ترین فرد بازمانده از خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، نقل می کند که گفت: حضرتش را که نوجوانی بود، در میان دو مسجد دیدم. در روایت شیخ مفید از کلینی، و او از قول راوی مزبور، آمده است که گفت: فرزند حسن بن علی بن محمد علیه السلام را مشاهده نمودم. مجلسی در بحار الانوار پس از نقل حدیث گوید: شاید مراد (از دو مسجد) مسجد مکه و مدینه باشد. مؤلف گوید: به اعتبار اینکه راوی عراقی بوده، احتمال قریب آن است که وی مسجد کوفه و سهله را مقصود داشته.

و اگر مسجد مکه و مدینه مورد نظرش می بود، بهتر بود که به حسب متعارف این دو مسجد را در کلام خود ذکر می کرد. شیخ کلینی به سند خود از حکیمه دختر محمد بن علی علیهما السلام و عمه امام

حسن عسکری علیه السلام نقل می کند که وی به دیدار مهدی آل محمد علیه السلام نائل گشته است. این دیدار در روایت شیخ مفید در شب میلاد و بعد از تولد امام ذکر شده است. و نیز از علی بن محمد، واو از فتح غلام زراری روایت می نماید که گفت: از ابو علی بن مطهر شنیدم که وی (یعنی امام عصر) را دیدار کرده است. او قامتش را برایم توصیف نمود.

و نیز شیخ کلینی به سند خود از خادم ابراهیم بن عبیده نیشابوری نقل می کند که گفت: من با ابراهیم بر کوه صفا ایستاده بودیم که او علیه السلام آمد تا اینکه کنار او - ابراهیم - ایستاد و کتاب مناسک او را بدست گرفت و با وی سخنانی گفت. و نیز شیخ کلینی به سند خود از احمد بن ابراهیم بن ادریس، واو از پدرش نقل می کند که او گفت: او (حضرت حجت علیه السلام) را بعد از وفات حضرت عسکری علیه السلام دیدم که در اوان سن بلوغ بود، ودست و سرش را بوسیدم. و نیز به سند خود از ابو عبد الله بن صالح نقل می کند که او امام را در مقابل حجر الاسود که مردم برای بوسیدن آن هجوم آورده بودند، دیده است که فرموده: (ما بهذا أمرنا) بدین کار فرمان نیافته اند. و نیز به سند خود از عمروی اهوازی نقل می کند که گفت: ابو محمد علیه السلام، او را به من نشان داد و فرمود: (هذا صاحبکم) این صاحب (وامام) شماست.

و همچنین به سند خود از ابو نصر ظریف خادم نقل می کند که او حضرتش را دیده است. و نیز به سند خود از ضوع، واو از مردی اهل

فارس، که اسم او را ذکر نموده، نقل کرده که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرزند خود را به او نمایانده است. شیخ صدوق در کمال الدین به سند خود از یعقوب بن منقوش نقل می کند که گفت: بر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم. مشاهده کردم درون حیات بر سکوئی جلوس فرموده بود و در سمت راستش اطاقی قرار داد داشت که پرده ای بر درش آویزان بود. عرض کردم: ای مولای من، صاحب الامر (بعد از شما) کیست؟ فرمود: این پرده را بالا بزن. پرده را به کنار زدم، پسر بچه ای با قامتی به طول پنج وجب و سنی بین حدود هشت تا ده سال از آنجا بیرون آمد و بر زانوی ابو محمد علیه السلام نشست. او پیشانی بلند و روی سپید و دو چشم براق و دو کف سطر و دو زانوی برگشته داشت. خالی بر گونه راستش به چشم می خورد و در سرش زلفی وجود داشت. سپس به من فرمود: این است صاحب شما. بعد از آن، پسر بچه از جا جست و پدرش به او فرمود: فرزندم برو تا وقت معلوم. او به درون اطاق رفت و من به وی می نگریستم. سپس امام به من فرمود: ای یعقوب، درون اطاق را نگاه کن. درون اطاق! را دیدم و کسی را نیافتم. و نیز شیخ صدوق به سند خود از کرخی نقل می کند که گفت: از ابو هارون - یکی از اصحابمان - شنیدم که می گفت: صاحب الزمان را دیدم که چهره اش چون ماه تابنده می درخشید، و بر شکمش مو چنان روئیده بود که گوئی خطی (از ناف تا سینه) او کشیده بودند. همچنین شیخ صدوق به سند خود از گروهی، از جمله محمد بن

عثمان عمروی نقل می کند که گفتند: ما چهل تن بودیم که به خانه حضرت ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام رفتیم. امام فرزندش را به ما نشان داد و فرمود: (هذا إمامكم من بعدی و خلیفتی علیکم أطيعوه ولا تتفرقوا من بعدی فتهلكوا فی أديانکم، أما إنکم لا ترونه بعد یومکم هذا) این امام شما بعد از من، و جانشین من بر شماست. سر از فرمانش نیچید و بعد از من به تفرقه نگرانید، که با روآوری به مذاهب مختلف هلاک می شوید. و آگاه باشید که بعد از امروز دیگر او را نخواهید دید. عمروی گوید: چند روز نگذشته بود که حضرت عسکری علیه السلام در گذشت. توضیح: این سخن امام که (او را نخواهید دید) یعنی اکثر شما وی را مشاهده نخواهید کرد. زیرا ظاهر امر آن است که عمری یکی از سفرای امام (در غیبت صغری) بود و حضرتش را می دید. در تعدادی از روایات بیان شده که حمیری از عمروی پرسید: آیا او (یعنی امام عصر علیه السلام) را دیده ای؟ او گفت: آری و در روایت دیگر وارد شده که او گفت: آخرین مرتبه که او را دیدم، در بیت الله الحرام بود، و می فرمود: (اللهم أنجز لی ما وعدتني) خداوندا وعده ای را که به من داده ای، محقق ساز. عمروی در روایت دیگر گوید: ایشان را مشاهده کردم که به پرده کعبه در مستجار آویخته بود و می فرمود: (اللهم انتقم لی من أعدائی) بارالها، از دشمنانم انتقام مرا بگیر. شیخ صدوق به سند خود از محمد بن ابو عبد الله کوفی، و کلائی را که به معجزات صاحب الزمان صلوات الله علیه واقف شده و حضرتش را دیده اند،

چنین بر شمرده است: از بغداد: عمروی و فرزندش، حاجز، بلالی و عطار. از کوفه: عاصمی. از اهواز: محمد بن ابراهیم بن مهزیار. از قم: احمد بن اسحاق. از همدان: محمد بن صالح. از ری: بسامی و اسدی (یعنی خودش) از آذربایجان: قاسم بن علاء. از نیشابور: محمد بن شاذان. و از غیر و کلا: از بغداد: ابو القاسم بن ابی حابس، ابو عبد الله کندی، ابو عبد الله جنیدی، هارون قزاز، نبلی، ابو القاسم بن دمیس، ابو عبدالله بن فروخ، مسرور طباخ - خادم حضرت ابی الحسن علیه السلام -، احمد و محمد پسران حسن، اسحاق کاتب از خاندان نوبخت، صاحب فراء (لفراء) و صاحب کیسه مهر و موم شده. از همدان: محمد بن کشمرد، جعفر بن حمدان و محمد بن هارون بن عبدی. از دینور: حسن بن هارون، احمد بن اخیه و ابو الحسن. از اصفهان: ابن باذشاله (فرزند پادشاله) از صیمره: زیدان. از قم: حسن بن نصر، محمد بن محمد، علی بن محمد بن اسحاق و پدرش، و حسن بن یعقوب. از ری: قاسم بن موسی و پسرش، ابو محمد بن هارون، صاحب الحصاه (فرد با تدبر)، علی بن محمد، محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر رفوگر. از قزوین: مرداس و علی بن احمد. از قابس: دو مرد. از زور: ابن خال. از فارس: مجروح. از مرو: صاحب هزار دینار، صاحب مال و نامه سفید، و ابو ثابت. از نیشابور: محمد بن شعیب بن صالح. از یمن: فضل بن یزید، فرزندش حسن، جعفری، ابن اعجمی و شمشاطی. از مصر: صاحب دو مولود، صاحب مال در مکه، و ابو رجاء. از نصیبین: ابو محمد بن و جناء. از اهواز:

حصینی. شیخ صدوق به سند خود از محمد بن صالح، آزاد شده امام رضا علیه السلام نقل می کند که گفت: پس از در گذشت امام عسکری علیه السلام، جعفر کذاب متعرض میراث ایشان شد. صاحب الزمان علیه السلام از موضعی نا شناخته نزد او آمد و فرمود: (یا جعفر ما لك تعرض فی حقوقی) جعفر متحیر و مبهوت ماند. سپس امام از او غایب شد. هر چه جعفر در میان مردم به جستجوی ایشان پرداخت، وی را نیافت. مرتبه دیگر به هنگامی بود که جده مادر امام حسن علیه السلام در گذشت و وصیت نموده بود که وی را در خانه امام دفن کند.

جعفر به نزاع با آنان پرداخت و گفت: این خانه من است نباید در اینجا دفن شود. که نا گاه وی (حضرت مهدی علیه السلام) بر او ظاهر شد و فرمود: (یا جعفر أدارك هی؟) و بعد از آن غایب گشت و دیگر او را ندید. مؤلف گوید: ذکر نام تمام کسانی که به دیدار حضرت مهدی علیه السلام نائل شده اند، موجب تطویل می شود و به همین مقدار کافی است. همگی افراد یاد شده، در غیبت صغری امام زمان علیه السلام را دیده اند. اما درباره رویت امام در غیبت کبری، برخی احادیث آن را امکان پذیر نمی دانند. و حال آنکه بزرگان و پاک دلان بسیاری در طول غیبت کبری به این سعادت عظمی موفق گشته اند. درباره جمع آن روایات با این تحقیقها، می توان گفت که بسا مقصود نفی رویتی باشد که فرد بیننده ادعای نیابت خاصه و ارتباط میان خود و امام و رساندن سخنان امام به شیعیان -

همانند سفرای زمان غیبت صغری - را نماید.

نشانه های ظهور:

قبل از آغاز این بخش توجه به این نکته لازم است که در تمامی علامتهای یاد شده امکان بداء وجود دارد. یعنی ممکن است حضرتش آشکار شود، بدون اینکه این نشانه ها اتفاق افتند. چرا که ظهور آن حضرت وقت معینی ندارد و مثالش بسان بر پائی قیامت است که خداوند متعال در قرآن فرموده است: آن را آشکار نمی کند مگر در وقتش. و نیز چه بسا برخی از این نشانه تا به زمان ما واقع شده باشد، و وجود این نشانه دلیل تقارن زمانی آنها با ظهور حضرتش نمی باشد.

علامات ظهور:

این علامات را ما از احادیث اهل بیت علیهم السلام نقل می نمائیم. روایات این بحث را علمای شیعه رضوان الله علیهم به اساتید متصله در کتب خویش درج نموده اند. مانند: نعمانی در کتاب الغیبه، شیخ طوسی در کتاب الغیبه، شیخ مفید در ارشاد وغیره. این روایات را ما - بنا به رعایت اختصار، با حذف سندهای احادیث ویا به صورت بیان ما حاصل روایت نقل می کنیم. در این باره سعی شده که این احادیث دسته بندی شود تا آگاهی ویا دسترسی بدانها به سهولت انجام گیرد. یک دسته از این علامات، دور از زمان ظهور می باشد، مانند: اختلاف بنی عباس و زوال سلطنت آنها وغیره. دسته دیگر، علامات نزدیک به دوران قیام است، مانند: خروج

سفیانی، طلوع خورشید از مغرب خود و غیره. برخی از این علائم، حتمی هستند، مانند: سفیانی و یمانی وصیحه آسمانی و... و برخی دیگر، غیر حتمی می باشند. شیخ مفید بعد از ذکر علامات ظهور - که خواهد آمد - گوید: این وقایع یا محتوم می باشند، یا مشروط. مؤلف گوید: ممکن است مقصود از علامات محتوم، وقایع حتمی الوقوع باشند که بداء به آنها تعلق نگیرد. معنای بداء، ظاهر ساختن بعد از مخفی نمودن است، نه ظاهر شدن پس از مخفی بودن. بداء همان نسخ در عالم تکوین می باشد.

همانطور که نسخ در تشریح واقع می شود، در تکوین نیز نسخ واقع شدنی است. اما علامات غیر محتوم یا مشروط، محتمل است که بداء و محو و نسخ در تکوین به آن تعلق گیرد. چنانچه خدای تعالی فرموده است: (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ) خداوند هر چه را بخواهد محو می کند و (هر چه خواهد) ثبت می کند و نزدش اصل کتاب است. اما علامات محتوم، روایات درباره تعداد آنها مختلف است در روایتی آمده: (خمس علامات محتومات قبل قیام القائم علیه السلام: السفیانی والیمانی والمنادی من السماء باسم المهدی وخسف فی البیداء وقتل النفس الزکیة) قبل از قیام قائم علیه السلام پنج علامت حتمی خواهد بود: (خروج) سفیانی، (خروج) یمانی، آن ندا کننده از آسمان به نام مهدی علیه السلام فرو رفتن (زمین) در بیداء، و کشته شدن نفس زکیه. در روایت دیگر در بیان علائم محتوم، علامات فوق ذکر گشته، منها به جای خروج یمانی،

نعمتی (دستی) از آسمان ظاهر می شود، بیان شده، و قیام قائم علیه السلام همراه آن شمرده است.

حدیثی دیگر علامات حتمی الوقوع فوق را بر شمرده و به آنها طلوع خورشید از مغربین اختلاف بنی عباس در دولت - به جای یمانی - و فرو رفتن زمین، و قیام قائم آل محمد را همراه آن شمرده است.

نعمانی در کتاب غیبت گوید: روایات فراوان و متواتری که ائمه علیهم السلام در بیان علائم ظهور فرموده اند، این مطلب خدشه ناپذیر را مسلم می سازد که قائم علیه السلام جز بعد از تحقق این علائم ظاهر نمی شود. زیرا امامان ما صادق و راستگو هستند و هر چه گفته اند، بطور حتم واقع می شود کما اینکه به ایشان گفته شد:

امیدواریم که قائم مورد آرزوی ما بیاید و قبل از او سفیانی نباشد. آنان فرمودند: آری، قسم به خدا، پدیداری او از حتمیاتی است که چاره ای از آن نیست. از اینرو است که: ائمه علیهم السلام، علامات پنج گانه قبل از قیام امام عصر علیه السلام (خروج یمانی و سفیانی، ندای آسمانی، فرو رفتن در زمین بیداء و کشته شدن نفس زکیه) را بر شمرده اند. این علائم بزرگترین شواهد حقانیت آن قیام شکوهمندی است که بعد از آنها واقع می شود. وهمینطور تعیین کردن وقت برای زمان ظهور را نیز امامان ما ممنوع اعلام داشته و گفته اند: هر که برای شما از جانب ما، وقتی را تعیین کرد، ترسی نداشته باشید که او را - هر کس که باشد - تکذیب کنید، زیرا ما وقت تعیین نمی کنیم. این از برترین شواهد بطلان ادعای هر کسی

است که قبل از وقوع این علامات، مدعی آن شود.

شیخ مفید در ارشاد چنین گوید: روایاتی پیرامون علامات زمان قیام قائم علیه السلام وارد شده است. برخی از این علائم که نویدگر ظهور حضرت مهدی علیه السلام می باشد، عبارتند از: خروج سفیانی، کشته شدن حسنی اختلاف بنی عباس در سلطنتشان، کسوف خورشید در نیمه ماه رمضان و خسوف ماه در آخر آن - که بر خلاف معمول است - فرو رفتن در زمین بیداء، فرو رفتن زمین در مشرق فرو رفتن زمین در مغرب ثبات شدن خورشید در وسط آسمان از ظهر تا عصر و طلوع آن از مغربش، کشته شدن نفس زکیه که مردی است از بنی هاشم که با هفتاد تن از صالحان در کوفه ظاهر می گردد، سر بریده شدن مردی از بنی هاشم بین رکن و مقام، خراب شدن دیوار مسجد کوفه، پدیدار شدن پرچمهای سیاه از خراسان، خروج یمانی، ظهور مغربی در مصر و گرفتن شامات. فتادن جزیره بدست ترکها و رمله به دست رومیان، پدیداری ستاره ای در مشرق که چون ماه پرتو افشان است سپس خم می شود (مایل می گردد) که گوئی دو طرف آن می خواهد بهم برسد، سرخی در آسمان که همه افقها گسترده می شود، آتشی در امتداد مشرق که سه یا هفت روز باقی می ماند.

عرب زمام خود را می گسلد بر شهرها سیطره می یابد و از اطاعت سلطان عجم خارج می شود، کشته شدن پادشاه مصر توسط اهالی آنجا، خراب شدن شام و آشکار شدن سه پرچم در آن، وارد شدن

پرچمهای قیس و عرب به مصر، و پرچمهای کنده به خراسان، ورود اسب سوارانی از مغرب و بستن اسبهایشان به دروازه حیره و روی آوری پرچمهای سیاه از مغرب به سوی آنجا، شکستن دیواره رود فرات که منجر به ورود آب به کوچه های کوفه می شود، خروج شصت دروغگوی مدعی نبوت، خروج دوازده تن از آل ابو طالب که هر کدام داعیه امامت دارند، سوزاندن مردی از بزرگان طرفدار بنی عباس بین جولا و خانقین، زدن پلی از طرف کرخ به شهر بغداد، پدیداری بادی سیاه در اول روز در بغداد و زلزله ای که منجر به فرو رفتن بسیاری از اهالی آن در زمین می شود، ترسی که بر اهل عراق و بغداد چیره می شود، مرگهای ناگهانی، کاستی اموال و جانها و میوه ها، ملخهائی که وقت و بی وقت فرا می رسند و مزارع و کشتزارها را نابود می سازند، یکی با روی محصولات زراعی مردم، اختلاف دو گروه از غیر عرب و درگیری و خون ریزی بسیار بین آنان، مسخ طایفه ای بدعتگزار به صورت میمون و خوک، غلبه بندگان (بردگان) بر بلاد اربابانشان، ندائی از آسمان که همه اهل زمین به زبان خود آن را می شنوند، سر و سینه ای که از آسمان برای زمینیان در جوشش که خورشید ظاهر می شود، بازگشت مردگان از قبور به دنیا و احوال پرسی و دیدار آنان با یکدیگر. بعد از اینها بیست و چهار روز پیوسته باران می بارد و زمین بعد از مردنش حیات می یابد و بر کاتش آشکار می گردد. بعد از آن هر پریشانی ای از حق جوینان و شیعیان مهدی علیه السلام برداشته می

شود و می فهمند که مولایشان در مکه ظاهر گشته است. پس به سوی او می شتابند و در یاریش کوتاهی نمی کنند. اینها همه بر اساس اخبار واحادیث می باشد. سپس شیخ مفید می افزاید: برخی از این وقایع محتوم می باشند و بعضی مشروط. خداوند آگاهتر است به آینده. این علائم را ما به حسب روایات وارده طبق اصول حدیثی در کتاب خود درج ساختیم. از خدا کمک می گیریم و از او در خواست توفیق داریم. آن گاه وی احادیثی را با سلسله سند در این باره نقل می نماید که چند برابر آن را در فرازهای بعد خواهیم آورد، انشاء الله.

صاحب کتاب العدد القویه گوید: بسیاری از علائم ظهور واقع شده است، مانند: ویرانی دیوار مسجد کوفه، کشتن مصریان امیر خود را، زوال سلطنت بنی عباس توسط مردی که علیه آنها شورید و از همانجا که (حکومت آنها) پا گرفته بود، قیام کرد، در گذشت عبد الله آخرین خلیفه عباسی، ویرانی شامات و کشیدن سد (و پلی) از کرخ به بغداد. همه این امور وقایع در مدتی اندک انجام گرفته است. دیواره رود فرات نیز شکاف برداشته و اگر خداوند خواسته باشد آب به زودی وارد کوچه های کوفه خواهد شد. مؤلف گوید: ممکن است این علامات در زمان دوری واقع شود و ممکن است که علامت گفته شده در حدیث، غیر از آنچه باشد که اتفاق افتاده، و بعدا پدیدار شود. اکنون می پردازیم به دسته بندی و تفصیل این علامات با استناد به احادیث روایات.

۱ - اختلاف بین بنی عباس:

اختلاف بین بنی عباس و از بین رفتن دولتشان و اختلاف بین بنی امیه و از میان رفتن حکومتشان: در بسیاری از روایات، این اختلاف از علائم ظهور و بلکه در برخی احادیث از علامات حتمی ظهور بیان گردیده. در روایاتی هم که تعبیر به بنی فلان شده، از روی تقیه بوده است. امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: (لا بدَّ أن یملك بنو العباس إذا ملکوا و اختلفوا و تشَّت أمرهم خرج علیهم الخراسانی و السفیانی هذا من المشرق و هذا من المغرب یستبقان إلى الکوفه کفرسی رهان هذا من هاهنا و هذا من هاهنا حتی یكون هلاکهم علی أیدیها أما إنهما لا یبقون منهم أحداً) چاره ای نیست جز آنکه بنی عباس به حکومت رسند. پس چون حاکم شدند و اختلاف در میانشان افتاد و کارشان به پریشانی انجامید خراسانی و سفیانی بر آنان خروج می کنند. این از شرق و آن از غرب چون دو اسب مسابقه خود را به کوفه می رسانند.

این از اینجا و آن از آنجا. هلاک بنی عباس بدست آنها خواهد بود، بگونه ای که یک تن از آنان را زنده نمی گذارند. در روایت دیگری که نقل خواهیم کرد آمده: (فعند ذلک زال ملک القوم و عند زواله خروج القائم) در آن هنگام حکومت آن گروه از بین می رود، و با زوال دولتشان، قائم علیه السلام خروج می کند. کما اینکه فرموده اند: (آخر ملک بنی فلان قتل النفس الزکیه و أنه ما لهم ملک بعده غیر خمس عشره لیله) آخر حکومت بنی فلان کشته شدن نفس

زکيه است. وبعد از آن جز پانزده روز زمامدار مردم نيستند.. ونيز آنکه: (قدام القائم بلوى من الله) در طلايه قيام قائم عليه السلام، آزمونى از جانب خداوند هست. گفتند که آن چيست؟ امام اين آيه را تلاوت فرمود: (وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ...) وهر آينه بطور حتم شما را مى آزمائيم به ترس و خوف و...؛ سپس فرمود: (الخوف من ملوك بني فلان) ترس از سلاطين بنى فلان.

در روايت ديگرى از امام محمد باقر عليه السلام آمده است: (إذا اختلف بنو العباس فيما بينهم فانظروا الفرج وليس فرجكم إلا في اختلاف بنى فلان فإذا اختلفوا فتوقعوا الصيحة في شهر رمضان وخروج القائم ولن يخرج ولا ترون ما تحبون حتى يختلف بنو فلان فيما بينهم) چون در ميان بنى عباس اختلاف پديد آيد، چشم به راه فرج و گشايش باشيد. و فرج شما حاصل نمى شود مگر بعد از اختلاف بنى فلان. پس چون اختلاف نمودند، متوقع شنيدن صيحه در ماه رمضان و خروج قائم عليه السلام باشيد. او هرگز قيام نخواهد نمود و آنچه را دوست داريد، نخواهيدديد مگر بعد از اختلاف بنى فلان در ميان خودشان. و همچنين حضرت در روايت ديگر فرموده اند: (إنَّ ذهاب ملك بنى فلان كقصع الفخار و كرجل كانت بيده فخارة وهو يمشى إذ سقطت من يده وهو ساه فانكسرت فقال حين سقطت: هاه شبه الفرع فذهاب ملكهم هكذا أغفل ما كانوا عن ذهابه) از ميان رفتن حكومت بنى فلان مانند كاسه سفالين است كه مردى ظرفى سفالين در دست دارد و در حالى كه راه مى رود، ناگاه از دستش

می افتد و می شکند، او می گوید: آه. گوئی ترسیده است. بی تابی می کند. زوال حکومت آنان نیز چنین است که از نابودی آن غافل خواهند بود.

شیخ طوسی در کتاب غیبت به سند خود از عمار یاسر نقل می کند: همانا دولت اهل بیت پیامبر شما در آخر زمان خواهد بود. و آن دارای علاماتی است که شما باید به زمین بچسبید و باز ایستید تا آن نشانه ها فرا رسد: سیطره روم و ترک بر شما و تجهیز و پیر ساز و برگی سپاهیان، خلیفه ای مال اندوز از شما در می گذرد و بعد از او مردی بخیل جانشین او می شود.

او بعد از دو سال خلع می گردد و مالک حکومتشان از جایی که پدیدار شده اند برایشان مسلط می شود. از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است: (ملك بنی العباس عسر لا یسر فیه لو اجتمع علیهم التترک والدیلیم والسند والهند والبربر لم یزیلوه حتی یشدّ عنهم موالیهم وأصحاب ألویتهم ویسلط الله لهم علجاً یخرج من حیث بدا ملکهم لا یمرّ بمدینه إلاّ فتحها ولا ترفع له رایة إلاّ هدّها ولا نعمة إلاّ أزالها الویل لمن ناواه فلا یزال كذلك حتی یظفر ویدفع بظفره إلى رجل من عترتی یقول بالحقّ ویعمل به) حکومت بنی عباس سراسر سختی است و آسانی در آن نمی باشد.

اگر طوائف ترک و دیلم و سند و هند و بربر جملگی به آن بتازند طوائف ترک و دیلم و سند و هند و بربر جملگی به آن بتازند، نمی توانند آن را از پای بیاورند. تا اینکه عمال و طرفداران آنها از

گردشان پراکنده شوند و خداوند - کافر - پیروزمند غیر عربی (مرد کاربری) را بر آنان مسلط سازد. آنان از همانجا که دولتشان آغاز شده بر بنی عباس می تازند. ایشان بر هیچ شهری نمی گذرند مگر اینکه آن را فتح می کنند، و هیچ پرچمی را نمی بینند مگر آنکه سرنگونش می سازند، و نه هیچ نعمتی مگر اینکه تبااهش می نمایند. وای بر آن کس که با ایشان سرستیز گیرد. آنان بر این طریقه هستند تا اینکه پیروز گردند و این پیروزی را به مردی از عترت من واگذار می کنند. او حق می گوید و طبق حق عمل می کند.

به امام جعفر صادق علیه السلام عرض شد که فرج و گشایش شیعیان شما چه هنگام خواهد بود؟ فرمود: (إذا اختلف ولد العباس وهی سلطانهم وطمع فیهم من لم یکن یطمع وخلعت العرب أعتتها ورفع کلّ ذی صیصیه صیصته وظهر السفیانی وأقبل الیمانی وتحرک الحسنی خرج صاحب هذا الأمر من المدینه إلى مکة) آن هنگام که در میان بنی عباس - یعنی سلطنتشان - اختلاف افتد، و کسی به آنان طمع نماید که طمع نمی ورزید، عرب زمام خود را بگسلد و هر صاحب شاخی، شاخ خویش را بلند می کند، و سفیانی ظاهر شود، و یمانی روی آورد، و حسنی حرکت کند و صاحب الامر از مدینه به سوی مکه خروج نماید.

از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیده شد که چه علامتی در مقابل این امر (یعنی فرا رسیدن دولت و حکومت شما) می باشد؟ فرمود: (بلی هلاک العباسی و خروج السفیانی و قتل النفس الزکیة والخسف

بالبيداء والصوت من السماء) آری، هلاکت عباسیان، خروج سفیانی، قتل نفس زکیه، فرو رفتن (سپاهیان سفیانی) در بیداء و صدا از آسمان. راوی گوید که عرض کردم: فدایت شوم، می ترسم که این امر بطول انجامد. امام فرمود: (لا إنا هو كنظام الخرز يتبع بعضه بعضاً) نه، بدرستی که آن چون رشته گردنبد است که برخی از آن بدنبال برخی دیگر است. امام کاظم علیه السلام فرمود: (لو أن أهل السماوات والأرض خرجوا على بني العباس أسقیت الأرض من دماءهم حتى يخرج السفیانی) اگر اهل آسمانها وزمین بر بنی عباس بشورند (به نتیجه ای نمی رسند بلکه) زمین از خونشان سیراب می شود، تا اینکه سفیانی خروج نماید. و فرمود: (ملك بني العباس يذهب حتى لم يبق منه شيء ويتجدد حتى يقال: ما مرّ به شيء) بنی عباس از میان می رود تا اینکه چیزی از آن باقی نمی ماند، اما مجدداً چنان بر پا می شود که گوئی چیزی از آن تغییر نیافته است. به امام رضا علیه السلام عرض شد: ایشان می گویند که سفیانی خروج می کند، در حالی که سلطنت بنی عباس از میان رفته است. امام فرمود: (كذبوا إنّه ليقوم وإن سلطانهم لقائم) دروغ می گویند، او در وضعی خروج می کند که دولتشان بر پاست. شیخ طوسی به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: (من يضمن لي موت عبد الله أضمن له القائم) هر که مرگ عبد الله را برای من ضمانت کند، من قائم را برایش ضمانت می نمایم. سپس فرمود: (إذا مات عبد الله لم يجتمع الناس بعده على أحد ولم يتناه

هذا الأمر دون صاحب إن شاء الله) چون عبدالله در گذرد، مردم بعد از او گرد کسی جمع نمی شوند و این امر به احدی جز صاحبان منتهی نخواهد شد. انشاء الله.

ظاهراً مراد از عبد الله، مستعصم آخرین خلیفه عباسی است. اکثر این روایات به صراحت یا اشاره دلالت بر این دارند که نابودی دولت بنی عباس از علامات نزدیکی ظهور می باشد. بلکه حتی در روایتی که گذشت، وجود آن تا خروج سفیانی نیز محقق گشته است. و این علی رغم آن می باشد که حکومتشان قریب هفتصد سال است که از میان رفته و در حقیقت از علامات بسیار دور برای ظهور امام عصر علیه السلام می باشد. به همین ترتیب است اختلاف بنی امیه و نابودی سلسله آنان که پیش از بنی عباس از میان رفته اند. در این باره احتمال دارد که عباسیان در علم خدا، دولتی در آخر الزمان داشته باشند. یا اینکه این علامات از علائم غیر محتوم باشد و روایاتی را که دلالت بر محتوم بودن آن دارند - اگر صحیح باشند - بر این حمل نمود که وقوع آن محتوم است و اما به عنوان علامت قریب ظهور غیر محتوم می باشند.

خداوند به حقایق امور آگاهتر است. و اما در مورد اختلاف بنی امیه و زوال حکومتشان، در برخی از روایات ابن موضوع بیان شده، از جمله امام محمد باقر علیه السلام در بیان علائم ظهور می فرماید:
(فإذا اختلف بنو أمية وذهب ملكهم ثم يملك بنو العباس فلا يزالون في عنفوان من الملك حتى يختلفوا فإذا اختلفوا ذهب ملكهم

واختلف أهل المشرق وأهل المغرب نعم وأهل القبلة ويلقى الناس جهد شديد مما يمرُّ بهم من الخوف حتَّى ينادى منادٍ من السماء) چون در میان بنی امیه اختلاف افتد و حکومتشان زوال پذیرد، بنی عباس زمامدار مردم شوند. آنان در عنفوان ملک و دولت خود هستند که در میانشان اختلاف رخ می دهد. چون چنین شود، سلسله آنها منقرض خواهد شد. در میان ساکنان شرق و غرب عالم و حتی در بین اهل قبله اختلاف پدیدار می گردد. مردم به واسطه خوفی که دارند، به سختی شدیدی دچار می شوند، تا اینکه ندا کننده ای از آسمان ندا بردارد.

۲- خروج شصت دروغگوی مدعی نبوت:

شیخ مفید به سند خود از عبد الله بن عمر، و او از نبی مکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرتش فرمود: (لا تقوم الساعة حتَّى يخرج المهدي من ولدي ولا يخرج المهدي حتَّى يخرج ستون كذاباً كلهم يقول: أنا نبي) قیامت بر پا نمی شود تا اینکه مهدی از فرزندانم قیام نماید، و مهدی قیام نمی کند مگر آنکه شصت دروغگو ظاهر شوند و هر کدام از آنها بگویند: من پیامبرم.

۳- خروج دوازده نفر از بنی هاشم:

شیخ مفید به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود: (لا يخرج القائم حتَّى يخرج قبله اثنا عشر من بنی هاشم كلهم يدعو إلى نفسه) قائم ظاهر نمی شود مگر بعد از قیام دوازده نفر از بنی هاشم که هر کدام مردم را به سوی خود فرا می خوانند.

۴- ادعای رویت امام توسط دوازده نفر:

نعمانی به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: (لا یقوم القائم حتّی یقوم اثنا عشر رجلاً کلّهم یجمع علی قول: إنهم قد رأوه فیکذبونهم) قائم علیه السلام قیام نمی نماید مگر اینکه دوازده مرد متفق القول می شوند که او را دیده اند و (مردم) ایشان را تکذیب می کنند.

۵- خروج شکننده چشم سفیانی در صنعاء:

نعمانی به سند خود از عبید بن زراره نقل می کند که نزد امام صادق علیه السلام از سفیانی سخن رفت. ایشان فرمود: (أئی یخرج ذلک ولم یخرج کاسر عینه بصنعاء) او کجا خروج نموده؟ و حال آنکه شکننده چشمش در صنعاء خروج نکرده است. مؤلف گوید: ممکن است او یمانی باشد، والله اعلم.

۶- خروج سفیانی و خراسانی و یمانی و فرو رفتن زمین در بیداء:

روایات بسیاری وارد شده دال بر اینکه خروج سفیانی از امور محتومی است که بناچار باید اتفاق افتد، وقائمی نخواهد بود مگر به سفیانی - می تازد - و بسان این تعابیر. عبدالملک بن اعین گوید: نزد حضرت باقر علیه السلام بودم. از قائم علیه السلام سخن به میان آمد. عرض کردم: امیدوارم که او نزدیک باشد در حالیکه سفیانی نباشد. حضرت فرمود: (لا والله إنّه لمن المحتوم الذی لا بدّ منه) نه، به خدا سوگند که او از امور محتومی است که چاره ای جز آن نیست. و در برخی روایات نیز آمده است که یمانی از امور محتوم است.

از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: (السفیانی والقائم فی سنه واحده) سفیانی وقائم علیه السلام در یک سال خواهند بود. ودر برخی دیگر از روایات چنین وارد شده: (انَّ خروج السفیانی والیمانی والخراسانی یكون فی سنه واحده فی شهر واحد فی یوم واحد) خروج سفیانی ویمانی وخراسانی در یک سال ویک ماه ویک روز خواهد بود. ودر روایت دیگری آمده: (نظام کنظام الخرز یتبع بعضه بعضاً فیکون البأس من کلّ وجه ویل لمن ناواهم) پیوسته است بسان پیوستگی دانه های گردنبندی که یکی به دنبال دیگری است. واز هر طرف شدت وسختی می باشد. وای بر آنکه با ایشان در افتد. برخی روایات دلالت بر خروج یمانی قبل از سفیانی دارند. اما در مورد یمانی، خروجش از یمن است وروایت شده که در میان هیچ یک از پرچمهای سه گانه پرچمی از پرچم او بهتر به طریق هدایت رهنمون نمی شود. در روایت دیگر چنین آمده: (لأنّه یدعو إلی صاحبکم فإذا خرج حرم بیع السلاح وإذا خرج فانهض إلیه فإنّ رایته رایه هدی ولا یحلّ لمسلم أن یلتوی علیه) چرا که او به سوی صاحبان دعوت می کند، پس از قیام او فروش سلاح حرام می شود. پس چون خروج کرد، به سوی او بشتاب که پرچم هدایت را بر دوش دارد وبر مسلمانی روا نیست که از او سر برتابد. وهنگامی که حق خواهی از یمن خروج کرد در حالیکه او از سران خوارج نمود. به امام جعفر صادق علیه السلام عرض شد: امیدواریم که او یمانی باشد. امام فرمود: (لا، الیمانی یتوالی علیاً وهذا یبرأ منه)

نه، یمانی علی علیه السلام را دوست دارد و این - قیامگر - از حضرتش بیزاری می جوید. واما خراسانی، او از خراسان - ودر برخی روایات از مشرق - قیام می کند. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ذکر علامات ظهور می فرماید: (إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بِخِرَاسَانَ وَغَلَبَ عَلَى أَرْضِ كَرْمَانَ وَالْمَلْتَانَ وَحَازَ جَزِيرَةَ بَنِي كَاوَانَ) چون آن قیام کننده در خراسان سر به نهضت بردارد، و بر سرزمین کرمان و ملتان و جزیره بنی کاوان مسلط شود.. وقایع مربوط به سفیانی: او از بیابان یابس در حوالی فلسطین خروج می کند. امام جعفر صادق علیه السلام خروج او را در ماه رجب دانسته اند. امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: (يَخْرُجُ ابْنُ آكَلَةَ الْأَكْبَادِ مِنَ الْوَادِي الْيَابِسِ وَهُوَ رَجُلٌ رُبْعَةٌ وَحَشَّ الْوَجْهَ ضَخْمَ الْهَامَةِ بِوَجْهِهِ آثَرُ الْجَدْرِيِّ إِذَا رَأَيْتَهُ حَسْبَتْهُ أَعْوَرُ اسْمُهُ عَثْمَانُ وَأَبُوهُ عَنْبَسَةُ وَهُوَ مِنْ وَلَدِ أَبِي سَفْيَانَ حَتَّى يَأْتِيَ أَرْضَ قَرَارٍ وَمَعِينٌ فَيْسْتَوِي عَلَيَّ مِنْبَرَهَا) فرزند آن زن جگر خوار از وادی یابس خروج می کند. او مردی متوسط القامه با صورتی کریه و شکمی فراخ و سیمائی آبله رو است. چون او را بینی، وی را یک چشم تصور کنی، نام او عثمان و پدرش عنبسه می باشد و از نسل ابوسفیان است. او به سرزمین پست و هموار و چشمه سار وارد می شود و بر جایگاه بلند آن قرار می گیرد. ظاهراً مقصود دمشق می باشد. کما اینکه در روایت دیگر آمده است: (إِنَّهُ يَخْرُجُ مِنَ الْوَادِي الْيَابِسِ حَتَّى يَأْتِيَ دِمَشْقَ فَيْسْتَوِي عَلَيَّ مِنْبَرَهَا) او از سرزمین خشکی خروج می کند تا اینکه به دمشق

وارد می شود و بر جایگاه بلندش مستقر می گردد. امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: (إِنَّكَ لَوْ رَأَيْتَهُ رَأَيْتَ أَحَبَّ النَّاسِ أَشْقَرَ أَحْمَرَ أَزْرَقَ يَقُولُ: يَا رَبَّ يَا رَبَّ يَا رَبَّ (أَوْ يَا رَبَّ ثَارِي ثَارِي ثُمَّ لِلنَّارِ أَوْ يَا رَبَّ ثَارِي وَالنَّارِ) وَلَقَدْ بَلَغَ مِنْ خَبْثِهِ أَنَّهُ يَدْفِنُ أُمَّ وَوَلَدَ لَهُ وَهِيَ حَيَّةٌ مَخَافَةٌ أَنْ تَدُلَّ عَلَيْهِ) تو اگر او را می دیدی، او را خبیث ترین مردم می یافتی که اشقر و سرخ و آبی است. او می گوید: ای پروردگار من، ای پروردگار من، ای پروردگار من، (یا: ای پروردگار من خونم، خونم. بعدا: جهنم، یا: پروردگار من خونم و جهنم.

از خباثت او آنکه مادر فرزندی را که از آن اوست زنده دفن می سازد، از ترس آنکه مبادا دیگران را به سوی او راهنمایی کند. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: (السفیانی أحمر أصفر أزرق لم يعبد الله قطّ ولم ير مكة ولا المدينة قطّ) سفیانی سرخ و زرد و آبی می باشد. او هیچ گاه خدا را عبادت نکرده و هرگز مکه و مدینه را ندیده است. امام زین العابدین علیه السلام فرمود: (إِنَّهُ مِنْ وَلَدِ عَتَبَةَ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ وَإِنَّهُ إِذَا ظَهَرَ اخْتَفَى الْمَهْدِيَّ ثُمَّ يَظْهَرُ وَيُخْرِجُ بَعْدَ ذَلِكَ) او از نسل عتبه بن ابوسفیان است. به هنگام خروج او، حضرت مهدی سلام الله علیه پنهان می شود و سپس ظاهر می شود و بعد از آن خروج می نماید. عمار یاسر گوید: چون مشاهده نمودید اهل شام گرد فرزند ابو سفیان جمع شده اند به مکه روی آورید.

(یعنی مهدی علیه السلام در آنجا ظهور نموده است). در روایت دیگر وارد شده که در شام سه پرچم پدیدار می شود که هر یک

خواهان حکومت هستند: پرچم سفیانی، پرچم اصهب و پرچم ابقع. سفیانی، اصهب و ابقع را می کشد. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: (السفیانی یملك بعد ظهوره علی الكور الخمس حمل امرأة) سفیانی بعد از آنکه بر آن پنج شهر مسلط گشت، به مدت بارداری زن حکمرانی می کند. سپس فرمود: (أستغفر الله حمل حمل) از خدا چشم پوشی می جویم، به اندازه دوران حمل شتر. و در روایت دیگر از حضرتش نقل شده: (یملك تسعة أشهر كحمل المرأة) نه ماه به مقدار دوران بارداری زنان حکومت می کند. و در روایت دیگری از حضرتش آمده: (إذا ملك كور الشام الخمس: دمشق وحمص وفلسطين والأردن وقنسرین فتوقعوا عند ذلك الفرج) چون او بر پنج شهر شام: دمشق، حمص، فلسطین، اردن و قنسرین مسلط شود، در آن هنگام امید فرج و گشایش داشته باشید. راوی گوید که عرضه داشتیم: حکومتش نه ماه بطول می انجامد؟ فرمود: (لا ولكن یملك ثمانية أشهر لا یزید یوماً) نه، بلکه به مدت هشت ماه، بدون یک روز بیشتر حکومت می کند.

روایت دیگر از آن حضرت بیانگر این مطلب است که ابتدای خروج سفیانی تا فرجام کار او پانزده ماه است که شش ماه آن را به پیکار می پردازد، اما چون بر پنج شهر مسلط گشت، بیش از نه ماه حکمرانی نمی کند، بطوری که حتی یک روز به آن اضافه نمی شود. طبق روایت، می توان بین احادیثی که مدت حکومت سفیانی را پانزده یا نه ماه دانسته اند، جمع نمود. اما علامه مجلسی احتمال

داده که مدت ذکر شده در برخی روایات، بر اساس تقیه می باشد. هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: (إذا استولى السفیانی علی الكور الخمس فعدّوا له تسعه أشهر) چون سفیانی بر آن پنج شهر چیره شود، نه ماه برای او بشمارید. وهشام احتمال داده است که آن پنج شهر، دمشق، فلسطین، اردن، حمص و حلب باشند. سفیانی بعد از آنکه اصهب وابقع را به قتل می رساند، تنها عزمش دستیابی به عراق وبعدا به مدینه است. در روایتی آمده است که او فقط همتش را متوجه آل محمد علیهم السلام وشیعیان آنها می کند، پس دو سپاه یکی به عراق و دیگری به مدینه می فرستد.

سپاهیان عراق، آن طور که روایت شده، بالغ بر هفتاد هزار نفرند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند: (حَتَّى يَنْزِلُوا بِأَرْضِ بَابِلٍ مِنَ الْمَدِينَةِ الْمَلْعُونَةِ فَيَقْتُلُونَ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ آلَافٍ وَيُفْضِحُونَ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَمِائَةِ امْرَأَةٍ وَيَقْتُلُونَ ثَلَاثَمِائَةَ كَبْشٍ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ ثُمَّ يَنْحَدِرُونَ إِلَى الْكُوفَةِ فَيُخْرِبُونَ مَا حَوْلَهَا ...) تا اینکه به سر زمین بابل از شهر ملعون وارد گردند و بیش از سه هزار تن را بکشند و افزون از سه هزار زن را بی آبرو سازند و سیصد تن از سران بنی عباس را به قتل رسانند. سپس به سوی کوفه رهسپار می شوند و اطراف آن را ویران می سازند... ودر روایتی است که بر اهل کوفه می تازند. ودر روایتی آمده که شیعیان آل محمد را در کوفه مقتل و مصلوب و اسیر می نمایند. سپاهش از قرقیسا می گذرد ودر آنجا کشتاری عظیم به

راه می اندازند. و صد هزار تن از ظالمان به خاک و خون می کشد. امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: (إِنَّ لِلَّهِ مَائِدَةً (أَوْ مَأْدِبَةً) بقیرقیسا یطلع مطلع من السماء فینادی: یا طیر السماء ویا سباع الأرض هلمّوا إلی الشّعب من لحوم الجبّارین) برای خداوند سفره ای است در قرقیسا که پیکی در آسمان ظاهر می شود و ندا برمی دارد: ای پرندگان آسمان وای درندگان زمین، بشتابید برای بهره وری از گوشتهای ستم پیشگان. آنان در این حال می باشند که پرچمهایی از ناحیه خراسان ظاهر می شود. آنها منازل را در می نوردند، در نوردیدنی بسیار سریع تا اینکه بر ساحل دجله فرود می آیند. تنی چند از اصحاب قائم علیه السلام همراه ایشان هستند.

مردی از غلامان اهل کوفه که خود ناتوانی در جمع افرادی ناتوان است با سفیانی درمیافتد، اما فرمانده سپاه سفیانی او را در دروازه کوفه - و در روایتی بین حیره و کوفه - به قتل می رساند. امام صادق علیه السلام می فرماید: (کأنتی بالسفیانی (أو بصاحب السفیانی) قد طرح رحله فی رحبتکم بالكوفه فنادی منادیه: من جاء برأس شیعه علی فله ألف درهم فیثب الجار علی جاره ویقول: هذا منهم فیضرب عنقه ویأخذ ألف درهم أما إن إمارتکم یومئذ لا تكون إلاّ لأولاد البغایا وکأنتی أنظر إلی صاحب البرقع) گوئی سفیانی (یا امیر سفیانی) را می بینم که در شهر شما کوفه فرود آمده و منادی او ندا می دهد: هر کس سر یک نفر از شیعیان علی را بیاورد هزار درهم به او خواهیم داد. همسایه بر همسایه سعایت می کند و می گوید: این از آنان

است. سپس گردن او را می زند و هزار درهم می گیرد. آگاه باشید که امیران شما در آن هنگام تنها زنازادگان هستند. گوئی هم اکنون صاحب نقاب را می بینم.

گفته شد: صاحب نقاب کیست؟ فرمود: (رجل منکم یقول بقولکم یلبس البرقع فیحوشکم فیعرفکم ولا تعرفونه فیغمز بکم رجلاً رجلاً أما إنّه لا یكون إلاّ ابن بغی) مردی از شما که تظاهر به عقیده شما می کند و نقاب بر چهره می افکند و شما را به وحشت می اندازد، او شما را می شناسد ولی شما او را نمی شناسید. یک یک شما را با سعایت بدام می اندازد. آگاه باشید که او زنازاده است. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: (ثمّ یخرجون (أی جیش السفیانی) متوجهین إلى الشام فتخرج رایة هدی من الکوفه فتلحق ذلك الجیش فیقتلونهم لا یفلت منهم مخبر ویستنفذون ما فی أیدیهم من السبی والغنائم) سپس آنان (یعنی سپاه سفیانی) خروج می کنند در حالیکه به سوی شام روی می آورند.

پرچم هدایت از کوفه فرا می رسد و با آنان رویا روی می شود. - همراه آن پرچم - با ایشان می جنگند و خبر دهنده ای را هم باقی نمی گذارند و اسیران و غنائم را از چنگالشان خارج می سازند. اما آن سپاهی که سفیانی به مدینه می فرستد، آنان مردی را در آنجا می کشند و صغیر و کبیر آل محمد را بازداشت و حبس می کنند و سه شبانه روز مدینه را غارت می نمایند. در آن هنگام حضرت مهدی علیه السلام در مدینه می باشد. لیکن از آنجا، بر اساس سنت موسی

بن عمران، ترسان و گریزان به سوی مکه خارج می شود. در روایتی بیان شده که اولاد علی علیه السلام از مدینه گریخته و در مکه به صاحب الامر علیه السلام ملحق می شوند. این مطلب به فرمانده سفیانی گزارش می شود. او سپاهی در پی امام می فرستد ولی به ایشان دست نمی یابد، تا اینکه در بیابان بیداء فرمود می آیند. ندا کننده ای از آسمان ندا می دهد: ای بیداء اینان را هلاک گردان. پس زمین دهان می گشاید و آنان را به کام خود فرو می برد، و جز یک تن و بنا به روایتی سه نفر از ایشان باقی نمی ماند.

آنها از قبیله کلب هستند که در همان بیداء صورتشان به پشت برمی گردد. در روایتی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: (یبعث الله جبرئیل فیقول: یا جبرئیل اذهب فأبدهم فی ضربها بر جله ضربه یخسف الله بهم عندها ولا یفلت منهم إلا رجلاً من جهینه فذلک جاء القول: عند جهینه الخبر الیقین، فذلک قوله تعالی: (وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزَعُوا...)) خداوند جبرئیل را مبعوث می کند و به او می گوید: ای جبرئیل برو و آنان را هلاک ساز. جبرئیل فرو می آید و ضربتی با پا به زمین می زند که به واسطه آن، خداوند ایشان را در کام زمین فرو می برد، و از ایشان جز دو تن از طایفه (بنی) جهینه باقی نمی ماند.

واز اینرو است سخنی آمده است که در نزد جهینه خبری یقینی است و این قول خدای تعالی است که: و آن هنگام بینی که ایشان ناله بر آورند... این روایت را ثعلبی در تفسیرش آورده. صاحب تفسیر کشاف نیز در کتابش این روایت را در مورد فرو رفتن زمین در

بیداء نقل کرده است. طبرسی از امام زین العابدین نقل می کند که فرمود: (هو جيش البیداء یؤخذون من تحت أقدامهم) آن سپاهی است در بیداء که از زیر پاهایشان گرفته می شوند.

علی بن ابراهیم در تفسیرش نقل می کند که امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه: (وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ). فرمود: (من تحت أقدامهم خسف بهم) از زیر پاهایشان زمین شکافته می شود و آنها را به کام خود می کشد. و در باره آیه: (قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ) فرمود: (هو الدجال والصيحة أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ) وهو الخسف والقائم عليه السلام یومئذ بمكة فیجمع الله علیه أصحابه وهم ثلاثمائة وبضعة عشر رجلاً (وفی روایه: وثلاثة عشر رجلاً عدد أهل بدر) فیبايعونه بين الركن والمقام ثم ینخرج بهم من مكة فینادی المنادی باسمه وأمره من السماء حتی یسمعه أهل الأرض کلهم ثم یأتی الكوفة فیطیل بها المكث حتی یظهر علیها ثم ینسیر إلى الشام (وفی روایه: ثم ینسیر حتی یأتی العذراء) والسفیانی یومئذ بوادی الرمله حتی إذا التقوا وهو یوم الأبدال ینخرج أناس كانوا مع السفیانی من شیعة آل محمد صلی الله علیه وآله وینخرج ناس كانوا مع السفیانی ویقتل یومئذ السفیانی ومن معه والخائب یومئذ من خاب من غنیمه کلب ثم یقبل إلى الكوفة فیکون منزله بها) آن (عذاب از بالای سر)، دجال وصیحه آسمانی است، واز پائین پا، فرو رفتن به زمین می باشد.

قائم علیه السلام در آن هنگام در مکه است. خداوند در آنجا

اصحابش را گرد وجود او جمع می سازد. آنان سیصد وده واندی هستند. (وبنا به روایت دیگر: سیصد وده واندی به تعداد اصحاب بدر می باشند). آنها با او بین رکن و مقام پیمان یاری می بندند ووی ایشان را از مکه خارج می سازد. منادی به نام وی فرمان و کارش از آسمان صدا می زند به گونه ای که همه اهل زمین بشوند. بعد از آن به کوفه می آید و در آنجا مدت طولانی اقامت می کند، تا اینکه بر آنجا چیره شود. سپس از آنجا به سوی شام ره می سپارد. (و در روایت دیگر: سپس از آنجا حرکت می کند تا اینکه به عذراء می رسد.

(سفیانی در آن هنگام در وادی رمله است. تا این که (دو لشکر) با یکدیگر برخورد کننده و آن هنگام روز جایگزینی است. افرادی از شیعیان آل محمد که با سفیانی بودند، به سپاه حق می پیوندند و برخی که همراهی با آل محمد داشتند، به سفیانی ملحق می شوند. در آن روز سفیانی و سپاهیانش کشته می شوند. محروم آنکه در آن روز از غنیمت قبیله کلب محروم شود. بعد از آن قائم علیه السلام به کوفه روی می آورد و آنجا را قرار گاه خود قرار می دهد.

۷- فرو رفتن جابیه، فزونی اختلافات و چنگها، خروج اصهب و ابقع،

وویرانی شام

شیخ مفید به سند خود از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرتش به یکی از اصحاب فرمود: (الزم الأرض ولا تحرك يداً ولا رجلاً حتى تری علامات اذكرها لك وما أراك تدرک ذلك:

اختلاف بنی العباس و منادِ ینادی من السماء و خسف قریه من قری الشام تسمی الجابیة و نزول الترك الجزیره و نزول الروم الرمله و اختلاف کثیر عند ذلك فی کلّ أرض حتی تخرب الشام و یكون سبب خرابها اجتماع ثلاث رایات فیها رایة الأصهب و رایة الأبقع و رایة السفیانی) در جای خود ثابت باش و دست و پا را به حرکت در نیآور، تا اینکه علاماتی را که می گویم مشاهده کنی - هر چند که تو را نمی بینم که شاهد آنها باشی - : اختلاف بنی عباس، ندا کننده ای که از آسمان ندا برمی دارد، فرو رفتن قریه ای از قرای الشام به نام جابیه - در زمین - فرمود آمدن ترکها در جزیره فرود آمدن رومیان در رمله اختلاف بسیار در آن هنگام در هر زمین. تا اینکه الشام خراب شود و سبب ویرانی آن، تجمع سه پرچم از اصهب و ابقع و سفیانی می باشد. در روایت شیخ طوسی در کتاب غیبت چنین آمده است: (فتلك السنة فیها اختلاف کثیر فی کلّ أرض من ناحية المغرب (فی کلّ أرض من أرض العرب خ ل) فأول أرض تخرب الشام یختلفون عند ذلك علی ثلاث رایات... الخ) در آن سال اختلاف بسیاری در هر یک از سر زمینهای غرب (یا عرب) واقع می شود. اولین سرزمینی که ویران می گردد الشام است که در آن هنگام - مردمان آن سامان - زیر سه پرچم گرد آمده اند.. در حدیثی این سه پرچم، پرچمهای حسنی، اموی و قیسی ذکر شده است. شیخ طوسی به سند خود از عمار یاسر در بیان پاره ای از علامات چنین نقل می کند: جنگهای بسیاری در زمین اتفاق می

افتد.. سه نفر در شام خروج می کنند که هر یک طالب مسند حکومت برای خود هستند: مردی ابقع، مردی اصهب و مردی از خاندان ابو سفیان که با افراد، قبیله کلب خروج می نماید... در روایت عیاشی (در ادامه این خبر) چنین آمده است: آنان همراه طایفه بنی ذنب حمار از تیره مضر می باشند. سفیانی در جمع دایان خود از قبیله کلب با بنی ذنب حمار به پیکار می پردازد و بر آنها چیره می گردد. او در میان ایشان چنان کشتاری به راه می اندازد که تا آن زمان سابقه نداشته است. او مردی از بنی ذنب حمار را با همراهمانش که به دمشق وارد می شوند، آن گونه به قتل می رساند که با هیچ گروهی چنین ننموده است. و در روایت نعمانی آمده: سفیانی با ابقع رویا روی شده و به جنگ با یکدیگر می پردازند. سر انجام سفیانی، او و همراهمانش را هلاک می سازد. بعد از آن نیز اصهب را می کشد.

۸- درگیری دو تیره در شام و وقوع زلزله در آن، فرورفتن زمین در

حراستها و روی آوری طایفه ای از مغرب به سوی آن

شیخ طوسی در کتاب غیبت از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت می کند که حضرتش فرمود: (إذا اختلف رمحان بالشام فهو آیه من آیات الله تعالی) چون دو تیره در شام درگیر شوند، پس آن آیه ای از آیات الهی می باشد. پرسیده شد که بعدا چه اتفاق می افتد؟ فرمود: (ثم رجفة تکون بالشام یهلك فیها مائة ألف يجعلها الله رحمة للمؤمنین وعذاباً علی الکافرین فإذا کان ذلک فانظروا إلی اصحاب

البراذین الشهب والرايات الصفر تقبل من المغرب حتى تحل بالشام
فإذا كان ذلك فانتظروا خسفاً بقرية من قرى الشام يقال لها: حرستا
فإذا كان ذلك فانتظروا ابن آكلة الأكباد بوادي اليابس) سپس زمین
لرزه ای است در شام که صد هزار تن قربانی به همراه دارد.
خداوند آن را مایه لطف و رحمت بر مومنان و عذاب بر کافران قرار
می دهد.

بدان هنگام به اصحاب اسبهای ترکی سپید بالکه های سیاه و حاملان
پرچمهای زرد فام بنگرید. این پرچمداران از مغرب پدیدار می
شوند و در شام فرود می آیند. پس از آن چشم به راه فروفتن قریه
ای از قرای شام به نام حرستا در زمین باشید چون آن اتفاق افتاد،
در انتظار زاده آن زن جگرخوار از وادی، یابس بسربرید. نعمانی در
کتاب غیبت مشابه این روایت را آورده جز آنکه اضافه کرده است
که امام فرمود: (لم تنجل إلا عن آية من آيات الله). (چون دو تیره
در شام درگیر شود) تنها یک آیه از آیات الهی را آشکار میسازد.
گفته شده که ای امیر المؤمنین، آن چیست؟ فرمود: (رجفة تکون
بالشام يقتل فيها أكثر من مائة ألف) زلزله ای در شام که افزون از صد
هزار تن را هلاک می گرداند. و فرمود: (البراذین الشهب
المحذوفة).

(صاحبان) اسبان تازی سفید سیاه آمیخته بریده شده. وبعد از فرود
آمدن پرچمداران به شام، می افزاید: (وذلك عند الجزع الأكبر
والموت الأحمر) و آن حالت در هنگام بی تابی بسیار و مرگ سرخ در

میان مردم می باشد. وبعد از حرستا، می افزاید: (فإذا كان ذلك خرج ابن آكلة الأكباد من الوادي اليابس حتى يستوي على منبر دمشق فإذا كان ذلك فانتظروا خروج المهدي) بعد از آن، زاده زن جگرخوار از وادی یابس خروج می کند و بر بلندی دمشق مستقر می شود، چون این اتفاق افتاد، چشم به راه قیام مهدی علیه السلام باشید. نعمانی به سند خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند که فرمود: (انتظروا الفرج من ثلاث اختلاف أهل الشام بينهم والرايات السود من خراسان والفرعة في شهر رمضان..) با مشاهده سه (علامت) منتظر فرج باشید: اختلاف اهالی شام، پدیداری پرچمهای سیاه از خراسان، و ترس و بیمی در ماه رمضان.. و در همین کتاب به سند خود از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند که: (لا يظهر القائم حتى يشمل الشام فتنة يطلبون المخرج منها فلا يجدونه..) قائم علیه السلام ظاهر نخواهد شد تا اینکه فتنه ای در شام ایجاد کند، که چون بخواهند از آن رهائی یابند، نتوانند.

۹- فرو ریختن قسمتی از مسجد دمشق راست:

جابر جعفی از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که در بیان علامتی از علامات ظهور فرمود: (وتسقط طائفة من مسجد دمشق الأيمن) قسمتی از مسجد دمشق ایمن فرو میریزد. حدیث را ما چنین یافتیم. شاید صحیح سمت راست یا از جانب راست مسجد دمشق باشد. شیخ طوسی در کتاب غیبت به سند خود از عمار بن یاسر نقل می کند که گفت: سمت غربی مسجد دمشق به کام زمین فرو میرود

و حتی دیوارش نیز در هم فرومی ریزد. و در روایت دیگری آمده است: و یخرب حائط مسجد دمشق: دیوار مسجد دمشق ویران می شود.

۱۰ - ندا از دژهای دمشق:

شیخ طوسی به سند خود از عمار بن یاسر، طی روایتی آورده است: منادی از قلعه دمشق صدا می زند: وای بر مردم روی زمین از شری که نزدیک است امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: (ویجئکم الصوت من ناحیه دمشق بالفتح) صدا از ناحیه دمشق به گوشتان میرسد که فریاد پیروزی را به همراه دارد. و در روایت عیاشی چنین آمده: (وتری منادیاً ینادی بدمشق) ندا کننده ای را می بینی که از دمشق ندا در می دهد. نعمانی به سند خود از امام محمد باقر نقل می کند: (توقعوا الصوت یأتیکم بغتة من قبل دمشق فیه لکم فرج عظیم) در انتظار آن صدا باشید که ناگهانی از دمشق به شما رسد. در آن گشایشی بزرگ برای شما می باشد.

۱۱ - خروج مروانی، عوف سلمی و شعیب بن صالح:

در کتاب غیبت نعمانی از امام رضا علیه السلام روایت شده است: (قبل هذا الأمر السفیانی والیمانی والمروانی وشعیب بن صالح وکیف یقول هذا وهذا) قبل از وقوع این امر (قیام قائم آل محمد علیه السلام، خروج) سفیانی، یمانی، مروانی و شعیب بن صالح خواهد بود، و این و این چه می گویند. و نیز نعمانی به سند خود از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند: (إنَّ لولد العباس وللمروانی لوقعة

بقریسا یشیب فیها الغلام الحزور یرفع الله عنهم النصر ویوحی الی طیر السماء وسباع الأرض: اشبعی من لحوم الجبارین ثم یرج السفیانی) برای فرزندان عباس ومروان واقعه ای در قریسا رخ خواهد داد که در آن پسر بچه های قوی هیکل نیز پیر می شوند. خداوند یاری خود را از ایشان برمیدارد وبه پرنندگان آسمان ودرندگان زمین وحی میکند: خود را از گوشتهای ظالمان سیر سازید. سپس سفیانی خروج می کند. مؤلف گوید: ظاهر برخی از احادیث وارده درباره سفیانی آن است که واقعه قریسا در مورد سپاهیان اوست، اما تعدد جایز است (که دیگرانی را هم شامل شود) والله اعلم.

شیخ طوسی در کتاب غیبت به سند خود از علی بن حسین علیه السلام نقل می کند: (یکون قبل خروج المهدی خروج یقال له: عوف السلمی بأرض الجزیره ویکون مأواه تکریت وقتله بمسجد دمشق ثم یکون خروج شعیب بن صالح من سمرقند ثم یرج السفیانی الملعون من الوادی الیابس) قبل از قیام مهدی علیه السلام مردی در سرزمین جزیره خروج خواهد کرد به نام عوف سلمی. قرارگاه او در تکریت است وقتلش در مسجد دمشق. سپس خروج شعیب بن صالح در سمرقند خواهد بود. بعد از او، خروج سفیانی ملعون از بیابان یابس (خشک) می باشد. ودر این کتاب طی خبری از عمار یاسر نقل شده: سپس مهدی قیام می کند، امیر لشکر او مردی به نام شعیب بن صالح است.

۱۲- خروج حسنی و قتلش:

در علامات نخست از امام صادق علیه السلام روایت نمودیم: (إذا اختلف ولد العباس وخلعت العرب أعتتها ورفع كل ذي صيصية صيصيته وظهر السفیانی وأقبل الیمانی وتحرك الحسنى خرج صاحب هذا الأمر) هنگامی که فرزندان عباس اختلاف کنند و عرب عنان خود را بگسلد و هر صاحب وسیله دفاعی ای از وسیله اش استفاده کند و سفیانی ظاهر شود و یمانی روی آورد و حسنی حرکت کند، آن وقت صاحب این امر خروج خواهد کرد. در روایتی آمده است: (إنَّ المهدی علیه السلام حینما یرید الخروج یطلع علی ذلک بعض موالیه فیأتی الحسنى فیخبره الخبر فیبتدره الحسنى إلى الخروج فیثبت علیه أهل مکة فیقتلونه ویبعثون برأسه إلى الشامی (أی السفیانی) فیظهر عند ذلک صاحب هذا الأمر) چون مهدی علیه السلام عزم بر قیام نماید، یکی از دوستان (یا خادمان) او بر این امر آگاه شود و خبر به حسنی برد. حسنی عاجلانه تصمیم بر خروج می گیرد. اما اهل مکه بر او هجوم برده و او را می کشند و سرش را نزد شامی (یعنی سفیانی) میفرستند. در آن هنگام است که صاحب الامر ظهور مینماید.

۱۳- خروج مصری و ظاهر شدن پرچمهای از مصر به سوی شام:

شیخ مفید به سند خود از امام رضا علیه السلام روایت می کند: (کأنی برایات من مصر مقبلات خضر مصبغات حتی تأتي الشامات فتهدی إلى ابن صاحب الوصیات) گوئی پرچمهای سبز رنگ را

میبینم که از مصر به سوی شامات می آیند و بر فرزند برخوردار از وصیتها (حجه بن الحسن علیه السلام) هدیه می شوند. امیر المؤمنین علیه السلام نیز در بیان علائم ظهور می فرماید: (وقام أمير الأمراء بمصر) و امیر امیران در مصر قیام می کند. شیخ طوسی به اسناد خود از محمد بن مسلم روایت میکند: قبل از سفیانی، مصری ویمانی خروج میکنند.

۱۴- کوبیده شدن پرچمهای قیس در مصر و پرچمهای کنده در

خراسان:

شیخ مفید به سند خود روایت می کند که مردی از امام رضا علیه السلام راجع به فرج پرسید، امام فرمود: (ترید الإِکثار أم أجمل لك). (بحثی) مفصل میخواهی یا به اختصار برایت بگویم؟ گفت: به اختصار بفرمائید. (إذا ركزت رايات قيس بمصر ورايات كنده بخراسان) هرگاه پرچمهای قیس در مصر و پرچمهای کنده در خراسان کوبیده شوند. نعمانی نیز به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: (قبل قيام القائم تحرك حرب قيس) قبل از قیام قائم علیه السلام جنگ قبیله قیس خواهد بود.

۱۵- نزول ترکها در جزیره و رومیان در رمله:

در تعدادی از روایات مستند جابر جعفی از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که امام به وی فرمود: (الزم الأرض ولا تحرك يداً ولا رجلاً حتى تری علامات أذکرها لك إن ادرکتها وما أراک ذلکم ولكن حدث به من بعدی عنی) بر زمین استوار باش

ودست وپائی حرکت مده تا علاماتی را که می گویم - اگر بتوانی - به چشم مشاهده کنی، هر چند که تورا نمی بینم که آنها را ملاحظه نمائی. اما آنها را از قول من برای (شیعیان) بعد از من نقل نما. سپس تعدادی از علامات را بیان میدارد تا آنجا که میفرماید: (ونزول الترك الجزیره ونزول الروم الرمله..) وفرمود آمدن ترکها در جزیره و فرود آمدن رومیان در رمله. ودر روایت دیگر.. وتنزل الروم فلسطين ورومیان در فلسطين فرود می آیند. ودر روایت دیگر: (وستقبل إخوان الترك حتى ينزلوا الجزیره وستقبل إخوان مارقة الروم حتى ينزلوا الرمله) برادران ترک روی آور می شوند تا اینکه به جزیره می رسند و برادران رومیان خروج کننده می آیند در رمله فرود می آیند.

و در روایت دیگر: (ومارقة تمرق من ناحية الترك حتى تنزل الجزیره وستقبل مارقة الروم حتى ينزلوا الرمله) فردی از بلاد ترک نشین خروج میکند تا اینکه به جزیره میرسد. گروهی از رومیان نیز که خروج کرده اند، پیش می آیند تا در رمله فرود می آیند. ظاهراً مقصود از جزیره، جزیره العرب می باشد. ومنظور از رمله نیز شهری است در فلسطین. ودر روایتی چنین آمده: (إذا خالف الترك الروم..) چون ترکها با رومیان به مخالفت پردازند. ویا: ویتخالف الترك والروم: ترک وروم به ستیز با یکدیگر می پردازند. که ظاهراً مقصود همان نزول ترکها در جزیره ورومیان در رمله است. در حدیثی هم آمده: (فإذا استأثرت عليكم الروم والترك وجهزت

الجیوش) هنگامی که رومیان و ترکها بر شما چیره شوند و لشکرها (علیه شما) تجهیز شوند. امیر المؤمنین علیه السلام در روایتی فرموده اند: (وظهرت رایات الترتک متفرقات فی الأقطار والجنبات وکانوا بین هن وهنات) و پرچمهای ترکها آشکار می شود که گوشه و کنار عالم پراکنده باشند، آشکار شد در حالی که میان گریه و ناله ها و گریه ها خواهد بود.

۱۶- محاصره کوفه که شاید توسط سفیانی باشد.

۱۷- پاره شدن مشکها در محله های کوفه یعنی مشکهای آب.

و این امر ظاهرا به غلبه یکی از دو طرف جنگ بر دیگری حاصل می شود.

۱۸- تعطیل شدن مساجد به مدت چهل روز که ظاهرا در کوفه است.

۱۹- کشف هیکل که مقصود از آن واضح نیست.

۲۰- برافراشته شدن پرچمهایی گرد مسجد اعظم کوفه.

۲۱- کشته شدن نفس زکیه در پست کوفه در هفتاد در روایت شیخ مفید که گذشت، آمده بود: در جمع هفتاد نفر از صلحا.

۲۲- کشته شدن فجع اشفع به خاطر بیعت و پیمان با بتها.

مراد از اشفع معلوم نیست. اما بیعت ممکن است.

۲۳- اسارت هفتاد هزار دختر باکره در کوفه.

روایت شده که کوفه چنان گسترش می یابد که به کربلا منتقل می گردد، و بر این امر استبعادی نیست.

۲۴- خروج صد هزار تن از کوفه به سوی سفیانی.

۲۵- پدیداری پرچمهایی از دو ناحیه شرق زمین به رهبری مردی از آن محمد.

۲۶- خروج مردی از نصارای نجران و حرکتش به سوی امام.

۲۷- ندائی از جانب مشرق.

ندائی از جانب مشرق که می گوید: ای اهل هدایت جمع شوید. ندای دیگر از جانب غرب که می گوید: ای اهل باطل گردائید.

۲۸- تغییر رنگ خورشید.

۲۹- برانگیخته شدن اصحاب کهف و..

برانگیخته شدن اصحاب کهف و روی آوردنشان به سوی قائم علیه السلام.

علامات شانزدهم تا بیست ونهم و دیگر علامات که ذکر نشد، منقول از کتاب سرور اهل ایمان می باشد. در این کتاب از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت شده که فرمود: (ولذلك آیات وعلامات: (أولهن) حصار الكوفة بالرصد والخذق، وتخریق الزوايا فی سلك الكوفة، وتعطیل المساجد أربعين ليلة، وكشف الهيكل، وخفق رايات حول المسجد الأكبر تهتز، القاتل والمقتول فی النار، وقتل سریع وموت ذریع، وقتل النفس الزكية، بظهر الكوفة فی سبعين والمذبوح بین الركن والمقام (إشارة إلى النفس الزكية أو إلى الحسنی) وقتل الأشفع صبراً فی بیعة الأصنام، وخروج السفیانی برأیه حمراء، أميرها رجل من بنی كلب، واثنان عشر ألف عنان من خیل السفیانی تتوجه

إلى مكة والمدينة أميرها رجل من بني أمية، يقال له: خزيمه، أطمس العين الشمال، على عينه ظفرة غليظة، يمثل بالرجال، لا ترد له راية، حتى ينزل المدينة في دار يقال لها: دار أبي الحسن الأموي ويبعث خيلاً في طلب رجل من آل محمد إلى مكة أميرها رجل من غطفان و... (إلى أن قال): ويبعث مائة وثلاثين ألفاً إلى الكوفة وينزلون الروحاء والفاروق، فيسير منها ستون ألفاً حتى ينزلوا الكوفة موضع قبر هود عليه السلام بالنخيلة، فيهجمون عليهم يوم الزينة، وأمير الناس جبار عنيد يقال له: الكاهن الساحر، فيخرج من مدينة الزوراء إليهم أمير في خمسة آلاف من الكهنة ويقتل على جسرهما (أى الكوفة) سبعين ألفاً، حتى تحتمي الناس من الفرات ثلاثة أيام من الدماء وتتن الأجساد، ويسبى من الكوفة سبعون ألف بكر لا يكف عنها كف ولا قناع حتى يوضعن في المحامل ويذهب بهن إلى الثوية وهي الغرى. ثم يخرج من الكوفة مائة ألف ما بين مشرك ومنافق حتى يقدموا دمشق لا يصدّهم عنها صاد، وهي إرم ذات العماد. وتقبل رايات من شرقى الأرض غير معلمة، ليست بقطن ولا كتان ولا حرير، مختوم في رأس القنا بخاتم السيد الأكبر يسوقها رجل من آل محمد، تظهر بالمشرق وتوجد ريحها بالمغرب كالمسك في ذلك إذا أقبلت خيل اليماني الأذفر يسير الرعب أمامها شهراً حتى ينزلوا الكوفة طالبين بدماء آبائهم.

فبينما هم على ذلك إذ أقبلت خيل اليماني والخراساني يستبقان كأنهما فرسا رهان، شعث عبر جرد، ويخرج رجل من أهل نجران

يستجيب للإمام، فيكون أول النصارى إجابته، فيهدم بيعته ويدقّ صليبه، فيخرج بالموالى وضعفاء الناس فيسيرون إلى النخيلة بأعلام هدى. فيكون مجمع الناس جميعاً في الأرض كلها بالفاروق. فيقتل يومئذ ما بين المشرق والمغرب ثلاثة آلاف ألف وينادى منادٍ في شهر رمضان من ناحية المشرق عند الفجر: يا أهل الهدى اجتمعوا، وينادى منادٍ من قبل المغرب بعد ما يغيب الشفق: يا أهل الباطل اجتمعوا ومن الغد عند الظهر تتلون الشمس تصفر فتصير سوداء مظلمة. ويوم الثالث يفرق الله بين الحق والباطل. وتخرج دابة الأرض. وتقبل الروم عند ساحل البحر عند كهف الفتية، فيبعث الله الفتية من كهفهم مع كلبهم معهم رجل يقال له: مليخا وآخر حملاها، وهما الشاهدان المسلمان للقائم عليه السلام). برای آن، نشانه ها وعلاماتی می باشد.

(اولین آنها عبارت است از:) محاصره کوفه توسط دیده بان و کندن خندق، پاره شدن مشکها در محله های کوفه، تعطیل شدن مساجد به مدت چهل روز کشف هیكل، برافراشته شدن پرچمهای گرد مسجد اعظم، که قاتل ومقتول در آتشند، کشتاری سریع، مرگهائی ناگهانی، قتل نفس زکیه در پشت کوفه در میان هفتاد (نفر)، سر بریدن فردی بین رکن ومقام (اشاره به نفس زکیه یا حسنی است) کشتن فجیع اشفع در بیعت بابتها، خروج سفیانی با پرچمی سرخ که فرمانده سپاهش مردی از بنی کلب است، عزیمت دوازده هزار نیروی سواره لشکر سفیانی بسوی مکه ومدینه به رهبری فردی از بنی امیه به نام خزیمه که چشم چپش نابیناست وبر چشمش پرده سپیدی کشیده

شده. او مردان را مثله می کند و پیروزمندان به پیش می تازد تا اینکه وارد مدینه می شود. در آنجا خانه ای متعلق به ابو الحسن اموی می رود و گروهی سواره را در جستجوی مردی از آل محمد علیهم السلام به مکه می فرستد. امیر مکه مردی از قبیله غطفان است - تا آنجا که می فرماید: - سفیانی صد وسی هزار تن از سپاهیان خود را به کوفه می فرستد. آنان در روحاء و فاروق فرود می آیند. شصت هزار نفر از آنان حرکت کرده تا اینکه به نخيله، آرامگاه هود می رسند. در آنجا، در روز زینت (وجشن) بر آنان هجوم می برند. امیر مردم، ظالمی است ستمکار که به او کاهن ساحر گفته می شود و از شهر زوراء با پنج هزار تن از کاهنان به مقابله ایشان می آید. بر پل آنجا (یعنی کوفه) هفتاد هزار نفر کشته می شوند به گونه ای که مردم به مدت سه روز از آب فرات، به علت خون و گندیدگی اجساد، دوری می جویند. هفتاد هزار دختر با کره اسیر می شوند و هیچ فردی توان دفاع با دست یا اسلحه از آنان را نمی یابد. تا آنجا که دختران را در محمل می گذارند و به ثویه که همان غری است، می برند. بعد از آن صد هزار تن از کوفیان که یا مشرکند یا منافق، حرکت کرده و بدون هیچ عامل بازدارنده ای به دمشق که بهشتی دارای ستونها است، می رسند. پرچمهایی از دو ناحیه مشرق زمین آشکار می شوند، پرچمهایی بی علامت که از پنبه و کتان و حریر نبوده و نیزه هائی هستند که بر بالای آنها مهر السید الاکبر خورده است.

اینان را مردی از آل محمد رهبری می نماید که در مشرق ظاهر شده و بویش بسان مشک خوشبو از مغرب به مشام می رسد. در مقابلش رعب به مسافت یک ماه راه می پیماید. اینان از شرق حرکت می کنند و برای مطالبه خون پدران خود، خویش را به کوفه می رسانند. در این هنگام ناگاه سپاه یمانی و سفیانی به سان دو اسب مسابقه با شتاب به آنجا وارد می شوند، در حالی که ژولیده و خاک آلود هستند. مردی از اهل نجران خروج کرده و به امام می پیوندند. او اولین فرد از نصار است که ندای امام را لبیک گفته و بیعت خویش را می گسلد و صلایش را می شکنند. او که پرچم هدایت بر دوش دارد، با بردگان و مردمانی ناتوان به سوی نخيله حرکت می کند. به این ترتیب مجمع تمام مردم زمین در فاروق خواهد بود. (جنگی عظیم در می گیرد) و بین شرق و غرب سه میلیون نفر کشته می شوند. ندا کننده ای در ماه رمضان از سمت مشرق در طلوعه فجر نداد می دهد: ای اهل هدایت جمع شوید: ندا کننده ای از مغرب بعد از شفق صدا می زند ای اهل باطل گرد هم آئید. فردا ظهر سیمای خورشید تغییر یافته و از زردی به سیاه ظلمانی می گراید. روز سوم خداوند حق و باطل را از هم جدا می سازد. جنبده زمین پدیدار می شود. رومیان از ساحل دریای جنب غار اصحاب کهف ظاهر می گردند و خداوند جوانان اصحاب کهف را همراه با سگشان از غار بر می انگیزاند. با ایشان مردی است به نام ملیخا و دیگری به نام حملاها که این دو شاهد اسلام آورنده به قائم

علیه السلام می باشند.

۳۰- پدیداری آتشی در کوفه.

نعمانی به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که در مورد این سخن خداوند متعال که: (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ)، فرمود: (تَأْوِيلُهَا فِيمَا يَأْتِي عَذَابٌ يَقَعُ فِي الثَّوِيَةِ يَعْنِي نَارًا حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْكِنَاسَةِ كِنَاسَةُ بَنِي أَسَدٍ حَتَّى تَمُرَّ بِثَقِيفٍ لَا تَدَعُ وَتَرَأَى لَالَ مُحَمَّدٍ إِلَّا أَحْرَقْتَهُ وَذَلِكَ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) تاویل آن در آینده محقق خواهد شد. عذابی، یعنی آتشی، در ثویه واقع شود که به کناسه، یعنی کناسه بنی اسد، رسد و از آنجا در ثقیف گسترش یابد. هیچ ستون خانه ای را برای آل محمد و انمی گذارد مگر اینکه آن را می سوزاند. و این قبل از قیام قائم علیه السلام است. ثویه محلی نزدیک کوفه و کناسه محله ای در کوفه است.

۳۱- پدیداری آتشی در مشرق:

نعمانی به سند خود روایت کرده که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: (إِذَا رَأَيْتُمْ نَارًا مِنَ الْمَشْرِقِ شَبَهَ الْهَرْدِيِّ الْعَظِيمِ تَطْلُعُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَوْ سَبْعَةً فَتَوَقَّعُوا فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ) هنگامی که آتش عظیم از سمت مشرق دیدید که همانند لباس سرخ فام بود، و سه یا هفت روز زبانه می کشید، چشم انتظار فرج آل محمد علیهم السلام باشید. و در همین کتاب در روایتی دیگر از حضرتش آمده است: (إِذَا رَأَيْتُمْ عَلَامَةً فِي السَّمَاءِ نَارًا عَظِيمَةً مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ تَطْلُعُ لِيَالِي فَعَنْدَهَا فَرَجَ النَّاسِ وَهِيَ قَدَامَ الْقَائِمِ بِقَلِيلٍ) هنگامی که علامتی در

آسمان مشاهده نمودید، و آن آتشی است عظیم در جهت مشرق که چند شب فروزان بود، منتظر گشایش امور مردم باشید، و آن اندکی قبل از قائم علیه السلام است.

۳۲- آتش و سرخی در آسمان.

شیخ مفید به سند خود از امام جعفر صادق نقل می کند که فرمود:
(يزجر الناس قبل قيام القائم عن معاصيهم بنار تظهر في السماء و حمرة تجلّل السماء) قبل از قیام قائم علیه السلام، مردم و بواسطه آتشی که در آسمان آشکار می شود و سرخی ای که در پهنه آسمان جلوه گر می گردد از گناه باز داشته می شوند.

۳۳- شکاف دیواره فرات:

شیخ مفید به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: (سنة الفتح ينبثق الفرات حتى يدخل في أزقة الكوفة) سال پیروزی، دیواره فرات شکافته می شود به حدی که آب وارد کوچه های کوفه می شود.

۳۴- کشتاری عظیم بین حیره و کوفه:

شیخ مفید به سند خود از جابر نقل می کند که گفت: از حضرت ابو جعفر علیه السلام پرسیدم: این امر چه هنگام خواهد بود؟ فرمود:
(أني يكون ذلك يا جابر ولما يكثر القتل بين الحيرة والكوفة) چگونه آن واقع شود، ای جابر، و حال آنکه بین حیره و کوفه کشتاری عظیم بوقوع نپیوسته است. نعمانی نیز از امام محمد باقر روایت می کند:
(لا يظهر القائم... (إلى أن قال): ويكون قتل بين الكوفة والحيرة،

قتلاهم علی سواء) قائم علیه السلام ظاهر نمی شود (تا آنجا که فرمود:) تا اینکه کشتاری بین کوفه و حیره اتفاق افتد که کشتگانشان مساوی باشند. علامه مجلسی در بحار الانوار در توضیح خبر می گوید: علی سواء، یعنی: در وسط راه اما مولف اظهار می دارد که ظاهراً مقصود از آن، تساوی کشتگان طرفین نبرد می باشد.

۳۵- کشته شدن مردی از غلامان، بین حیره و کوفه:

نعمانی به سند خود از امام محمد باقر نقل می کند که فرمود: (ثمَّ یخرج رجل من موالی أهل الكوفة فی ضعفاء فیقتله أمير جيش السفیانی بین الحیره و الكوفة) سپس مردی از غلامان اهل کوفه با یارانی ناتوان (بی ساز و برگ) خروج می کند. اما فرمانده سپاه سفیانی او را بین حیره و کوفه بقتل می رساند.

۳۶- ویرانی دیوار مسجد کوفه:

نعمانی به اسناد خود گوید که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: (إذا هدم حائط مسجد الكوفة من مؤخره ممّا یلی دار ابن مسعود فعند ذلك زال ملك بنی فلان. أما إن هادمه لا یبینه) چون دیوار مسجد کوفه از انتهای آن تا خانه ابن مسعود ویران شود، در آن هنگام خلافت بنی فلان زوال می یابد. هان آگاه باشید که ویران کننده آن، آن را بنیاد نمی نهد.

شیخ مفید به اسناد خود گوید که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: (إذا هدم حائط مسجد الكوفة ممّا یلی دار عبد الله بن مسعود فعند ذلك زال ملك القوم وعند زواله خروج القائم علیه السلام)

چون دیوار مسجد کوفه در قسمت خانه عبد الله بن مسعود ویران شود، در آن هنگام حکومت قوم به فرجام می رسد و قائم علیه السلام ظهور می نماید. قوم و بنی فلان، اشاره به بنی عباس می باشد. در علامت اول گذشت که زوال حکومتشان از علامات ظهور است. پیرامون این سخن امام که در آن هنگام ظهور قائم است، نیز توضیح ما گذشت.

۳۷- فرو رفتن زمینی در بغداد و...

فرو رفتن زمینی در بغداد، و فرو رفتن زمین و کشتاری در بصره، و ویرانی و نابودی و ترس در عراق. شیخ مفید به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که از جمله علائم ظهور فرمود: (... و خسف ببغداد، و خسف ببلد البصره، و دماء تسفک بها و خراب دورها و فناء یقع فی أهلها و شمول أهل العراق خوف لا یكون لهم معه قرار) ... خسفی در بغداد و خسف و خون ریزی ای در شهر بصره، و ویرانی خانه های آن و نابودی مردم آنجا، و گسترش ترس و بیم در میان اهل عراق که قرار و آرامشی برایشان باقی نمی ماند.

۳۸- ویرانی بصره:

این، از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت گشته که در علامات سابق گذشت.

۳۹- ویرانی ری:

نعمانی از کعب الاحبار نقل می کند: و ویرانی زوراء که ری می

باشد، و فرو رفتن مزوره که بغداد می باشد، به کام زمین.

۴۰- پدیداری پرچمهای سیاه از خراسان:

شیخ طوسی در کتاب غیبت به اسناد خود از امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده است: (تنزل رايات السود التي تخرج من خراسان إلى الكوفة، فإذا ظهر المهدي عليه السلام بعث إليه بالبيعة) پرچمهای سیاه که از خراسان فرا رسیده اند، به کوفه وارد می شوند. چون مهدی علیه السلام ظهور نمود، برای بستن پیمان یاری نزد او می شتابند. نعمانی نیز به سند خود از امام محمد باقر علیه السلام این حدیث را نقل کرده است که حضرت امیر فرمود: (انتظروا الفرج من ثلاث (وعدّ منها): الرايات السود من خراسان) با مشاهده سه علامت، چشم به راه فرج باشید.. پرچمهای سیاه از خراسان. همچنین نعمانی مسندا از معروف بن خربوذ نقل میکند که گفت: ما هیچ گاه نزد امام محمد باقر علیه السلام نمی رفتیم مگر آنکه می فرمود: خراسان، خراسان، سجستان. گوئی ما را به این بشارت می داد.

۴۱- خروج قومی از مشرق:

در کتاب غیبت نعمانی مسندا از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده: (كأنّي بقوم قد خرجوا بالمشرق يطلبون الحقّ فلا يعطونه ثمّ يطلبونه فلا يعطونه فإذا رأوا ذلك وضعوا سيوفهم على عواتقهم فيعطون ما سألوا فلا يقبلونه حتّى يقوموا ولا يدفعونها إلّا إلى صاحبكم قتلاهم شهداء أما إني لو أدركت ذلك لاستبقيت نفسي لصاحب هذا

الأمر) گوئی قومی را می بینم که در مشرق قیام کرده و خواهان حق می باشند، اما به ایشان داده نمی شود.

مجددا برای گرفتن حق بپا می خیزند، لیکن باز از ایشان دریغ می شود. چون چنین می بینند، شمشیرهایشان را بر دوش گذاشته و برای قیام آماده می گردند. آنچه خواسته اند به ایشان داده می شود، اما آن را نمی پذیرند، تا اینکه قیام می کنند و آن را به کسی نمی سپارند مگر به صاحب شما. کشته های آنها شهید می باشند. آگاه باشید که اگر من در آن هنگام بسر برم، جانم را برای صاحب الامر علیه السلام نگاه می داشتم.

۴۲- پدیداری دوازده پرچم همانند:

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: (لترفعن اثنتا عشرة رايةً مشبهةً ولا یدری ای من ای) همانا دوازده پرچم همانند (یعنی هنگام خروج قائم علیه السلام) بر پا می شوند که از یک دیگر تشخیص داده نمی شوند. راوی گریست و گفت: پس ما چه کنیم؟ امام به شعاع آفتاب که به داخل اتاق تابیده بود، نگاه نمود و فرمود: (والله لأمرنا أبین من هذه الشمس) به خدا قسم که امر ما از این آفتاب واضح تر است.

۴۳- قیام قیامگری از اهل بیت در گیلان:

نعمانی به اسناد خود از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایتی نقل می کند که حضرتش در ضمن آن فرموده است: (... وقام قائم منا بجیلان وأجابه الأبر والدیلم) .. و قیامگری از ما لوی قیام افرازد

وطوائف ابر و دیلم او را یاری نمایند.

۴۴- وقوع واقعه ای بین مسجد الحرام و مسجد النبی و...

وقوع واقعه ای بین مسجد الحرام و مسجد النبی و کشته شدن پانزده تن از سران عرب. شیخ مفید به اسناد خود از امام رضا علیه السلام روایت می کند: (إِنَّ مِنْ عِلَامَاتِ الْفَرَجِ حَدَثًا يَكُونُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ وَيَقْتُلُ فُلَانٌ مِنْ وَلَدِ فُلَانٍ خَمْسَةَ عَشَرَ كَبْشًا مِنَ الْعَرَبِ) از علامات فرج، واقعه ای است که بین دو مسجد اتفاق می افتد و فلانی از فرزندان فلان، پانزده تن از سران عرب را به قتل می رساند. مراد از دو مسجد، مسجد الحرام در مکه و مسجد النبی در مدینه می باشد. چنانچه امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند: (إِنَّ قَدَامَ هَذَا الْأَمْرِ عِلَامَاتٌ: حَدَثٌ يَكُونُ بَيْنَ الْحَرَمَيْنِ) در مقدمه این امر علاماتی رخ می دهد، واقعه ای که بین دو حرم اتفاق می افتد. پرسیده شد که واقعه چیست؟ فرمود: (عَصْبَةُ تَكُونُ وَيَقْتُلُ فُلَانٌ مِنْ آلِ فُلَانٍ خَمْسَةَ عَشَرَ رَجُلًا) گروهی که متشکل خواهند بود و فلانی از فرزندان فلانی پانزده، تن را می کشد. که مقصود از فلان و فلان مرد، از فرزندان عباس است. زیرا در آن زمان به حسب تقیه، از بنی عباس تعبیر به بنی فلان می شده است. و این در بسیاری از روایات مشاهده می شود.

۴۵- اختلاف شدید در دین:

شیخ طوسی در کتاب غیبت به سند خود از امام حسن بن علی علیهما السلام روایت می کند: (لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ الَّذِي تَنْظُرُونَ

حَتَّى يَبْرَأَ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَيَتَفَلَّحُ بَعْضُكُمْ فِي وَجْهِ بَعْضٍ، حَتَّى يَشْهَدَ بَعْضُكُمْ بِالْكَفْرِ عَلَى بَعْضٍ) این امر که چشم براه آن هستید، تحقق نخواهد شد مگر بعد از آنکه برخی از شما، از برخی دیگر براءت جوئید، و گروهی از شما گروه دیگر را لعن نماید و دسته ای از شما بر چهره دسته دیگر آب دهان اندازد. و حتی کار به آنجا رسد که جمعی از شما علیه جمع دیگر شهادت به کفر دهند. راوی گوید که عرض کردم: پس در آن زمان خیر نیست؟ فرمود: (الخير كَلَّةٌ فِي ذَلِكَ عِنْدَ ذَلِكَ يَقُومُ قَائِمًا فَيُرْفَعُ ذَلِكَ كَلَّةً) تمامی خیر در آن زمان است. قائم ما بر پا می خیزد و همه آنها رامی زداید. علی بن ابراهیم در تفسیر خود از امام محمد باقر علیه السلام نقل نمود که در تفسیر آیه شریفه: (أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا)، بعد از ذکر دجال وصیحه آسمانی و خسوف فرمود: (هو الاختلاف في الدين و طعن بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ) آن اختلاف در دین است و طعن برخی از شما بر بعضی دیگر.

۴۶- فساد و تباهی:

در اکمال الدین بطور مسند از محمد بن مسلم روایت شده به امام محمد باقر علیه السلام عرضه داشت: ای رسول خدا، چه هنگام قائم شما قیام می کند؟ فرمود: (إِذَا تَشَبَّهَ الرِّجَالُ بِالنِّسَاءِ وَالنِّسَاءُ بِالرِّجَالِ، وَاکْتَفَى الرِّجَالُ بِالرِّجَالِ وَالنِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ، وَرَكِبَ ذَوَاتُ الْفُرُوجِ السُّرُوحَ، وَقَبِلَتِ الشَّهَادَاتُ الزُّورَ، وَرَدَّتْ شَهَادَاتُ الْعَدْلِ، وَاسْتَخَفَّ النَّاسُ بِالْأَشْرَارِ، وَارْتَكَبَ الزُّنَا وَأَكَلَ الرِّبَا، وَاتَّقَى الْأَشْرَارَ مَخَافَةً

ألسنتهم... (إلى أن قال): وجاءت صيحة من السماء بأن الحقّ فيه وفي شيعته فعند ذلك خروج قائمنا) آن هنگام که مردان به زنان وزنان به مردان شبیه شوند، و مردان به مردان اکتفا کنند و زنان به زنان، و زنان بر زین ها سوار گردند و شهادتهای دروغ پذیرفته شود و شهادتهای درست رد شود، و مردم برای خون دیگران ارزش قائل نباشند، و زنا و ربا رواج یابد، و مردم از اشرار از ترس زبانشان کناره جویند. (تا آنجا که فرمود:) صیحه آسمانی بگوش رسد که حق با او و شیعانش است.

در آن هنگام قائم ما ظهور می نماید. در همین کتاب از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده است: (إنّ علامة خروج الدجال إذا أمت الناس الصلاة، وأضاعوا الأمانة، واستحلّوا الكذب، وأكلوا الربا، وأخذوا الرشا، وشيدوا البنيان، وباعوا الدين بالدنيا، واستعملوا السفهاء، وشاوروا النساء، وقطعوا الأرحام، واتّبعوا الأهواء، واستخفّوا بالدماء، وكان الحلم ضعفاً، والظلم فخراً، وكانت الأمراء فجراً، والوزراء ظلماً، والعرفاء خونة، والقراء فسقة، وظهرت شهادات الزور، واستعلن الفجور وقول البهتان والإثم والطغيان وحليت المصاحف، وزخرفت السماجد، وطولت المنار، وأكرم الأشرار، وازدحمت الصفوف، واختلفت الأهواء، ونقضت العقود، واقترب الموعود، وشارك النساء أزواجهن في التجارة حرصاً على الدنيا، وعلت أصوات الفساق واستمع منهم، وكان زعيم القوم أرذلهم، واتّقى الفاجر مخافة شرّه، وصدق الكاذب، واؤتمن الخائن واتّخذت القيان والمعازف،

ولعن آخر هذه الأمة أولها، وركب ذوات الفروج السروج، وتشبهن النساء بالرجال، والرجال بالنساء وشهد الشاهد من غير أن يستشهد، وشهد الآخر قضاء الذمام بغير حق وتفقه لغير الدين وآثروا عمل الدنيا على الآخرة ولبسوا جلود الضأن على قلوب الذئاب وقلوبهم أنتن من الجيف وأمر من الصبر فعند ذلك الوحا الوحا، العجل العجل. خير المساكن يومئذ بيت المقدس، ليأتين على الناس زمان يتمنى أحدهم أنه من سكانه) علامات خروج دجال از این قرار است: به هنگامی که مردم نماز را بمیرانند، وامانت را ضایع می نمایند، و دروغ را حلال شمردند، و از ربا خوردند و رشوه گرفتند، و خانه ها را محکم ساختند، و دین را به دنیا فروختند، و سفیهان را بکار گرفتند، و با زنها به مشورت پرداختند، و قطع رحم کردند، و پیرو هوای نفس گشتند، خون دیگران را ناچیز شمردند، و بردباری مایه ناتوانی شد و ظلم و ستم را مایه مباحات دانستند، و امیران بر خلق فاجر، و وزراء ظالم، و عرفا خائن و قراء فاسق شدند، و شهادت دروغ آشکار گشت، و فسق و فجور و بهتان و گناه و سرکشی و عصیان علنی شد، و قرآنها را آراستند، و مساجد را تزئین نمودند، و مناره ها را بلند ساختند، و پلیدان را گرامی داشتند، و صفوف فشرده شد، و هر کس عزم و هوایی داشت، و عهدها و عقدها شکسته شد، و امر موعود نزدیک گشت، و زنان به لحاظ حرص بر دنیا شریک شوهران خود در کسب و کار شدند، و صدای فساق بلند گشت و نغمه آنان بگوش رسید، و زمامدار مردم پست ترین آنها باشد، و از فاجر از ترس شرارت او

بترسند، و دروغگو را تصدیق و خائن را امین نمایند، و آلات ترانه و آهنگ را رواج دهند، و آخرین این امت اولین آن را لعنت کند. وزنها بر زین ها سوار شوند، و مردان به زنان و زنان به مردان شباهت یابند، و شاهد بدون علم و آگاهی شهادت دهد، و شاهد دیگری برای رعایت عهد و پیمانی شهادت دروغ دهد، و احکام دین را برای غیر دین خدا آموزند، و عمل دنیا را بر آخرت برگزینند و بر دلهای گرگ صفت خود لباس میش بپوشانند. و قلبهای ایشان بد بو تر از مردار و تلخ تر از صبر باشد، در این هنگام بشتابید، بشتابید، تعجیل کنید، تعجیل کنید، بدانید که بهترین مسکن ها در آن روز بیت المقدس است.

زمانی بر مردم فرا می رسد که آرزو می کنند از ساکنان آن باشند. شیخ کلینی در روضه کافی به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند: (ألا تعلم أن من انتظر أمرنا و صبر على ما يرى من الأذى والخوف هو غداً في زمرة من رأيت الحق قد مات و ذهب أهله، و رأيت الجور قد شمل البلاد، و رأيت القرآن قد خلق و أحدث فيه ما ليس فيه، و وجه على الأهواء، و رأيت الدين قد انكفأ كما ينكفي الإناء، و رأيت أهل الباطل قد استعلوا على أهل الحق، و الشرّ ظاهراً لا ينهي عنه، و يعذر أصحابه، و رأيت الفسق قد ظهر، و اكتفى الرجال بالرجال و النساء بالنساء، و رأيت المؤمن صامتاً لا يقبل قوله، و رأيت الفاسق يكذب ولا يرد عليه كذبه و فريته، و رأيت الصغير يستحقّر الكبير، و رأيت الأرحام قد تقطعت، و رأيت من يمتدح بالفسق

يضحك منه ولا يرد عليه قوله، ورأيت الغلام يعطى ما تعطى المرأة، ورأيت النساء يتزوجن النساء، ورأيت الثناء قد كثر، ورأيت الرجل ينفق المال في غير طاعة الله فلا ينهي ولا يؤخذ على يديه، ورأيت الناظر يتعوذ بالله مما يرى المؤمن فيه من الاجتهاد، ورأيت الجار يؤذى جاره وليس له مانع ورأيت الكافر فرحاً لما يرى في المؤمن، مرحاً لما يرى في الأرض من الفساد، ورأيت الخمر تشرب علانيةً ويجتمع عليها من لا يخاف الله عزَّ وجلَّ، ورأيت الأمر بالمعروف ذليلاً ورأيت الفاسق فيما لا يحب الله قوياً محموداً، ورأيت أصحاب الآيات (الآثار خ ل) يحقرون ويحتقرون من يحبهم ورأيت سبيل الخير منقطعاً وسبيل الشرّ مسلوفاً ورأيت بيت الله قد عطل ويؤمر بتركه ورأيت الرجل يقول ما لا يفعله ورأيت الرجال يتسمنون للرجال والنساء للنساء ورأيت الرجل معيشته من دبره ومعيشة المرأة من فرجها ورأيت النساء يتخذن المجالس كما يتخذها الرجال، ورأيت التأنيث في ولد العباس قد ظهر، وأظهروا الخضاب وامتشطوا كما تمتشط المرأة لزوجها، واعطوا الرجال الأموال على فروجهم وتنوفس في الرجل وتغاير عليه الرجال وكان صاحب المال أعزَّ من المؤمن، والربا ظاهراً لا يعير به، والزنا يمتدح به النساء ورأيت المرأة تصافع زوجها على نكاح الرجال ورأيت أكثر الناس وخير بيت من يساعد النساء على فسقهن، ورأيت المؤمن محزوناً محتقراً ذليلاً، ورأيت البدع والزنا قد ظهر، ورأيت الناس يعتدون بشاهد الزور ورأيت الحرام يحلل والحلال يحرم، ورأيت الدين بالرأى وعطل الكتاب وأحكامه، ورأيت

الليل لا يستخفى به من الجراً على الله ورأيت المؤمن لا يستطيع أن ينكر إلا بقلبه، ورأيت العظيم من المال ينفق في سخط الله عز وجل، ورأيت الولاء يقربون أهل الكفر ويباعدون أهل الخير ورأيت الولاء يرتشون في الحكم، ورأيت الولاية قبالة لمن زاد ورأيت المرأة تقهر زوجها وتعمل ما لا يشتهي وتنفق على زوجها ورأيت القمار قد ظهر ورأيت الشراب يباع ظاهراً ليس عليه مانع ورأيت النساء يبذلن أنفسهن لأهل الكفر الملهي قد ظهرت يمرّ بها لا يمنعها أحد أحداً ولا يجترئ أحد على منعها ورأيت الشريف يستدله الذي يخاف سلطانه ورأيت أقرب الناس من الولاء من يمدح بشتما أهل البيت، ورأيت من يحبنا يزور ولا تقبل شهادته ورأيت الزور من القول يتنافس فيه ورأيت القرآن قد ثقل على الناس استماعه وخفّ على الناس استماع الباطل ورأيت الجار يكرم الجار خوفاً من لسانه ورأيت الحدود قد عطّلت وعمل فيها بالأهواء ورأيت المساجد قد زخرفت ورأيت أصدق الناس عند الناس المفترى الكذب ورأيت الشرّ قد ظهر والسعي بالنميمة ورأيت البغي قد فشا ورأيت الغيبة تستملح ويبشر بها الناس بعضهم بعضاً ورأيت طلب الحجّ والجهاد لغير الله ورأيت السلطان يذلّ للكافر المؤمن ورأيت الخراب قد اديل من العمران ورأيت الرجل معيشتة من بخس المكيال والميزان ورأيت سفك الدماء يستخفّ بها ورأيت الرجل يطلب الرئاسة لعرض الدنيا ويشهر نفسه بخبث اللسان ليتقى وتسند إليه الأمور... ورأيت الصلاة قد استخفّ بها ورأيت الرجل عنده المال الكثير لم يزكّه منذ ملكه ورأيت الهرج قد كثر

ورأيت الرجل يمسي نشوان ويصبح سكران لا يهتم بما الناس فيه
ورأيت البهائم تنكح ورأيت البهائم تفرس بعضها بعضاً ورأيت الرجل
يخرج إلى مصلاه ويرجع وليس عليه شيء من ثيابه ورأيت قلوب
الناس قد قست وجمدت أعينهم وثقل الذكر عليهم ورأيت السحت
قد ظهر يتنافس فيه ورأيت المصلّي إنّما يصلّي ليراه الناس ورأيت
الفقيه يتفقّه لغير الدين يطلب الدنيا والرئاسة، ورأيت الناس مع غلب،
ورأيت طالب الحلال يذمّ ويعير وطالب الحرام يمدح ويعظم،
ورأيت الحرّمين يعمل فيهما بما لا يحبّ الله لا يمنعه مانع ولا يحول
بينهم وبين العمل القبيح أحد، ورأيت المعارف ظاهرة في الحرّمين،
ورأيت الرجل يتكلّم بشيء من الحقّ ويأمر بالمعروف وينهى عن
المنكر فيقوم إليه من ينصحه في نفسه فيقول: هذا عنك موضوع،
والناس ينظر بعضهم إلى بعض ويقتدون بأهل الشرّ، ورأيت مسلك
الخير وطريقه خالياً لا يسلكه أحد ورأيت الميت يمرُّ به فلا يفرع له
أحد، ورأيت كلّ عام يحدث فيه من البدعة والشرّ أكثر ممّا كان،
ورأيت الخلق والمجالس لا يتابعون إلّا الأغنياء، ورأيت المحتاج
يعطى على الضحك به ويرحم لغير وجه الله، ورأيت الآيات في
السماء لا يفرع لها أحد، ورأيت الناس يتسافدون كما تتسافد البهائم، لا
ينكر أحد منكراً تخوّفاً من الناس، ورأيت الرجل ينفق الكثير في غير
طاعة الله، ويمنع اليسير في طاعة الله، ورأيت العقوق قد ظهر
واستخفّ بالوالدين وكانا من أسوأ الناس حالاً عند الولد ويفرح بأن
يفترى عليهما، ورأيت النساء قد غلبن على الملك وغلبن على كلّ أمر

لا يؤتى إلا ما لهنّ فيه هوى، ورأيت ابن الرجل يفترى على أبيه
ويعلو على والديه ويفرح بموتهما، ورأيت الرجل إذا مرّ به يوم ولم
يكسب فيه الذنب العظيم من فجور أو بخس مكيال أو ميزان أو غشيان
حرام أو شرب مسكر يرى كئيباً حزيناً، يحسب أنّ ذلك اليوم عليه
وضيعة من عمره ورأيت السلطان يحتكر الطعام، ورأيت أموال ذوى
القربى تقسم فى الزور ويتقامر بها ويشرب بها الخمر، ورأيت الخمر
يتداوى بها ويوصف للمريض ويستشفى بها، ورأيت الناس قد استوا
فى ترك الأمر بالمعروف والنهى عن المنكر وترك التدين به، ورأيت
رياح المنافقين وأهل النفاق دائمة ورياح أهل الحق لا تحرك،
ورأيت الأذان بالأجر والصلاة بالأجر، ورأيت المساجد محتشية ممّن لا
يخاف الله، مجتمعون فيها للغيبة وأكل لحوم أهل الحق ويتواصفون
فيها شراب المسكر، ورأيت السكران يصلّى بالناس فهو لا يعقل ولا
يشان بالسكر، وإذا سكر أكرم واتفق وخيف وترك لا يعاقب ويعذر
بسكره، ورأيت من أكل أموال اليتامى يحدث بصلاحه، ورأيت القضاء
يقضون بخلاف ما أمر الله، ورأيت الولاء يأتمنون الخونة للطمع،
ورأيت الميراث قد وضعت الولاء لأهل الفسوق والجرأة على الله
يأخذون منهم ويخلونهم وما يشتهون، ورأيت المنابر يومرّ عليها
بالتقوى ولا يعمل القائل بما يأمر، ورأيت الصلاة قد استخفّ بأوقاتها،
ورأيت الصدقة بالشفعة لا يراد بها وجه الله وتعطى لطلب الناس،
ورأيت الناس همهم بطونهم وفروجهم، لا يبالون بما أكلوا وبما
نكحوا، ورأيت الدنيا مقبلة عليهم، وأعلام الحقّ، قد درست، فكن على

حذر و اطلب من الله عزَّ وجلَّ النجاء... الحدیث. آیا نمی دانی که هر کس انتظار امر ما ببرد و بر ایذاء و ترس (از دشمن) صبر پیشه سازد، او فردا در زمره ما خواهد بود.

آن هنگام که دیدی حق مرد و از اهلش نشانی نبود، و دیدی ستم در شهرها گسترش یافت، و قرآن مندرس شد و چیزهایی به آن وارد کردند که در آن نیست و آن را مطابق هواهای نفسانی خویش توجیه کردند، و دیدی که دین و ارونه شد همانگونه که ظرف واژگون می گردد، و دیدی که اهل باطل بر اهل حق استیلاء پیدا کردند، و دیدی که شر آشکار بوده و کسی از آن باز نمی دارد و یارانش معذورند، و دیدی که فسق و فجور ظاهر گشت و دیدی که مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا می کنند، و دیدی که مومن ساکت است و سخنش را نمی پذیرند، و دیدی که فاسق دروغ گوید و افترا بندد و دروغ و تهمت او رد نشود، و دیدی که کوچکترها، بزرگترها را اهانت نمایند، و دیدی که قطع رحم کنند، و دیدی که هر کس را به کار بد بستایند خندان گردد و سخن گوینده را رد نکند، و دیدی که از پسر بچه ها همانگونه استفاده شود که از زن استفاده می شود، و دیدی که زنان با زنان ازدواج کنند، و دیدی که مدح و ثنا بسیار شود، و دیدی که مال را در غیر طاعت خداوند صرف کنند، که از آن نهی ای نشود و کسی دشتشان را نگیرد، و دیدی که مردم از سعی و تلاش مومن به خدا پناه می برند، و دیدی که همسایه از آزار همسایه در امان نیست و کسی هم مانع آزار نمی شود،

ودیدی که کافر از آنچه در مومن می بیند بسیار شاد و فرحناک می گردد و از شیوع فساد در زمین در پوست نمی گنجد، و دیدی که فاجران علنا در ملا عام شراب می نوشند و کسانی که از خدای عزّ وجلّ نمی ترسند برای میخوارگی گرد هم جمع می آیند، و دیدی که امر کننده به معروف ذلیل است، و دیدی که فاسق در اموری که خداوند دوست نداری قوی می باشد و از ستایش دیگران نیز برخوردار است، و دیدی که مردان صاحب آیات (یا آثار) و دوستداران شان مورد تحقیر می باشند، دیدی که راه خیر بسته شده و راه شر پیموده می شود، و دیدی که خانه خدا تعطیل گشته و امر به ترک آن نمایند، و دیدی که مرد چیزی را گوید که عمل نمی کند، و دیدی که مردان خود را برای مردان و زنان خود را برای زنان فربه می کنند، و دیدی که معیشت مرد از پشتش و معیشت زن از شرمگاهش می باشد، و دیدی که زنان همانند مردان برای خود مجالس تشکیل دهند، و دیدی که در میان فرزندان عباس کارهای زنانگی پدیدار شود، و خضاب را آشکار سازند و همانند زنان که برای شوهر خود آرایش می کنند، خود را بیار آیند، و به مردها برای کامجویی از آنان پول دهند، و دیدی که چند مرد برای استفاده از مردی با یک دیگر رقابت کنند و بر سر این کار غیرت ورزی نمایند، توانگر عزیزتر از مومن باشد، ربا رواج یابد و کسی بر آن خرده نگیرد، زنان را به زناکاری بستایند، و دیدی که زن شوهرش را برای وصلت با مردان آماده سازد، و دیدی که اکثر مردم و بهترین خانواده

ها کسانی باشند که زنان را در فسق و فجور مساعده دهند، و دیدی که مومن محزون و حقیر و ذلیل، و بدعت وزنا آشکار باشد، و دیدی که مردم از طریق شهادت شاهدان دروغگو به ستم بر یک دیگر پردازند، و دیدی حرام حلال و حلال حرام گردد، و دیدی که دین را مطابق آراء و نظرات خود تغییر دهند و کتاب خدا و احکام آن معوق ماند، و دیدی که شبها از جرات بر خداوند (ارتکاب اعمال حرام)، پروائی نداشته باشند، و دیدی که مومن نتواند از این منکرات جلوگیری نماید و تنها با قلبش از آنها بیزاری جوید، و دیدی که اموال بسیاری در راه غضب خداوند عزّ و جلّ صرف نمایند، و دیدی که فرمانروایان به کفار تقرب جویند و از خیر خواهان کناره گیرند و به رشوه خواری عادت کنند، شرط رسیدن به فرمانروائی زیاد نمودن باشد، و دیدی که زن شوهرش را مقهور خود گرداند و هر چه خواهد انجام دهد و خرجی شوهرش را بدهد و دیدی که قمار آشکار شود، و دیدی که خرید شراب علنا و بدون هیچ مانعی انجام گیرد، و دیدی که زنان خود را در اختیار کفار قرار دهند، و دیدی که اعمال لهو پدیدار و معمول گشت و نه تنها مردم هم دیگر را از لهویات باز ندارند بلکه کسی جرات منع آن را هم نیابد، و دیدی که آنان که از سلطه و غلبه فرد شریف در هر اسند تقاضای ذلت و خواری او را می نمایند (یا او را خوار و ذلیل سازند)، و دیدی که نزدیکترین مردم به فرمانروایان کسانی هستند که به دشنام گوئی به ما خاندان، (اهل البیت) ستایش شوند، و دیدی که هر که ما را

دوست بدارد دروغگویش دانند و شهادتش را نپذیرند، و دیدی که همت مردم متوجه گفتن سخنان باطل می شود، و دیدی که استماع قرآن بر گوشها سنگین و استماع باطل آسان می گردد، و دیدی که همسایه همسایه را از بیم زبانش ارج می نهد، و دیدی که حدود معوق می ماند و در (حدود) مطابق امیال خود عمل می کنند، و دیدی که مساجد تزئین یابد، و دیدی که راستگو ترین مردم کسی بشمار می رود که از افترا و دروغ پروائی نداشته باشد، و دیدی که شر آشکار شود، و دیدی که سخن چینی و سرکشی رواج یابد، و دیدی که غیبت را نمک کلام شمارند و مردم همدیگر را به آن بشارت دهند، و دیدی که حج و جهاد برای غیر خدا انجام شود، و دیدی که سلطان فرد مومن را برای کافر خوار سازد، و دیدی که ویرانی رایج تر از آبادی باشد، و دیدی که زندگی کاسب ها از طریق کم فروشی بگذرد، و دیدی که خون ریزی کاری سهل باشد، و دیدی که مرد ریاست را برای عرض دنیا خواهد و با بد زبانی خود از زبانزد همگان سازد تا از او بترسند و امور را به وی وا گذارند، و دیدی که نماز را اهمیت ندهند، و دیدی که مردم زکات اموال بسیار خود را از آن هنگام که در تملک گرفته اند، نپردازند، و دیدی که مرده را از قبرش بدر آورند و او را بیازارند و کفنش را بفروشند، و دیدی که پریشانی گسترش یابد، و دیدی که مرد شب را بسر می برد در حالی که مست است و چون صبح می کند باز مستی بر او غالب است و اهمیتی به امور مردم نمی دهد، و دیدی که با حیوانات

در آمیزند، و دیدی که چهار پایان برخی بعضی دیگر را (برای ذبح) به زمین زدند، و دیدی که مرد به نمازگاه خود می رود و چون باز می گردد عاری از لباس می باشد، و دیدی که قلبهای مردم به قساوت گراید و چشمانشان خشک شود و ذکر خدا بر آنان سنگین شده، و دیدی که حرام خواری رواج یابد و برای نیل به آن بر یک دیگر پیشی می گیرند و دیدی که نماز گزار نماز را از روی ریا کاری می خواند، و دیدی که فقیه برای غیر دین فقه فرا می گیرد و آن را آلت دستیابی به دنیا و ریاست قرار می دهد، و دیدی که مردم با افراد غالب (توانگران و قدرتمندان) باشند، و دیدی که طالب حلال را بد گوئی نمایند و طالب حرام را بستایند و بزرگش شمارند، و دیدی که در دو حرم (مسجد الحرام و مسجد النبی) اعمالی انجام می دهند که مرضی خداوند نیست و کسی مانع از کارهای زشتشان نمی شود، و دیدی که آلات موسیقی در دو حرم بنوازند، و دیدی که چون فردی سخن از حق گوید و امر به معروف و نهی از منکر نماید فردی به نصیحت او برخاسته و گوید: این سخنان به تو مربوط نیست، و مردم همدیگر را نگاه کنند و به اهل شر اقتدا جویند، و دیدی که راه و طریق خیر خالی از رهرو بوده و کسی آن را نمی پیماید، و دیدی که چون جنازه ای رد شود، کسی بر او بی تابی نمی کند، و دیدی که هر سال بیش از سال قبل شر رواج یابد و بدعت در دین حاصل شود، و دیدی که مردم و گروه ها تنها پیر و ثروتمندان هستند، و دیدی که چون به نیازمند عطائی کنند به وی

بخندند و برای غیر خدا به او ترحم نمایند، و دیدی که نشانه های آسمانی پدید آید ولی کسی از آن هراسی نکند، و دیدی که مردم برهم بجهند چنانچه حیوانات برهم می جهند و هیچکس از ترس کار زشتی را انکار نکند، و دیدی که مرد در غیر اطاعت خدا زیاد خرج کند ولی در مورد اطاعت از کم هم، دریغ ورزد، و دیدی که نا سپاسی پدر و مادر آشکار گشته و پدر و مادر را سبک شمارند و حال آنکه در پیش فرزند از همه بدتر باشند و فرزند خوشحال است که به آنها دروغ بندد، و دیدی که زنها بر حکومت غالب گشته و هر کاری را قبضه کنند و کاری پیش نرود جز آنکه طبق دلخواه آنان باشد، و دیدی که پسر به پدر افترا زند و به پدر و مادر خود نفرین کند و از مرگشان خوشحال شود، و دیدی که اگر روزی بر مردی بگذرد که در آن گناهی بزرگ نکرده باشد، مانند هرزگی یا کم فروشی یا انجام کار حرام (غشهای حرام) یا میخوارگی، آن روز گرفته و غمناک است و خیال کند که روزش به هدر رفته و عمرش در آن روز تلف شده، و دیدی که سلطان خوراک را احتکار کند، و دیدی که حق خویشاوندان پیامبر (خمس) به ناحق تقسیم شود و با آن قمار بازی و میخوارگی کنند، و دیدی که با شراب مداوا کنند و برای بیمار نسخه کنند و بدان بهبودی جویند، و دیدی که مردم در مورد ترک امر به معروف و نهی از منکر و بی عقیدگی بدان یکسان شوند، و دیدی که منافقان و اهل نفاق سر و صدائی دارند و اهل حق بی صدا و خاموشند، و دیدی که برای اذان گفتن و نماز پول گیرند، و دیدی

که مسجد ها پر از کسانی است که ترس از خدا ندارند و برای غیبت و خوردن گوشت مردان حق به مسجد آیند و در مساجد از شراب مست کننده توصیف کنند، و دیدی که شخص مست که از خرد تهی گشته بر مردم پیش نمازی کند و به مستی او ایراد نگیرند، و چون مست گردد گرامیش دارند و از او ملاحظه کنند و بدون باز خواست او را رها کنند و به مستیش معذور دارند، و دیدی که هر کس مال یتیمان را بخورد شایستگی او را بستایند و دیدی که داوران به خلاف دستور خدا داوری کنند، و دیدی که زمامداران از روی طمع خیانتکار را امین خود سازند، و دیدی که میراث (یتیمان) را فرمانروایان بدست مردمان بدکار و بی باک نسبت به خدا داده اند تا از آنها حق و حسابی بگیرند و جلوی آنها را رها کنند تا هر چه می خواهند انجام دهند، و دیدی که بر فراز منبرها مردم را به پرهیز کاری سفارش کنند ولی خود گوینده به دستورش عمل نکند، و دیدی که وقت نماز را سبک شمارند، و دیدی که صدقه را به وساطت دیگران به اهلش دهند و به خاطر رضای خدا ندهند بلکه از روی درخواست مردم و اصرار آنها پردازند، و دیدی که تمام غم و اندوه مردم در باره شکم و عورتشان است و باکی ندارند که چه بخورند و با که نکاح کنند، و دیدی که دنیا به آنها روی آورده، و دیدی که نشانه های حق مندرس و کهنه گشته، در چنین وقتی خود را بر حذر دار و از خدای عزّ و جلّ نجات بخواه (و بدان که مردم مورد خشم خدای عزّ و جلّ قرار گرفته اند و خداوند بخاطر

کاری است که به آنها مهلت داده، مراقب باش و کوشش کن تا خدای عزّوجلّ تو را بر خلاف آنچه مردم در آنند مشاهده کند تا اگر عذاب بر آنها نازل گردد و تو در میان آنها باشی بسوی رحمت حق شتافته باشی و اگر جدا شوی آنان گرفتار گردند و تو از روش آنان و بی باکی آنها نسبت به خدای عزّوجلّ بیرون باشی، و بدان که براستی خداوند پاداش نیکو کاران را ضایع نکند و همانا رحمت خدا به نیکو کاران نزدیک است.

۴۷- سختی روزگار و...

سختی روزگار، بی وفائی دوستان، ستمکاری سلطان و خروج زندیقی از قزوین شیخ طوسی در کتاب غیبت به سند خود از محمد بن حنفیه نقل می کند که به وی گفتند: این امر به درازا کشید، چه وقت هنگام آن فرا می رسد؟ سرش را تکان داد و گفت: چگونه آن فرا رسد و حال آنکه زمانه شدت نیافته و برادران بی وفائی نکرده و سلطان ستمکاری ننموده و زندیق قزوین خروج ننموده که پرده اهالی آنجا را بدرد، آنان را مطیع و دست به سینه خود سازد، حصار آنجا را تغییر داده و سرسبزی آنجا را دگرگون نماید. هر که از او بگریزد، به او دست می یابد، و هر که از او کناره گیرد، فقیر شود، و هر که طاعتش را گردن نهد، کافر گردد، تا آنجا که مردم یا برای دین خود می گریند یا برای دنیای خویش. و در همین کتاب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده: (یخرج بقزوین رجل اسمه اسم نبی یسرع الناس إلی طاعته المشرک والمؤمن یملاً الجبال

خوفاً) مردی در قزوین خروج می کند که نامش نام پیامبری است و مردم از مشرک و مومن فرمانش را گردن می نهند. کوهها را ترس (از) او پسر می کند.

۴۸- سالیان نیرنگ:

نعمانی به سند خود از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: (إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ الْقَائِمِ سِنِينَ خَدَّاعَةٍ يَكْذِبُ فِيهَا الصَّادِقُ وَيَصْدُقُ فِيهَا الْكَاذِبُ وَيَقْرَبُ فِيهَا الْمَاحِلُ) در برابر قائم علیه السلام سالیانی نیرنگ آمیز است که راستگو در آن تکذیب می شود و دروغگو تصدیق می گردد و سخن چین مقرب می شود. و در حدیثی آمده: (وَيَنْطِقُ فِيهَا الرُّوَيْبِضَةُ) و در آن رویبضه به نطق پردازد. ابن اثیر در النهایه گوید که در حدیث اشراط الساعه (وقایع قبل از قیامت) آمده است: (وَأَنَّ يَنْطِقُ الرُّوَيْبِضَةُ فِي أَمْرِ الْعَامَّةِ) و رویبضه در امور مردم سخن گوید. گفته شد که ای رسول خدا رویبضه چیست؟ فرمود: (الرَّجُلُ التَّافَهُ): مرد معیوب است. رویبضه تصغیر رابضه، به معنی عاجز است، یعنی فردی که عاجز از امور بزرگ می باشد و از عهده آنها بر نیاید. و تافه برای مبالغه است. و تافه، فرد پست و بخیل را معنی می دهد. امام جعفر صادق علیه السلام نیز ماحل را مکار توصیف نموده و آن در قول خدای تعالی می باشد که فرموده: (وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ)، فرمود: مقصود مکر خداوند است.

۴۹- گرسنگی و...

گرسنگی، ترس و بیم قحطسالی، طاعون، یورش، زلزله، وقوع فتن،

کاستی مال و جان و ثمرات. نعمانی به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: (لا بدَّ أن يكون قدام القائم سنه تجوع فيها الناس ويصيبهم خوف شديد من القتل ونقص من الأموال والأنفس والثمرات، فإنَّ ذلك في كتاب الله لبيّن) (ثمَّ تلا): (وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ). بناچار قبل از قائم علیه السلام سالی خواهد بود که مردم در آن گرسنگی کشند و از کشتار و کاستی مال و جان و میوه ها، ترس شدیدی بر آنان حاکم شود. این مطالب در کتاب خدا آشکار است. (سپس تلاوت فرمود:) وهر آینه شما را می آزمائیم به ترس و گرسنگی و کاهش مال و جان و میوه ها، و بشارت ده شکیبایان را. او همچنین از جابر جعفی نقل می کند که از امام باقر علیه السلام از آیه فوق پرسید، امام فرمود: (ذلك خاصّ وعامّ، فأما الخاصّ من الجوع بالكوفة يخصّ الله به أعداء آل محمد فيهلكهم، وأما العامّ فبالشام يصيبهم خوف وجوع ما أصابهم مثله قطّ، وأما الجوع فقبل قيام القائم وأما الخوف فبعد قيامه) این خاص و عام است، اما خاص آن، گرسنگی در کوفه می باشد که خداوند آن را مختص دشمنان آل محمد می سازد. واما عام آن، در شام می باشد که ترس و گرسنگی بر شامیان حاکم می گردد، چنان ترس و گرسنگی ای که همانند آن را ندیده باشند. گرسنگی قبل از قیام قائم علیه السلام پدید می آید و ترس بعد از قیام وی. شیخ مفید از محمد بن مسلم نقل کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: (إنَّ

قدام القائم بلوی من الله) قبل از قائم علیه السلام بلا و آزمایشی از جانب خداوند خواهد بود. راوی گوید: پرسیدم: فدایت شوم آن چیست؟ امام این آیه را تلاوت فرمود: (وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ ...) سپس فرمود: (الخوف من ملوك بني فلان، والجوع من غلاء الأسعار، ونقص الأموال من كساد التجارات وقلة الفضل فيها، ونقص الأنفس بالموت الذريع، ونقص الثمرات بقلة ربح الزرع، وقلة بركة الثمار) ترس از پادشاهان بنی فلان، گرسنگی از گرانی اجناس، کاهش اموال از بی رونقی کسب و تجارات و کمی فزونی (برکت) در آنها، کاهش جانها از مرگ ناگهانی، کاهش میوه ها از کمی باروری محصولات و زراعت و کمی برکت میوه ها. سپس فرمود: (وبشر الصابرين عند ذلك بتعجيل خروج القائم) و شکيبان را در اين هنگام بشارت ده به تعجيل ظهور قائم عليه السلام.

شيخ مفيد به سند خود از امام صادق عليه السلام روايت می کند: (إنَّ قدام القائم لسنة غيдаقه يفسد فيها الثمار والتمر في النخل فلا تشكوا في ذلك) پیش از قائم علیه السلام هر آینه سالی پر باران می باشد که در میوه ها و خرماها در بالای نخلها خراب می شوند. پس در این مورد لب به شکوه نگشائید. و از امیر المؤمنین علیه السلام روايت می کند: (بين يدي القائم عليه السلام موت أحمر وموت أبيض وجراد في حينه وجراد في غير حينه كألوان الدم فأما الموت الأحمر فالسيف وأما الموت الأبيض فالطاعون) پیش از قائم علیه السلام مرگ سرخ و مرگ سپید و (یورش) ملخ در فصل و (یورش)

ملخ غیر فصل آن پدیدار خواهد شد که چون رنگهای خون می باشند. مرگ سرخ شمشیر است و مرگ سپید طاعون. و در روایت دیگر آمده است: (حَتَّى يَذْهَبَ مِنْ كُلِّ سَبْعَةِ خُمْسَةٍ) تا اینکه از هر هفت نفر، پنج نفر از میان می روند. و حدیث دیگر بیان می دارد: (حَتَّى يَذْهَبَ ثُلُثَا النَّاسِ) تا اینکه دو سوم مردم هلاک می شوند. امکان دارد که بین این روایات را به این ترتیب جمع نمود که همه اینها بتدریج واقع می رود. امام صادق علیه السلام فرموده اند: (لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى يَذْهَبَ تِسْعَةُ أَعْشَارِ النَّاسِ) این امر محقق نخواهد شد مگر اینکه نه دهم مردم از میان می روند. و امام محمد باقر علیه السلام فرموده اند: (لَا يَقُومُ الْقَائِمُ إِلَّا عَلَى خَوْفٍ شَدِيدٍ وَفِتْنَةٍ وَبَلَاءٍ وَطَاعُونَ قَبْلَ ذَلِكَ، وَسَيْفٌ قَاطِعٌ بَيْنَ الْعَرَبِ وَاخْتِلَافٍ شَدِيدٍ فِي النَّاسِ وَتَشْتَّتْ فِي دِينِهِمْ وَتَغْيِيرٌ مِنْ حَالِهِمْ حَتَّى يَتَمَنَّى الْمُتَمَنَّى الْمَوْتَ صَبَاحاً وَمَسَاءً مِنْ عَظْمٍ مَا يَرَى مِنْ كَلْبِ النَّاسِ وَأَكَلَ بَعْضُهُمْ فَخْرُوجَهُ إِذَا خَرَجَ يَكُونُ عِنْدَ الْيَأْسِ وَالْقَنُوطِ مِنْ أَنْ يَرَوْا فَرَجاً) قائم علیه السلام به پا نمی خیزد مگر بر ترس شدید و فتنه و بلا و طاعون قبل از آن، و شمشیر برنده در میان عرب، و اختلافی شدید در بین مردم، و تشتت آنان در دینشان و تغییر احوالشان، تا اینکه برخی بواسطه سختی هائی که می بینند و سگ صفتی مردم را مشاهده می کنند و (می نگرند که) چگونه مردم همدیگر را می بلعند، در صبح و شام تمنای مرگ می نمایند. پس ظهور او به هنگام یاس و نومیادی از فرج و گشایش می باشد.

۵۰- فقر و نیازمندی و...

فقر و نیازمندی شدید و ناشناختن مردم همدیگر را. علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: (إذا اشتدت الحاجة والفاقة وأنكر الناس بعضهم بعضاً فعند ذلك توقّعوا هذا الأمر صباحاً ومساءً) چون نیازمندی و فقر فزونی یافت و برخی از مردم بعضی دیگر را شناختند، در آن هنگام در روز و شب منتظر این امر باشید. عرضه داشتند: نیازمندی و فقر را می دانیم، اما اینکه فرمودید مردم همدیگر را نمی شناسند، مقصود چیست؟ امام علیه السلام فرمود: (يأتي الرجل أخاه في حاجة فيلقاه بغير الوجه الذي كان يلقاه به ويكلمه بغير الكلام الذي كان يكلمه به) مرد به علت نیازی نزد برادرش می آید، اما با صورت دیگر که (قبلاً) با او برخورد می کرده برخورد می کند و با بیان دیگری که با او سخن می گفته، سخن می گوید.

۵۱- ممتاز گشتن اهل حق و آزمون آنها:

شیخ مفید به سند خود از امام رضا علیه السلام روایت می کند که فرمود: (لا يكون ما تمدون إليه أعناقكم حتى تميزوا وتمحصوا فلا يبقى منكم إلا القليل) آنچه گردن به سوی آن کشیده اید، واقع نخواهد شد تا اینکه از یکدیگر ممتاز شوید و امتحان گردید، و از شما جز اندکی باقی نماند. سپس تلاوت فرمود: (الْم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ) اله، آیا مردم گمان نمودند که وانهاده شوند که گویند ایمان آوردیم و ایشان مورد آزمایش قرار

نگیرند. ظاهر این است که مقصود، ارتداد مردم بسیاری از دین می باشد به طوری که از اهل ایمان جز اندکی باقی نمی ماند و آنان به اخلاص رسیدگان از مومنانند.

۵۲- مختار گشتن دوستان خدا و پاکسازی زمین از منافقان:

شیخ مفید در مجالس به سند خود از حدیث بن یمان نقل می کند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: (یَمِيزُ اللهُ اَوْلِيَاءَهُ وَاَصْفِيَاءَهُ حَتَّى يَطَهَّرَ الْاَرْضَ مِنَ الْمُنَافِقِيْنَ وَالضَّالِّينَ وَاَبْنَاءِ الضَّالِّينَ وَحَتَّى تَلْتَقِيَ بِالرَّجُلِ يَوْمئِذٍ خَمْسُونَ امْرَأَةً، هَذِهِ تَقُولُ: يَا عَبْدَ اللهِ اشْتَرِنِي، وَهَذِهِ تَقُولُ: يَا عَبْدَ اللهِ اَوْنِي) خداوند دوستان و برگزیدگان خود را از سایر خلق جدا می سازد، تا اینکه زمین را از منافقان و ضالالت پیشگان و فرزندان گمراهان پاک می سازد، تا اینکه در آن هنگام مرد با پنجاه زن برخورد می کند که این می گوید: ای بنده خدا مرا بخر، و آن دیگری اظهار می دارد: ای بنده خدا مرا پناه ده.

۵۳- گسترش فتنه ها و مسخ:

شیخ مفید به اسناد خود از امام موسی کاظم علیه السلام روایت می کند که درباره آیه شریفه: (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ)، فرمود: (الْفِتْنُ فِي الْاَفَاقِ وَالْمَسْخُ فِي اَعْدَاءِ الْحَقِّ). (آیات) در آفاق فتنه هاست و در (نفسها) مسخ در دشمنان حق است. نعمانی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که در مورد این آیه: (... عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا)، فرمود:

(أى خزى أخزى من أن يكون الرجل فى بيته وسط عياله إذ شقَّ أهله الجيوب عليه وصرخوا، فيقول الناس: ما هذا؟ فيقال: مسخ فلان الساعة) چه عذاب دردناكى بدتر از اين كه مرد در خانه خود بين خانواده اش باشد كه ناگاه آنان گريبان خویش بدرند و شيون بلند سازند. مردم گویند: چه شده؟ پاسخ شنوند: هم الساعه فلانى مسخ شد. عرضه شد: قبل از قیام قائم علیه السلام یا بعد از آن؟ فرمود: (بل قبله) بلکه قبل از آن.

۵۴- گسستن عرب زمام خود را:

در فراهی قبل گذشت كه امام صادق علیه السلام در پاسخ این سوال كه: فرج شیعیان شما چه هنگام خواهد بود، علائمی را بر شمرد كه از جمله آنها این بود: (وخلعت العرب أعتها) و عرب زمام خود را بگسلد. كه این كنایه از خروج آنان از طاعت سلاطین می باشد كه هر چه خواهند انجام می دهند.

۵۵- بیعت كودك و امارت طلبی هر صاحب قدرتی:

در حدیث یاد شده، امام صادق علیه السلام در بیان علائم ظهور فرمودند: (ورفع كل ذی صیصیه صیصيته) و هر صاحب سلاحی، سلاح خود را بلند سازد. صیصیه وسائل دفاع (حیوان) مانند شاخ و غیر است و بیان آن در اینجا كنایه از این است كه هر صاحب قدرتی - هر چند قدرتی اندك داشته باشد - در صدد امارت و حكومت بر می آید، این احتمال نیز می رود كه بلند ساختن بناء مقصود باشد. در روایت دیگر آمده است: (إذا ظهرت بیعة الصبی قام كل ذی

صیصیه بصیصیته) چون بیعت کودک آشکار شود، هر صاحب سلاحی، سلاح خود را بلند می سازد.

۵۶ - حکمروائی حاکمان بسیار:

نعمانی به اسناد خود روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: (ما یكون هذا الأمر حتى لا یبقی صنف من الناس إلاّ وقد وّثوا علی الناس حتى لا یقول قائل: إنا لو وّثنا لعدلنا، ثمّ یقوم القائم بالحقّ والعدل) این امر پدیدار نخواهد شد تا اینکه هیچ گروهی از مردم باقی نمانند که بر مردم حکومت نکرده باشند، تا اینکه گوینده ای نگوید: اگر ما به حکومت رسیده بودیم، عدل را بر پا می کردیم. سپس قائم علیه السلام قیام نموده و حق و عدل را بر پا می دارد.

۵۷- ندای آسمانی به اسم قائم علیه السلام:

روایات کثیری دال بر این مطلب وارد شده و از آن تعبیر به ندا وصیحه و صدای ترسناک نموده اند. منصور دوانیقی گوید که: ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام بیان داشت: (لا بدّ من منادٍ ینادی من السماء باسم رجل من ولد أبي طالب من ولد فاطمة علیها السلام) چاره ای نیست جز آنکه ندا کننده ای از آسمان نام مردی از آل ابی طالب از فرزندان فاطمه علیها السلام ندا دهد. منصور می افزاید: چون آن ندا به گوش رسد، ما اولین کسانی هستیم که آن را اجابت می کنیم، زیرا او مردی از عمو زادگان ماست. اگر من این را از غیر ابو جعفر می شنیدم - حتی اگر همگی اهل زمین برایم می گفتند - نمی پذیرفتم، اما راوی آن محمد بن علی است. از اخبار

بدست می آید که این ندا چهار مرتبه به گوش می رسد. نوبت اول در ماه رجب: نعمانی و شیخ طوسی در کتب غیبت خود به اساتید مربوطه از حمیری و غیره نقل می کنند که امام رضا علیه السلام طی حدیثی فرمود: (لا بدّ من فتنه صماء صيلم يسقط فيها كلّ بطانة ووليجه وذلك عند فقدان الشيعة الثالث من ولدي يبكي عليه أهل السماء وأهل الأرض كأنّي بهم أسر ما يكونون وقد نودوا نداء يسمعه من بعد كما يسمعه من قرب يكون رحمةً للمؤمنين وعذاباً على الكافرين، ينادون في رجب ثلاثة أصوات من السماء، صوتاً منها: ألا لعنة الله على الظالمين، والصوت الثاني: أذفت الأذفة يا معشر المؤمنين، والصوت الثالث يرون بدنأً بارزاً نحو عين الشمس: هذا أمير المؤمنين قد كرف في هلاك الظالمين) لاجرم فتنه ای با آفات شدید واقع خواهد شد که در آن تمامی دوستان و صاحبان اسرار انسان از او روی بر می گردانند. و آن به هنگامی خواهد بود که شیعه، سومین فرد از فرزندان مرا از دست دهد.

اهل آسمان وزمین بر او می گریند. گوئی آنان (شیعیان) را می بینم که در شادترین حالات خود هستند وندائی خطاب به ایشان می شود که همانگونه فرد دور آن را می شنود همچنان فرد نزدیک آنرا (خواهد) شنید. آن مایه رحمت است برای مومنان و عذاب برای کافران. در رجب سه آوا از آسمان خطاب به ایشان به گوش می رسد. آوایی گوید: هان لعنت خدا بر ظالمان. آوای دوم: ای گروه مومنان (آن) شتابنده نزدیک شد. آوای سوم: تناوری بارز سوی

جوشگاه خورشید می بینند که: این امیرالمؤمنین است که برای هلاکت ظالمان رجعت نموده است. در روایت حمیری آمده: (والصوت بدن یری فی قرن الشمس يقول: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ فُلَانًا فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا فَعِنْدَ ذَلِكَ يَأْتِي النَّاسَ الْفَرَجَ وَتَوَدُّ النَّاسَ لَوْ كَانُوا أَحْيَاءَ وَيُشْفَى اللَّهُ صَدُورَ قَوْمِ الْمُؤْمِنِينَ) وصدای (فرد) تناوری در تابش نخستین شعاع خورشید دیده می شود که:، می گوید: خداوند فلانی را برانگیخته است، شنوای (فرمان) او باشید و طاعتش را گردن نهید. در آن هنگام مردم را فرج و گشایش فرا می رسد و مردم آرزو می کنند کاش زنده باشند.

خداوند سینه های اهل ایمان را شفا می بخشد. نوبت دوم: کما اینکه در علامت ششم گفتیم، این ندا بعد از بیعت اصحاب با امام بین رکن و مقام می باشد. در شب بیست و سوم ماه رمضان در شب جمعه جبرئیل از آسمان ندا می زند و نام قائم و پدرش را می گوید و بیان می دارد که فلان بن فلان امام می باشد. در روایتی گفته شده که ندا چنین است: (أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَمِيرَكُمْ فُلَانٌ وَذَلِكَ هُوَ الْمَهْدِيُّ) ای مردم، امیر شما فلان شخص است که او مهدی می باشد. و در روایت دیگر بیان می دارد که ندا کننده، نام او و پدر و مادرش را صدا می زند، به لحنی که تمامی اقوام شرق و غرب زمین به زبانهای خود آن را می شنوند. (نام او نام پیامبری است). تا اینکه دختران در چادرهای خود آن را می شنوند و پدران و برادران خود را تحریض می کنند که (به سوی مهدی) بشتابند.

آن، چنان ندای دهشت زائی است که هر خوابیده ای را بیدار می سازد و هر ایستاده ای می نشیند و هر نشسته ای برمیخیزد. و نیز روایت شده: (الفرعة فی شهر رمضان آیه تخرج الفتاة من خدرها وتوقظ النائم وتفرع اليقظان) ترس و وحشت در ماه رمضان می باشد. و آن چنان نشانه ای است که دختران را از چادرهای خود خارج می کند، خواب رفته را بیدار می سازد و بیدار را به بیم و وحشت می افکند. و در روایت دیگر چنین آمده: (صیحة فی شهر رمضان تفرع اليقظان وتوقظ النائم وتخرج الفتاة من خدرها) صیحه ای در ماه رمضان که فرد بیدار را می ترساند، به خواب رفته را بیدار می کند و دختران را از چادرهای خود خارج می نماید.

امام باقر علیه السلام فرمود: (الصیحة لا تكون إلا فی شهر رمضان وهي صیحة جبرئیل) صیحه جز در ماه رمضان واقع نمی شود، و آن صیحه جبرئیل است. و روایت شده است: (ینادی إن الامر لفلان بن فلان ففیم القتال (أو فیم القتل أو فیم القتال والقتال) صاحبکم فلان) ندا می کند که امر از آن فلان بن فلان است، پس در رکاب که می جنگید (یا بخاطر که می کشید، یا در راه که می کشید و پیکار می کنید)؟ صاحبتان فلانی است. البته بعید نیست که این ندا، ندائی باشد که از آن یاد خواهیم کرد. علی بن ابراهیم در تفسیر خود به اسناد مذکور از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند که در تفسیر آیه شریفه: (وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا) فرمود: (من الصوت وذلك الصوت من السماء) از صدا و آن صدا از آسمان است.

نوبت سوم: ندا به اسم قائم علیه السلام است که ای فلان بن فلان
برخیز. که ظاهر این است که غیر از دو ندای سابق می باشد.
نوبت چهارم: ندای جبرئیل و ندای ابلیس است. روایت شده که
جبرئیل در ابتدای روز از آسمان ندا برمی دارد: هان، حق با علی
و شیعیان اوست. سپس شیطان از زمین در آخر روز ندا می زند: هان،
حق با فلانی (مردی از بنی امیه) و پیروان اوست. و در روایت چنین
آمده است: (أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي السَّفِيَانِي وَشِيعَتِهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ
الْمَبْطُلُونَ كَمَا نَادَى إِبْلِيسُ بِرَسُولِ اللَّهِ لَيْلَةَ الْعَقْبَةِ) هان که حق با
سفیانی و پیروان اوست. در آن هنگام است که رهروان باطل به
تردید می افتند. کما اینکه شیطان به رسول خدا صلی الله علیه وآله
در شب عقبه ندازد. و نیز گفته شده که آن، دو صیحه می باشد،
صیحه ای در اول شب و صیحه ای در آخر شب دوم.
امکان دارد بین این دو ندا را چنان جمع نمود که ندائی در شب
وندائی در روز به گوش می رسد. امام محمد باقر علیه السلام می
فرماید: (لَا بَدَّ مِنْ هَذَيْنِ الصَّوْتَيْنِ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ صَوْتِ جِبْرِئِيلَ
مِنَ السَّمَاءِ وَصَوْتِ إِبْلِيسَ مِنَ الْأَرْضِ فَاتَّبِعُوا الْأَوَّلَ وَإِيَّاكُمْ وَالْآخِرَ أَنْ
تَفْتَنُوا بِهِ) چاره از این دو ندا قبل از خروج قائم علیه السلام نیست:
ندای جبرئیل از آسمان و ندای شیطان از زمین. پس در پی ندای
اول بر آئید و بر حذر باشید از (ندای) آخری، که مبادا بدان در فتنه
افتید. در روایتی بعد از ذکر علامات آمده است: (فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكُمْ
هَذَا فَلَا يَشْكَلُ عَلَيْكُمْ الصَّوْتُ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ وَأَمْرِهِ) اگر به این

اشکال افتید، پس در آن ندای آسمانی که نام و امر او را اعلام می دارد، به اشکال نمی افتید. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: (أشهد أنّي قد سمعت أبي عليه السلام يقول: والله إن ذلك (يعني النداء باسم القائم) في كتاب الله عز وجل لبين حيث يقول: (إن نَسَأَ نُزِّلَ عَلَيْهِمِ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ) فلا يبقى يومئذٍ في الأرض أحدٌ إلا خضع وذلّت رقبتة لها... (إلى أن قال): فإذا كان من الغد سعد إبليس في الهواء ثم ينادي) گواه باش که من از پدرم شنیدم که فرمود: بخدا قسم آن (یعنی ندا به اسم قائم علیه السلام) هر آینه در کتاب خدای عزّ وجلّ آشکار است، آنجا که می فرماید: اگر بخواهیم بر آنان آیتی از آسمان فرو می فرستیم که در برابر آن سر خضوع گیرند پس در آن روز کسی باقی نمی ماند مگر آنکه خاضع شود و خضوع بر زمین اندازد.

(تا آنجا که فرمود:) فردای آن روز شیطان به آسمان رفته و ندا در می دهد.. و در روایتی: (إذا سمعوا الصوت أصبحوا وكأنّما على رؤوسهم الطير) چون آن ندا را بشنوند، صبح می کنند در حالی که گوئی بر سرشان پرنده نشسته است. زراره از امام صادق علیه السلام می پرسد: این ندا (برای عده ای) خاص است یا عام؟ امام فرمود: (عامّ يسمعه كلّ قوم بلسانهم) عام است، به حدی که هر قومی آن را به زبان خود می شنود. زراره گوید: گفتم: (لا يدعهم إبليس حتى ينادي فيشكك الناس) شیطان آنان را وا نمی نهد تا اینکه ندائی سر می دهد و مردم را به تردید می اندازد. همچنین او در نوبت دیگر

از حضرت صادق علیه السلام پرسید: چه کسی است که ندای حق را از باطل باز شناسد؟ حضرت فرمود: (يعرفه الذین یروون حدیثنا ویقولون: إِنَّه یكون قبل أن یكون ویعلمون أَنهم هم المحققون الصادقون) آن (ندای صادق) را کسانی می شناسند که احادیث ما را نقل می کنند و پیش از آنکه آن (ندا) واقع شود، می گویند که آن اتفاق می افتد، و آنان که می دانند که ایشان بر حق می باشند و جزء صادقان هستند. هشام بن سالم نیز جعفر بن محمد علیهما السلام عرضه می دارد: این دو ندا چگونه از هم تشخیص داده می شود؟ امام می فرماید: (يعرفها من كان سمع بها قبل أن تكون) هر که قبل از تحقق آن، آن را شنیده باشد، آن را می شناسد.

۵۸ - کشته شدن نفس زکیه:

امام باقر علیه السلام فرمود: (إِنَّ المهدی حینما یخرج یبعث رجلاً من أصحابه إلى أهل مکة یدعوهم إلى نصرته فیذبحونه بین الرکن والمقام وهی النفس الزکیة) چون مهدی علیه السلام خروج نماید، مردی از اصحاب خود را نزد اهل مکه می فرستد و آنان را به یاری خویش فرا می خواند. اما مکیان او را (دستگیر کرده و) بین رکن و مقام خونس را می ریزند. او همان نفس زکیه است. شیخ صدوق در کمال الدین به سند خود از محمد بن مسلم روایت می کند که به امام باقر علیه السلام عرضه داشت: قائم شما چه هنگام ظاهر خواهد شد؟ امام علاماتی را ذکر نمود تا آنجا که فرمود: (وقتل غلام من آل محمد بین الرکن والمقام اسمه محمد بن الحسن النفس

الزکیه) و کشته شدن جوانی از آل محمد بین رکن و مقام که نامش محمد بن حسن است (و ملقب به) نفس زکیه می باشد. و در روایت مسند دیگری در همین کتاب از ابراهیم حریری نقل شده که:
(النفس الزکیه غلام من آل محمد اسمه محمد بن الحسن یقتل بلا جرم ولا ذنب فإذا قتلوه لم یبق لهم فی السماء عاذر ولا فی الأرض ناصر.

فعد ذلك یبعث الله قائم آل محمد فی عصبه لهم أدقّ فی أعین الناس من الکحل. فإذا أخرجوا بکی الناس لهم لا یرون إلاّ أنّهم یختطفون. یفتح الله لهم مشارق الأرض ومغاربها. ألا وهم المؤمنون حقاً، ألا إنّ خیر الجهاد فی آخر الزمان) نفس زکیه جوانی است از آل محمد موسوم به محمد بن حسن که بدون جرم و گناهی او را می کشند. پس از کشتن او، دیگر در آسمان عذر خواهی و در زمین یآوری برای ایشان باقی نمی ماند. در آن هنگام خداوند قائم آل محمد را برمی انگیزاند. یاوران او جوانانی هستند که در چشم مردم بسیار خفیف و حقیرند، به حدی که پس از خروج ایشان بر آنان می گریند و می گویند که مغلوب و مقهور می شوند. امام خداوند شرقها و غربهای عالم را برای آنان فتح می کند. هان که آنان مومنان راستین هستند. هان که بهترین جهاد در آخر الزمان است. شیخ طوسی در کتاب غیبت به سند خود از عمار یاسر روایتی پیرامون علائم ظهور نقل می کند که در آن آمده است: در آن هنگام نفس زکیه کشته می شود و برادرش در مکه در تنگنا است.

شیخ مفید به اسناد خود از امام محمد باقر علیه السلام روایت می نماید: (لیس بین قیام القائم علیه السلام وقتل النفس الزکیة أكثر من خمس عشرة لیلة) بین قیام قائم علیه السلام وقتل نفس زکیه بیش از پانزده شب فاصله نمی باشد. درغیبت نعمانی بطور مسند از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که طی حدیثی فرمود: (ألا أخبرکم بأخیر ملک بنی فلان) آیا شما را به آخر حکومت بنی فلان خبر دهم؟ گفتیم: آری، ای امیر المؤمنین. فرمود: (قتل نفس حرام فی یوم حرام فی بلد حرام عن قوم من قریش. والذي فلق الحبة وبرأ النسمة ما لهم ملک بعده غیر خمس عشرة لیلة) کشتن نفس محترم در روز حرام، در شهر حرام توسط قومی از قریش. قسم به آنکه دانه را شکافت و بشر را پدید آورد، برای ایشان بعد از آن جز پانزده شب حکومتی باقی نخواهد ماند. عرض کردیم: آیا قبل یا بعد از آن چیزی هست؟ فرمود: صیحه فی شهر رمضان: صیحه ای در ماه رمضان.

۵۹- کسوف خورشید و ماه بطور خلاف عادت:

شیخ مفید به سند خود از امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: (آیتان تکونان قبل القائم علیه السلام کسوف الشمس فی النصف من شهر رمضان و خسوف القمر فی آخره) دو نشانه قبل از قائم علیه السلام پدیدار خواهد شد: کسوف خورشید در نیمه ماه رمضان و خسوف ماه در آخر آن. گفته شد: کسوف در نیمه ماه و خسوف در آخر آن؟ فرمود: (أنا أعلم بما قلت، إنهما آیتان لم تکونا

منذ هبط آدم عليه السلام) من به آنچه گفتم آگاهترم. آن دو، نشانه ای است که از هنگام هبوط آدم علیه السلام رخ نداده است. در روایتی بیان شده که خسوف ماه در پنج روز به پایان آن مانده رخ می دهد. و در روایت دیگر گفته شده که کسوف ماه در پنج روز مانده به آخر ماه و خورشید در پانزدهم می باشد و آن در ماه رمضان است. و همچنین در حدیث دیگر چنین آمده: (كسوف الشمس في شهر رمضان في ثلاث عشرة وأربع عشرة منه) کسوف خورشید در سیزدهم و چهاردهم ماه رمضان واقع خواهد شد. و در روایت دیگر: تنكسف الشمس لخمس مضي من شهر رمضان قبل قيام القائم: کسوف خورشید در پنج (روز) گذشته از ماه رمضان پیش از قیام قائم علیه السلام واقع خواهد شد.

۶۰- سکون خورشید و..

سکون خورشید و خارج شدن سینه و صورتی جوشگاه خورشید شیخ مفید به سند خود از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که در باره آیه شریفه: (إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ)، فرمود: (سيفعل الله ذلك بهم) این را خداوند در باره آنان اجرا می دارد. راوی گوید: پرسیدم که آنان کیستند؟ فرمود: (بنو أمية و شيعتهم) بنی امیه و پیروانشان. عرض کردم: نشانه چیست؟ فرمود: (ر كود الشمس ما بين زوال الشمس إلى وقت العصر، و خروج صدر رجل و وجهه في عين الشمس يعرف بحسبه و نسبه، و ذلك في زمان السفیانی، و عندها يكون بواره و بوار قومه) ثبوت خورشید از

هنگام زوال خورشید (ظهر) تا هنگام عصر، و پدیداری سینه و صورت مردی در جوشگاه خورشید که به حسب و نسب شناخته می شود. و آن در زمان سفیانی است و در آن هنگام هلاک او و قومش فرامی رسد. شیخ طوسی نیز به سند خود از علی بن عبد الله بن عباس نقل نمود که مهدی علیه السلام ظاهر نمی شود مگر اینکه با خورشید آیه و نشانه ای آشکار گردد. در علامت پنجاه و هفتم گذشت که: تناوری آشکار را نزدیک جوشگاه خورشید می بیند و یا: تناوری در اولین شعاع تابش نور خورشید دیده می شود.

۶۱- صورتی در ماه و...

صورتی در ماه و کف دستی در آسمان نعمانی به سند خود نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: (العام الذی فیہ الصیحة قبله الآیه فی رجب) سالی که در آن صیحه واقع می شود، قبل از آن نشانه ای در رجب رخ می دهد. گفت شد که آن چیست؟ فرمود: (وجه یطلع فی القمر وید بارزۃ) صورتی در ماه ظاهر می شود و دستی آشکار (می گردد). در همین کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که در بیان علائم محتوم ظهور فرمود: (النداء والسفیانی و قتل النفس الزکیة و کف یتلع من السماء و فزعة فی شهر رمضان) نداء، سفیانی، کشته شدن نفس زکیه، کف دستی در آسمان آشکار می گردد و واقعه مهیبی در ماه رمضان. در علامت یازدهم گذشت که: و کفی آشکار می شود و می گوید: این و این.

۶۲- ستاره دنباله دار:

این علامت را صاحب کفایه النصوص از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت نموده است در علاماتی که شیخ مفید بیان کرده گذشت که: (وطلوع نجم بالمشرق یضیء کما یضیء القمر ثم ینعطف حتی یکاد یلتقی طرفاه) وطلوع ستاره ای در مشرق که همانند ماه می درخشد، سپس خم می شود به حدی که نزدیک است دو سمت آن بهم برسد. اما ظاهراً این ستاره غیر از مورد فوق است.

۶۳- گرمای شدید:

نعمانی به سند خود از علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل می کند که فرمود: (قبل هذا الأمر ییوح) قبل از این امر امر گرمای بسیار خواهد بود.

۶۴- به حکومت رسیدن تمام طوایف:

در کتاب غیبت نعمانی مسنداً از امام صادق علیه السلام روایت شده است: (ما یكون هذا الأمر حتى لا یبقی صنف من الناس إلا قد وُلّوا حتى لا یقول قائل: إنا لو وُلّینا لعدلنا ثم یقوم القائم بالحقّ والعدل) این امر پدیدار نخواهد شد مگر اینکه گروهی از مردم باقی نمانند مگر اینکه به حکومت رسند، تا اینکه گوینده ای نگوید: اگر ما حاکم شده بودیم عدل را بر پا می ساختیم. سپس قائم سلام الله علیه قیام نموده و عدل را بر پا می سازد. ودر روایت دیگری امام صادق علیه السلام می فرماید: (إنّ دولتنا آخر الدول ولم یبق أهل بیت لهم دولة إلا ملکوا قبلنا لئلا یقولوا إذا رأوا سیرتنا: إذا ملکنا سرنا مثل سیره

هؤلاء وهو قول الله عزَّ وجلَّ: (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)). دولت ما آخرین دولتهاست و هیچ خاندانی باقی نمی ماند که خواهان تشکیل دولت باشد، مگر آنکه به حکومت می رسد، تا آن هنگام که سیره ما را دیدند نگویند: اگر ما هم به حکومت رسیده بودیم چنین می کردیم. و این سخن خدای صاحب عزت و جلال است که می فرماید: عاقبت از آن اهل تقواست.

۶۵- در گذشت یکی از زمامداران (خلیفه):

امام صادق علیه السلام می فرماید: (بينا الناس وقوف بعرفات إذ أتاهم راکب علی ناقة ذعلبة یخبرهم بموت خلیفه یكون عند موته فرج آل محمد وفرج الناس جميعاً) مردم در عرفات ایستاده اند که ناگاه فردی سوار بر اشتری ذعلبی فرا میرسد و اعلام می دارد که یکی از خلفا در گذشته. پس از مرگ او فرج آل محمد و فرج همه مردم پدیدار می شود.

۶۶- کشته شدن یکی از خلفا و..

کشته شدن یکی از خلفا و خلع خلیفه ای دیگر و جانشینی کنیز زاده. نعمانی به سند خود از حدیثه یمانی روایت می کند که گفت: خلیفه ای کشته می شود که در آسمان عذر خواه و در زمین مددکار ندارد. خلیفه ای از حکومت خلع می گردد تا اینکه در زمین راه می رود و هیچ امری را بر عهده ندارد، و کنیز زاده ای را جانشین خود می سازد.

۶۷- بیست و چهار مرتبه باران:

شیخ مفید به سند خود از سعید بن جبیر نقل می کند که گفت: سالی که در آن مهدی علیه السلام قیام می کند، بیست و چهار مرتبه باران خواهد بارید که آثار و برکات آن به چشم می خورد.

۶۸- باران در جمادی الاخر و رجب:

شیخ مفید به سند خود نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: (إِذَا آن قِيَامُ الْقَائِمِ مَطَرُ النَّاسِ جُمَادَى الْآخِرَةَ وَعَشْرَةَ أَيَّامٍ مِنْ رَجَبٍ مَطْرًا لَمْ يَرَ الْخَلَائِقُ مِثْلَهُ فَيَنْبَتُ اللَّهُ بِهِ لِحُومَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَبْدَانِهِمْ فِي قُبُورِهِمْ فَكَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَيْهِمْ مَقْبَلِينَ مِنْ قَبْلِ جَهَنَّمَ، يَنْفُضُونَ شَعُورَهُمْ مِنَ التُّرَابِ) چون قیام قائم علیه السلام فراسد، در جمادی الاخر و ده روز از ماه رجب چنان بارانی بر مردم باریده می شود که خلائق نظیر آن را ندیده اند. خداوند به واسطه آن باران گوشت و بدن مومنان را در قبور می رویاند. گوئی من آنان را می نگرم که از طرف جهنم پیش می آیند و موهایشان را که خاک آلود است، می تکانند. مولف گوید: ظاهراً اینان انصار حضرت قائم علیه السلام هستند که در هنگام قیام از خاک برانگیخته می شوند تا یاری مولایشان را نمایند.

۶۹- خروج دابه الارض و دجال و..

خروج دابه الارض، دجال، پدیداری دود، نزول عیسی و طلوع خورشید از مغربش. علی بن ابراهیم در تفسیر خود از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که درباره آیه شریفه: (إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَنْزِلَ آيَةً)، فرمود: (وسيريك في آخر الزمان آيات، منها دابه

الأرض والدجال ونزول عيسى ابن مريم وطلوع الشمس من مغربها) و نشانه هائی در آخر الزمان به تو خواهد نمایاند که از آن جمله اند: جنبدۀ زمین، دجال، نزول عیسی بن مریم و طلوع خورشید از مغربش. و همچنین در باره آیه: (قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ) فرمود: (هو الدجال والصيحة) آن دجال وصیحه است. و (أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ) فرمود: (وهو الخسف) و آن خسف می باشد، و (أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا) فرمود: (وهو اختلاف في الدين وطعن بعضكم على بعض) و آن اختلاف در دین است و طعن برخی از شما بر برخی دیگر است. و (وَيَذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ) فرمود: (وهو أن يقتل بعضكم بعضاً و كل هذا في أهل القبلة) و آن این است که برخی از شما برخی دیگر را می کشند، و اینها همه در میان اهل قبله (اتفاق می افتد). شیخ طوسی در کتاب غیبت به سند خود از امیر المؤمنین علیه السلام، و ایشان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: (عشر قبل الساعة لا بدّ منها: السفیانی والدجال والدخان والدابة و خروج القائم و طلوع الشمس من مغربها و نزول عیسی و خسف بجزیره العرب و نار تخرج من قعر عدن تسوق الناس إلى المحشر) ده واقعه قبل از قیامت رخ خواهد داد که چاره ای جز وقوع آنها نیست: سفیانی، دجال، دود، جنبدۀ، خروج قائم علیه السلام طلوع خورشید از مغربش، نزول عیسی، فرو رفتن در جزیره العرب و آتشی که در نقطه دور دست از عدن زبانه می کشد و مردم را به سوی محشر می کشاند.

شیخ صدوق در کمال الدین حدیثی از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که در آن فرموده اند: (وینزل روح الله عیسی بن مریم فیصلی خلفه (أی خلف القائم)) روح الله عیسی بن مریم (از آسمان) فرود می آید و پشت سر او - یعنی قائم علیه السلام - نماز می گزارد. همچنین در این کتاب نقل شده که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود: (إِنَّ عَلَامَةَ خُرُوجِ الدَّجَالِ إِذَا آمَاتِ النَّاسِ الصَّلَاةَ) علامت خروج دجال آن هنگام است که مردم نماز را بمیرانند. و حضرتش برخی از منکرات را بر می شمارد. اصبع بن نباته بر می خیزد و می پرسد: ای امیر المؤمنین، دجال کیست؟ امام می فرماید: (صائد بن الصید، یخرج من بلدة بأصفهان من قرية تعرف باليهودية، عينه اليمنى ممسوحة والأخرى في جبهته تضىء كأنها كوكب الصبح فيها علقه كأنها ممزوجة بالدم، بين عينيه مكتوب: كافر، يقرؤه كل كاتب وأمى، يخوض البحار وتسير معه الشمس، بين يديه جبل من دخان وخلفه جبل أبيض، يرى الناس أنه طعام، يخرج في قحط شديد تحته حمار أقر خطوة حماره ميل تطوى له الأرض منهلاً، لا يمر بماء إلا غار إلى يوم القيامة ينادى بأعلى صوته يسمعه ما بين الخافقين من الجن والإنس والشیاطین).

يقول: إلى أوليائي، أنا الذي خلق فسوى وقدّر فهدى، أنا ربكم الأعلى. وكذب عدو الله إنه الأعور يطعم الطعام ويمشي في الأسواق وإن ربكم عز وجل ليس بأعور لا يطعم ولا يمشي ولا يزول. ألا وإن أكثر أشياعه يومئذ أولاد الزنا وأصحاب الطيالة الخضر، يقتله الله عز

وجلّ بالشام علی عقبه تعرف بعقبه أفيق ثلاث ساعات من يوم الجمعة
علی ید من یصلی المسیح عیسی بن مریم خلفه (یعنی المهدی علیه
السلام)) صائد بن صید است. او در یکی از شهرهای اصفهان خروج
می کند. قریه ای که او از آنجا برمیخیزد، معروف به یهودیه است.
چشم چپ او نابیناست و چشم دیگری در پیشانیش قرار دارد و آن
چنان می درخشد که گوئی ستاره صبح است. در آن چشم لکه ای
خون آلود دیده می شود. بین چشمانش نوشته شده: (کافر) که هر
درس خوانده و ناخوانده ای آن را می خواند. او دریاها را در می
نوردد و خورشید همراهش حرکت می کند. در برابرش کوهی از
دود و در پشت سرش کوهی سپید قرار دارد، به حدی که مردم آن
را طعام می بینند و آن در قحط سالی شدیدی است.
مرکب او الاغی سپید است که هر گام یک میل راه می رود. زمین
در زیر پایش در نور دیده می شود. به هیچ آبی نمی گذرد مگر
آنکه تا قیامت خشک می گردد. صدائی بلند دارد که شرق و غرب
عالم و جن و انس و شیاطین می شنوند. با آن صدا فریاد می زند:
دوستانم به سوی من بشتابید منم آنکه خالق و آفریننده شما به بهترین
صورت است، منم آنکه تقدیر و هدایت شما را به دست دارم، منم
پروردگار بزرگ شما. اما او دشمن خداست و دروغ می گوید. او
یک چشم است، غذا میخورد و در بازارها راه می رود، در حالی که
پروردگار شما که عزت و بزرگیش حد ندارد، یک چشم نیست و غذا
نمی خورد و راه نمی رود و فنا بدو راه ندارد. آگاه باشید که اکثر

پیروان او در آن روزگار، زنا زادگان و پوشندگان جامه های سبز رنگ هستند. خداوند صاحب عزت و جلال او را در شام، در گردنه ای مشهور به عقبه افیق در سه ساعت از جمعه (مانده) به قتل می رساند. قتل او به دست کسی است که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می گذارد، (یعنی حضرت مهدی علیه السلام). در بخش چهاردهم خواهد آمد که صاحب الامر علیه السلام به دجال دست می یابد و او را در مزبله کوفه به دار می آویزد. بین این دو روایت را می توان چنین جمع نمود که حضرت مهدی علیه السلام او را در عقبه افیق به قتل می رساند و جسدش را در مزبله کوفه به دار می آویزد. خداوند به حقیقت امر آگاهتر است. امیر المؤمنین صلوات الله علیه در ادامه روایت فوق می فرماید: (أَلَا إِنَّ بَعْدَ ذَلِكَ الطَّامَّةَ الْكُبْرَى) آگاه باشید که بعد از آن، واقعه ای عظیم رخ خواهد داد. گفتند: آن چیست، ای امیر المؤمنین؟ فرمود: (خروج دابة من الأرض من عند الصفا معها خاتم سليمان وعصاء موسى تطبع الخاتم على وجه كل مؤمن فيطبع فيه: هذا مؤمن حقاً، وتضع على وجه كل كافر فتكتب فيه: هذا كافر حقاً، حتى أن المؤمن لينادي: الويل لكل يا كافرون، الكافر ينادي: طوبى لك يا مؤمن وددت أني اليوم مثلك فأفوز فوزاً).

ثم ترفع الدابة رأسها فيراها من بين الخافقين بإذن الله عز وجل بعد طلوع الشمس من مغربها فعند ذلك ترفع التوبة فلا توبة تقبل ولا عمل يرفع ولا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في

ایمانها خیراً) خروج جنبنده ای از زمین در صفا که با خود انگشتی سلیمان و عصای موسی را به همراه دارد. انگشتی را به چهره هر مومنی که بزند، بر سیمایش نقش می بندد: این مومن راستین است. تا آنجا که مومن فریاد بر می دارد: وای بر تو ای کافر. و کافر فریاد می زند: خوشا به حال تو ای مومن، دوست داشتم که امروز همانند تو بودم و به سعادت و رستگاری دست می یافتیم. سپس جنبده سرش را بالا می برد و هر کس در شرق و غرب عالم است - به اذن الهی - او را می بیند، و آن بعد از طلوع خورشید از مغربش است. در آن هنگام درب توبه بسته می شود و نه توبه ای پذیرفته است و نه عملی بالا می رود، و ایمان کسی که قبلاً ایمان نیاورده باشد، و یا (از ایمانش) خیری کسب نکرده باشد از ایمان خود سودی نمی برد.

سال ظهور:

امام صادق علیه السلام بنا به روایت شیخ مفید، فرموده است: (لا یخرج القائم إلا فی وتر من السنین سنه احدى أو ثلاث أو خمس أو سبع أو تسع) قائم علیه السلام خروج نمی کند مگر در سالهای فرد: سال اول، یا سوم، یا پنجم، یا هفتم، یا نهم. و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است: (يقوم القائم فی وتر من السنین: تسع، واحده، ثلاث، خمس) قائم علیه السلام در سالهای فرد قیام می کند: نه، یک، سه و پنج.

روز ظهور:

شیخ مفید نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: (ینادی

باسم القائم في ليلة ثلاث وعشرين (أى من شهر رمضان كما في الروايات الأخر) ويقوم في يوم عاشورا وهو اليوم الذى قتل فيه الحسين بن على، لكأنى به في اليوم العاشر من المحرم قائماً بين الركن والمقام، جبرئيل عن يمينه، ينادى: البيعة لله فتصير إليه شيعته من أطراف الأرض تطوى لهم طياً حتى يباعوه فيملاً الله به الأرض عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً) ندائى به اسم قائم در شب بیست و سوم (یعنی در ماه رمضان آن طور که در روایات دیگر آمده) خواهد بود. او در روز عاشورا قیام می کند. و آن روزی است که حسین بن علی علیهما السلام کشته شد. گوئى او را می بینم که در دهم محرم بین رکن و مقام ایستاده و جبرئیل از سمت راست او ندا در می دهد: بیعت برای خداست.

با این ندا شیعیان او از اکناف عالم در حالی که زمین در زیر پاهایشان در نور دیده می شود، به سوی وی می شتابند و با او بیعت می کنند. خداوند به واسطه او زمین را مالمال از عدل می سازد همانگونه که از جور و ظلم پر شده باشد. در کتاب خصال از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: (یخرج قائمنا أهل البيت يوم الجمعة) قائم ما اهل بیت در روز جمعه ظهور می نماید. در روایت دیگر هنگام ظهور، روز شنبه گفته شده. امکان دارد بین این دو را چنین جمع کرد که ظهور حضرتش ابتدا در روز جمعه باشد و بیعت شیعیان با او بین رکن و مقام در روز شنبه واقع گردد. كما اینکه امام محمد باقر علیه السلام فرموده اند: (كأنى بالقائم يوم

عاشورا يوم السبت قائماً بين الركن والمقام بين يديه جبرئيل ينادي (البيعة لله) گوئی قائم عليه السلام را می بینم در روز عاشورا، روز شنبه که بین رکن ومقام ایستاده است وجبرئیل در برابرش ندا سر می دهد: بیعت از آن خداست. مهذب ابن فهد ودیگران به اسانید خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند: (يوم النيروز هو اليوم الذي يظهر فيه قائمنا أهل البيت وولاء الأمر ويظفره الله تعالى بالدجال فيصلبه على كناسة الكوفة) روز نوروز روزی است که قائم ما اهل بیت ووالیان امر در آن ظهور می کنند. خداوند او را بر دجال پیروز می سازد ووی را در کناسه کوفه به دار می کشد.

مکان ظهور:

در علامات ظهور بیان شد که سفیانی از بیابان یابس به سوی فلسطین هجوم می آورد ودمشق، فلسطین، اردن، حمص، حلب وقنسرین را فتح می سازد. در مقابل او، اصهب وابقع در شام به قصد دست یابی به حکومت با وی به پیکار می پردازند، اما با شکست مواجه شده وکشته می گردند. سپس سفیانی همتی ندارد جز تسلط بر آل محمد علیهم السلام وشیعانیشان. برای نیل به این مقصود، دو سپاه یکی به مدینه ودیگری به عراق گسیل می دارد. سپاهی که عازم مدینه شده، خود را که به آنجا می رساند، سه روزه آنجا را غارت می کند. مهدی علیه السلام که در مدینه است، به سوی مکه رهسپار می شود. فرمانده لشکر سفیانی، گروهی به دنبال ایشان می فرستد که در بیداء به زمین فرو می روند.

اما سپاهی که متوجه عراق گشته، در کوفه فرود می آید و شیعیان آل محمد را یا از دم تیغ می گذارند، یا به دار می آویزد و یا اسیر می سازد. آنها سپس از کوفه عازم شام می شوند. اما سپاه حق جویان از کوفه به سوی آنان شتافته و همگی شان را به خاک و خون می کشند و اسیران و غنائم را از ایشان باز پس می ستانند. اما مهدی علیه السلام بعد از آنکه به مکه رسید، اصحابش گرد وی را می گیرند. آنان سیصد و سیزده تن به شمار رزم آوران بدر هستند. چون این تعداد نزد او جمع می شوند، امرش را آشکار می سازد و آنان را در ذی طوی در انتظار خود باقی می گذارد. سپس مردی از اصحاب خود را به سوی اهل مکه می فرستد و ایشان را به یاری خویش فرا می خواند. اما آنها او را بین رکن و مقام به قتل می رسانند. او همان نفس زکیه است. این خبر به مهدی علیه السلام می رسد. پس با اصحاب خود از طریق عقبه ذی طول به سوی مکه ره می سپرد تا به مسجد الحرام می رسد و آنجا در جنب مقام ابراهیم چهار رکعت نماز می گزارد. سپس پشت خود را به حجر الاسود تکیه داده و برای مردم چنان خطبه ای می خواند که هیچ کس نظیرش را نشنیده باشد. روایت شده که اولین سخن او این آیه است: (بَقِيتُ اللّٰهَ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ) باقی مانده (حجج الهی) برای شما بهتر است اگر باور دارید.

سپس می گوید: (أنا بقیة الله فی أرضه) من باقی مانده خدا در زمین اش می باشم. روایت دیگر بیانگر آن است که او بین رکن و مقام به

نماز می ایستد، وبعد از آن باز می گردد، و همراه او وزیرش می باشد. او پشت به خانه کعبه می دهد و چنین ندای یاری خواهی بلند می سازد: (یا ایها الناس إنا نستنصر الله ومن أجابنا من الناس أو وكلّ مسلم علی من ظلمنا وإنا أهل بیت نبیکم محمدّ ونحن أولى الناس بالله وبمحمدّ صلی الله علیه وآله، فمن حاجنی فی آدم فأنا أولى الناس بآدم، ومن حاجنی فی نوح فأنا أولى الناس بنوح، ومن حاجنی فی إبراهیم فأنا أولى الناس بإبراهیم، ومن حاجنی فی محمدّ فأنا أولى الناس بمحمدّ، ومن حاجنی فی النبیین فأنا أولى الناس بالنبیین، ألیس الله یقول فی محکم کتابه: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ). ألا ومن حاجنی فی کتاب الله فأنا أولى الناس بکتاب الله، ألا ومن حاجنی فی سنّه رسول الله فأنا أولى الناس بسنّه رسول الله) ای مردم، ما وهر که ما را اجابت کند یا هر مسلمانی از خدا بر کسانی که بر ما ستم کنند یاری می طلبیم. ما خاندان پیامبران محمد صلی الله علیه وآله هستیم. ما شایسته ترین خلق به خدا و محمد صلی الله علیه وآله هستیم. هر که درباره آدم با من محاجه دارد، من سزاوارترین مردم به آدم هستیم. هر که درباره نوح با من محاجه دارد، من سزاوارترین مردم به نوح هستیم. هر که در باره ابراهیم با من محاجه دارد، من سزاوارترین مردم به ابراهیم هستیم. هر که در باره محمد صلی الله علیه وآله با من محاجه دارد، من سزاوارترین مردم به محمد هستیم. هر که درباره پیامبران با من

مواجهه دارد، من سزاوارترین مردم به پیامبران هستم. آیا این سخن خدای متعالی نیست که در کتاب محکم خود می فرماید: خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید. اینان خاندانی می باشند که برخی از (نسل) برخی دیگرند، و خداوند شنوای داناست هان هر که از کتاب خدا، از من دلیل می خواهد، من سزاوارترین خلق به کتاب خدا هستم. هان، هر کس در سنت رسول خدا با من مواجهه دارد، من سزاوارترین مردم به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. بعد از این سخنان، اصحابش که سیصد و سیزده نفرند، بین رکن و مقام با او بیعت می کنند. چون سپاه او تکمیل شده و به ده هزار نفر برسد، از مکه قیام جهانی خود را آغاز می کند. روایت شده که چون قیام نماید، هیچ معبودی غیر خداوند عزّ و جلّ باقی نمی ماند مگر آنکه آتشی بر آن فرود می آید و آن را می سوزاند. و آن قیام نخواهد بود مگر بعد از غیبتی طولانی، تا خداوند بداند چه کسی در غیبت او را اطاعت می کند و به وی ایمان می آورد.

ودایع امامت:

روایت شده که او از مدینه به سوی مکه می آید در حالی که ودایع بازمانده از رسول خدا را به همراه دارد. آن ودایع عبارتند از: شمشیر، زره، عمامه، عبا، پرچم عصا، اسب، زره وزین مرکب. پس حضرتش شمشیر آن جناب موسوم به ذوالفقار را حمایل ساخته، زره آن حضرت به نام سابعه را بر تن کرده، پرچمش سحاب را به اهتزاز

در آورده، عبا را بر دوش افکنده، عمامه را بر سر نهاده و عصا را در دست می گیرد و از خداوند اذن ظهور می طلبد. در روایتی چنین آمده است: (إِنَّ لَهُ عِلْمًا إِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ أَنْتَشِرُ ذَلِكَ الْعِلْمَ مِنْ نَفْسِهِ وَأَنْطِقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَنَادِي: أَخْرِجْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ فَاقْتُلْ أَعْدَاءَ اللَّهِ. وَلَهُ سَيْفٌ مَعْمَدٌ فَإِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ اقْتُلْ ذَلِكَ السَّيْفُ مِنْ غَمْدِهِ وَأَنْطِقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَنَادَاهُ: أَخْرِجْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ فَلَا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تَقْعَدَ عَنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ) او پرچمی دارد که هر گاه هنگام ظهور فرا رسد، آن پرچم به خودی خود گشوده می گردد، خداوند صاحب عزت و جلال آن را به سخن در آورده و ندا می زند: ای ولی خدا برخیز و دشمنان خدا را بقتل رسان شمشیری نیز دارد که به گاه ظهور، از نیام بدر آید و خدای عز و جل آن را به سخن می آورد پس ندا زند: ای ولی خدا، برخیز، روا نیست که از دشمنان خدا باز ایستی.

فرازهایی از قیام امام مهدی:

چون خواهد از مکه بیرون آید، بر آن کارگزاری می گمارد و به سوی مدینه، خارج می شود. به ایشان خبر می رسد که کار گزارش را در مکه کشته اند، پس به سوی آنان باز می گردد و قاتلان را به سزای اعمالشان می رساند. مجدداً مسیر مدینه را می پیماید و در آنجا تا هر وقت که خواهد رحل اقامت می افکند. در روایتی وارد شده است: (إِنَّهُ يَبْعَثُ جَيْشًا إِلَى الْمَدِينَةِ فَيَأْمُرُ أَهْلَهَا فَيَرْجِعُونَ إِلَيْهَا ثُمَّ يَخْرُجُ حَتَّى يَأْتِيَ الْكُوفَةَ فَيَنْزِلُ عَلَى نَجْفِهَا ثُمَّ يَفْرُقُ الْجُنُودَ مِنْهَا فِي الْأَمْصَارِ) سپاهی به مدینه فرستاده و اهل آنجا فرمان می دهد (که

بدانجا باز گردند) پس آنان بدانجا باز می گردند. سپس خارج می شود تا به کوفه می رسد پس در نجف (آن شهر) فرود می آید و از آنجا امام، لشکریان را به شهرهای مختلف گسیل می دارد.

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده اند: (کأني بالقائم على نجف الكوفة قد سار إليها من مكة في خمسة آلاف من الملائكة جبرائيل عن يمينه وميكائيل عن شماله والمؤمنون بين يديه وهو يفرق الجنود في البلاد) گویا قائم علیه السلام را بر نجف کوفه می بینم که از مکه به سوی آنجا رهسپار شده است. پنج هزار تن از ملائکه همراه او هستند. جبرئیل در سمت راست او، ومیکائیل در سمت چپش ومومنان در برابرش قرار دارند. او سپاهیان را به شهرهای گوناگون می فرستد. در حدیثی دیگر از این امام همام آمده است: (يدخل الكوفة وبها ثلاث رايات قد اضطربت وتصفو له ويدخل حتى يأتي المنبر، فلا يدري الناس ما يقول من البكاء. فإذا كانت الجمعة الثانية سأله الناس أن يصلي بهم الجمعة فيأمر أن يخط له مسجد على الغرى ويصلي بهم هناك). او (مهدی علیه السلام) وارد کوفه می شود. در آنجا سه پرچم (از سه گروه مخالف) با هم در آمیخته اند. اما با ورود امام مطیع فرمان او می شوند. او بر فراز منبر می رود از شدت گریه مردم نمی فهمند که او چه می گوید.

چون جمعه دوم فرا می رسد، مردم از او می خواهند که بر آنان نماز جمعه گزارد. پس آنان را فرمان می دهد که محدوده مسجدی را در زمین نجف برایش مشخص سازند، و در آنجا برایشان نمازی می

گزارد. همچنین امام محمد باقر علیه السلام طی روایتی می فرمایند:
(إِذَا قَامَ الْقَائِمُ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ فَيُخْرِجُ مِنْهَا بَضْعَةَ عَشْرَ أَلْفٍ يَدْعُونَ
الْبَتْرِيَّةَ، عَلَيْهِمُ السَّلَاحُ، فَيَقُولُونَ لَهُ: ارْجِعْ مِنْ حَيْثُ جِئْتَ فَلَا حَاجَةَ لَنَا
فِي بَنِي فَاطِمَةَ، فَيُضَعُ فِيهِمُ السِّيفُ حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى آخِرِهِمْ، ثُمَّ يَدْخُلُ
الْكُوفَةَ فَيَقْتُلُ بِهَا كُلَّ مُنَافِقٍ مَرَّتَابٍ وَيُهْدَمُ قُصُورُهَا وَيَقْتُلُ مَقَاتِلَتَهَا
حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ عَزَّ وَعَلَى ثُمَّ يَسِيرُ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى الشَّامِ وَالسَّيْفَانِي
يَوْمَئِذٍ بَوَادِي الرَّمْلَةِ فَيَلْتَقُونَ وَيَقْتُلُ السَّيْفَانِي وَمَنْ مَعَهُ حَتَّى لَا يَدْرَكَ
مِنْهُمْ مَخْبِرٌ) چون قائم علیه السلام به کوفه رسد، متجاوز از ده هزار
نفر موسوم به بتریه (نسل بریده ها) مسلحانه علیه او خروج می کنند.
آنان گویند: از همانجا که آمده ای باز گرد، ما را به فرزندان فاطمه
نیازی نیست.

پس در میان آنان شمشیر می نهد و تمامی ایشان را از دم تیغ می
گذارند. سپس قدم به کوفه می گذارد و هر منافق شکاکی را به قتل
می رساند. کاخهایش را ویران می کند و هر که را با او در افتد،
زنده باقی نمی گذارد. سپس از کوفه عازم شام می شود. سفیانی در
آن هنگام در بیابان رمله است. پس با سفیانی به نبرد می پردازد و او
لشکریانش را نابود می کند، به حدی که خبر دهنده ای از آنان
باقی نمی ماند. حضرت جواد الائمه علیهم السلام فرموده اند: (وَلَا
يُزَالُ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ) آن قدر دشمنان خدا را می
کشد تا خدا راضی گردد. پرسیده شد: چگونه می فهمد که خدا
راضی شده است؟ فرمود: (يَلْقَى فِي قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ وَيُخْرِجُ اللَّاتِ

والعزى فيحرقهما ثم يرجع إلى الكوفة فيكون منزله بها) در دلش عطوفت القاء می شود. لات وعزى را (از قبرهایشان) بیرون آورده و آنان را به آتش می کشد. سپس به کوفه باز می گردد و سکنايش در آنجاست. امام محمد باقر علیه السلام فرموده اند: (ثم يأمر من يحفر من مشهد الحسين عليه السلام نهراً يجرى إلى الغريين، حتى ينزل المساء في النجف، ويعمل على فوهته القناطر والأرحاء، فكأني بالعجوز على رأسها مکتل فيه بر تأتي تلك الأرحاء فتطحنه بلا كراء) بعد از آن فرمان می دهد که از شهادت گاه امام حسین علیه السلام نهري به طرف نجف حفر کنند. تا اینکه عصر در نجف فرود می آید و بر دهانه آن نهر پلهائی می بندد آسیابهای کار می گزارد. گوئی آن پیر زن را می بینم که بر سرش زنبیلی است که در آن گندم است و نزد آن آسیابها می آید و بدون اجرت آن را آرد می کند. امام صادق علیه السلام ضمن یاد از مسجد سهله فرمود: (أما إنه منزل صاحبكم إذا قدم بأهله) آگاه باشید که آن منزل صاحبتان است، آن هنگام که با خانواده اش به آنجا گام نهد. در روایت دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام وارد شده: (إذا قام قائم آل محمد بنى فى ظهر الكوفة مسجداً له ألف باب واتصلت بيوت أهل الكوفة بنهرى كربلاء) چون قائم آل محمد علیه السلام قیام نماید، در حومه کوفه مسجدی می سازد که هزار درب دارد و خانه های کوفیان به دو نهر کربلا متصل می شود.

امام رضا علیه السلام فرموده اند: (إنه إذا خرج يکون شيخ السنّ شاب

المنظر يحسبه الناظر ابن أربعين سنة أو دونها ولا يهرم بمرور الأيام والليالي عليه حتى يأتي أجله ويكون منزله بالكوفة فلا يترك عبداً مسلماً إلا اشتراه وأعتقه ولا غارماً إلا قضى دينه ولا مظلماً لأحد من الناس إلا ردّها ولا يقتل منهم عبد إلا أدى ثمنه دية مسلّمة إلى أهله ولا يقتل قتيل إلا قضى عنه دينه وألحق عياله في العطاء حتى يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً وعدواناً ويسكن هو وأهل بيته الرحبة. والرحبة إنما كانت مسكن نوح وهي أرض طيبة ولا يسكن رجل من آل محمد إلا بأرض طيبة زاكية فهم الأوصياء الطيبون) چون او ظهور نماید، در سن پیران است ولی به سیمای جوانان به حدی که بیننده او را چهل ساله یا کمتر می بیند. با گذشت شب وروزها به کهولت نمی گراید تا اینکه اجلش فرا رسد. جایگاه او در کوفه است. هیچ بنده مسلمانی را وا نمی نهد مگر آنکه او را خریده و آزاد می سازد، و نه هیچ قرض داری مگر آنکه وام او را ادا می نماید، و نه هیچ مظلّمه ای از مردم مگر آنکه آن را ادا می سازد. هیچ بنده ای را نمی کشد مگر آنکه دیه اش را به خانواده اش می پردازد، و کسی را به قتل نمی رساند مگر آنکه دیه او را پرداخته و عیالش را از عطاء خود بهره مند می گرداند. تا آنجا که زمین را از عدل و داد آکنده می سازد همانگونه که از ظلم و ستم و بیداد پر شده باشد. او و خانواده اش در رحبه - که مسکن نوح بوده و زمینی پاک و طیب است - سکنا می گزیند. هیچ مردی از آل محمد علیهم السلام نیست مگر آنکه در زمینی پاک و مطهر ساکن است که آنان

اوصیاء اطهار هستند.

احادیث اهل سنت:

همانگونه که بسیاری از آنها را نقل نمودیم - مدت حکومت حضرتش را بیان کرده اند. روایات زیر بیانگر این موضوعند:

- (۱) او هفت یا ده سال حکومت می نماید.
- (۲) مدت حکومتش بیست سال است.
- (۳) پنج یا هفت یا نه سال زیست می کند.
- (۴) هفت یا هشت یا نه سال زیست می کند.
- (۵) شش یا هفت یا هشت یا نه سال درنگ می کند.

روایات شیعه:

امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: (إِنَّهُ يَمْلِكُ سَبْعَ سِنِينَ تَطُولُ لَهُ الْأَيَّامُ حَتَّى تَكُونَ السَّنَةُ مِنْ سِنِيهِ مِقْدَارَ عَشْرِ سِنِينَ مِنْ سَنِيكُمْ فَيَكُونُ سَنُو مَلِكِهِ سَبْعِينَ سَنَةً مِنْ سَنِيكُمْ هَذِهِ) گستره حکومتش هفت سال است، لیکن به گونه ای که روزها بطول می انجامد تا اینکه یک سال از سالیان او برابر ده سال از سالیان شماست. به این ترتیب مدت حکومتش به هفتاد سال از سالیان شما می رسد. نظیر این حدیث از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است. راوی به ایشان عرض می کند: فدایت شوم، چگونه سالها به طول می انجامد؟ حضرت می فرماید: (يَأْمُرُ اللَّهُ الْفَلَكَ بِالْبُوثِ وَقَلَّةَ الْحَرَكَةِ فَتَطُولُ الْأَيَّامُ لِذَلِكَ وَالسَّنُونَ) خداوند فلک را فرمان می دهد که به درنگ و آهستگی حرکت نماید.

به این دلیل روزها و سالها بطول می انجامد. راوی گوید: آنها می گویند که اگر در فلک دگرگونی راه یابد، نظامش از هم خواهد گسست. حضرت فرمود: (ذَلِكَ قَوْلُ الزَّانِقَةِ فَأَمَّا الْمُسْلِمُونَ فَلَا سَبِيلَ لَهُمْ إِلَى ذَلِكَ وَقَدْ شَقَّ اللَّهُ الْقَمَرَ لِنَبِيِّهِ وَرَدَّ الشَّمْسُ مِنْ قَبْلِهِ لِيُوشَعَ بَنِي نُونٍ وَأَخْبَرَ بِطُولِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَنَّهُ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعْدُونَ) این سخن زندیقان و بی دینان است. مسلمانان را راهی به این مطلب نیست. این پیامبر است که خداوند برای حضرتش ماه را از میان به دو نیم ساخت و قبل از او هم خورشید را برای یوشع بن نون برگرداند. کما اینکه از روز قیامت خبر داده که هر روز آن هزار سال شماسست، از آن سالهایی که شما می شمارید. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: (إِنَّ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَمْلِكُ ثَلَاثِمِائَةَ وَتِسْعَ سِنِينَ كَمَا لَبِثَ أَهْلُ الْكَهْفِ فِي كَهْفِهِمْ) قائم علیه السلام سیصد و نه سال حکمرانی دارد، همچنانکه (به این مقدار) اصحاب کهف در غار درنگ نمودند. در روایتی دیگر از همین امام وارد شده: (وَاللَّهِ لِيَمْلِكَنَّ رَجُلٌ مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ ثَلَاثَ مِائَةِ سَنَةٍ وَثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً وَيَزِدَادُ تِسْعًا) به خدا سوگند که بطور حتم مردی از ما اهل بیت حکومت را به دست گیرد. او سیصد و سیزده سال حکومت دارد که نه سال بر آن می افزاید. گفته شد که آن چه هنگام خواهد بود؟ فرمود: (بعد موت القائم) بعد از درگذشت قائم علیه السلام. عرضه شد که قائم علیه السلام در دوران خود، قیامت چه مقدار بطول می انجامد؟ فرمود: (تسع عشرة سنة من يوم قيامه إلى يوم موته) نوزده سال، از روز قیام او تا هنگام

درگذشت وی. در تعدادی روایات از امام صادق علیه السلام روایت شده است: (ملك القائم منّا تسع عشره سنه وأشهر) قائم از ما نوزده سال و چند ماه حکومتش بطول می انجامد. امام مجتبی از پدر بزرگوارش امیر المؤمنین نقل می کنند که فرمودند: (یبعث الله رجلاً فی آخر الزمان... (إلی أن قال): یملك ما بین الخافقین أربعین عاماً فطوبی لمن أدرك أيامه وسمع کلامه) خداوند مردی را در آخر الزمان برمی انگیزاند - تا آنجا که فرمود: - او سراسر گیتی را در اختیار خود می گیرد و چهل سال بر عرصه جهان حکمرانی دارد. خوشا به حال آنکه روزگار او را دریابد و کلامش را بشنود. شیخ مفید (علیه الرحمه) بعد از روایت هفت سال گوید که هر یک از این سالها برابر ده سال می باشد، و این مطلب قبلاً گذشت. او گوید: روایت شده که مدت دولت قائم علیه السلام نوزده سال می باشد که روزها و ماههایش - همانگونه که گذشت - بطول می انجامد. این امری است پوشیده از ما. تنها این مطلب به ما القا شده که کاری را که خدای تعالی انجام می دهد، وابسته به شروط و مصالحی است که خود می داند. ما نمی توانیم به یکی از این دو امر قطع نظر حاصل نمائیم، هر چند که روایت هفت سال آشکارتر و فزونتر است. علامه مجلسی در بحار الانوار اظهار می دارد: اخبار مختلفی که پیرامون دوران حکومت امام نقل شده، برخی از آنها محمول بر تمامی آن مدت است، برخی بر زمان استقرار دولتش، برخی به حساب ماهها و سالهای ما

و برخی بر اساس ماهها و سالیان طویل زمان وی است. البته خداوند به حقیقت امر آگاهتر است.

جهان در زمان ظهور:

امام صادق علیه السلام فرمود: (إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ
بنورها (بنور ربها خ ل) واستغنى العباد عن ضوء الشمس وذهبت
الظلمة، ويعمر الرجل في ملكه حتى يولد له ألف ولد ذكر، لا يولد
فيهم أنثى، وتظهر الأرض من كنوزها حتى يراها الناس على وجهها،
ويطلب الرجل منكم من يصله بماله، ويأخذ منه زكاته فلا يجد أحداً
يقبل منه ذلك، استغنى الناس بما رزقهم الله من فضله) چون قائم ما
پا خیزد، زمین (از نور پروردگارش) می درخشد و بندگان از نور
خورشید بی نیاز می شوند. ظلمت از میان می رود. مرد در دوران
حکومت او از چنان عمر طولانی برخوردار می شود که دارای هزار
فرزند پسر خواهد شد که در میان آنها دختر متولد نمی شود. زمین
گنجهای خود را آشکار می سازد، به گونه ای که بر سطح آن دیده
می شود. چون فردی از شما برای ادای زکات خود در صدد یافتن
شخصی (نیازمند) بر می آید، کسی را نمی یابد که آن را بپذیرد.
مردم با فضل و روزی خداوند بی نیاز شده اند. امام جعفر صادق علیه
السلام در باره سیره قائم منتظر سلام الله علیه می فرماید: (إِذَا أذن
الله له في الخروج صعد المنبر فدعا الناس إلى نفسه وناشدهم بالله
ودعاهم إلى حقه وأن يسير فيهم بسنة رسول الله صلى الله عليه وآله
ويعمل فيهم بعمله، فيبعث الله جبرئيل حتى يأتيه فينزل على الحطيم

يقول: إلى أي شيء تدعو؟ فيخبره، فيقول: أنا أول من يبايعك، أبسط يدك فيمسح علي يده) چون خداوند او را اذن ظهور فرمود، بر فراز منبر رفته و مردم را به سوی خود فرا می خواند.

آنان را به خدا سوگند می دهد و به حق خود دعوت می کند و (می گوید که) به سنت رسول خدا در میان ایشان رفتار می نماید.

خداوند جبرئیل را بر می انگیزاند تا اینکه نزد او بر حطیم فرود می آید و می گوید: به چه فرا می خوانی؟ امام او را آگاه می سازد. پس می گوید: من اولین کسی هستم که با تو بیعت می کنم، دستت را به من بده، و دست حضرتش را (برای بیعت) می گیرد. امام صادق علیه السلام می فرماید: (إذا قام القائم دعا الناس إلى الإسلام جديداً وهداهم إلى أمر قد دثر فضل عنه الجمهور، وإنما سمى القائم مهدياً لأنه يهدي إلى أمر مضلول عنه، وسمى القائم لقيامه بالحق) چون قائم علیه السلام پیا خیزد، مردم را مجدداً به سوی اسلام فرا می خواند و آنان را به امری هدایت می کند که از میان رفته و اکثریت مردم از آن منحرف شده اند. قائم علیه السلام از این رو مهدی نامیده شده که به امری هدایت می کند که مردم از آن انحراف پیدا کرده اند. وقائم نامیده شد، چون قیام به حق می کند. در حدیث دیگر از همین امام وارد شده: (إذا قام القائم هدم المسجد الحرام حتى يردّه إلى أساسه وحوّل المقام إلى الموضع الذي كان فيه وقطع أيدي بني شيبه وعلّقها بالكعبة وكتب عليها: هؤلاء سراق الكعبة) قائم علیه السلام در دوران قیام خود مسجد الحرام را ویران می سازد تا اینکه آن را

به اساس خود بر می گرداند، و مقام را به موضعی که در آن قرار داشته باز می گرداند دست بنی شیبه را قطع می سازد و آن را به کعبه می آویزد و بر آن می نویسد: اینان دزدان کعبه هستند.

همچنین می فرماید: (إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاءَ بِأَمْرٍ جَدِيدٍ كَمَا دَعَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي بَدْوِ الْإِسْلَامِ إِلَى أَمْرٍ جَدِيدٍ) چون قائم علیه السلام بیا خیزد، امری جدید می آورد همانگونه که رسول خدا صلی الله علیه وآله در ابتدای اسلام به امر جدیدی دعوت نمود. شبیه این روایت را امام باقر علیه السلام نیز بیان فرموده است. در روایات دیگری نیز بیان شده است: (إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ) اسلام از غربت شروع شد و زود است که به غربت نخستین خود باز گردد. پس خوشا به حال غریبان. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: (إِذَا خَرَجَ يَقُومُ بِأَمْرٍ جَدِيدٍ وَكِتَابٍ جَدِيدٍ وَسُنَّةٍ جَدِيدَةٍ وَقَضَاءٍ جَدِيدٍ، عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٍ وَلَيْسَ شَأْنُهُ إِلَّا الْقَتْلَ لَا يَسْتَبْقَى أَحَدًا وَلَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمَةٌ) چون ظهور نماید، امر جدید و کتاب جدید و سنت جدید و قضاوت جدیدی می آورد. بر عرب شدت عمل به خرج می دهد شیوه ای جز قتل ندارد. احدی را باقی نمی گذارد. ملامت ملامتگر او را در (راه) خدا اثری نمی کند. این امام همام در حدیث دیگری می فرماید: (لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يَبَايِعُ لَهُ النَّاسُ بِأَمْرٍ جَدِيدٍ وَكِتَابٍ جَدِيدٍ وَسُلْطَانٍ مِنَ السَّمَاءِ أَمَا إِنَّهُ لَا تَرُدُّ لَهُ رَايَةً أَبَدًا حَتَّى يَمُوتَ) گوئی به او می نگرم بین رکن و مقام، که مردم با او بیعت

می کنند، که در میان ایشان به امر جدید و کتاب جدید و حکمرانی جدیدی از آسمان فرمان راند. آگاه باشید که پرچم او هرگز باز نمی گردد (شکست در آن راه ندارد) تا اینکه از دنیا رخت بر بندد. و در حدیثی دیگر از امام محمد باقر علیه السلام آمده است: (یملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً ويفتح الله له شرق الأرض وغربها ويقتل الناس حتى لا يبقى إلا دين محمد يسير سيرة داود) او زمین را از عدل و داد آکنده سازد، همانگونه که از ظلم و ستم لبریز شده باشد.

خداوند شرق و غرب عالم را برایش می گشاید. مردم را می کشد تا اینکه جز دین محمد صلی الله علیه و آله باقی نماند، و به سیره داود (پیامبر) سلوک می نماید. همگونی سیره مهدی با داود در برخی از اخبار - که خواهد گذشت - تفسیر به آن شده که در حکم و داوری شاهد و دلیل نمی طلبد. امام مجتبی علیه السلام از پدر بزرگوارش امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند: (یبعث الله رجلاً فی آخر الزمان و کلب من الدهر و جهل من الناس یؤیده الله بملائکته و یعصم أنصاره و ینصره بآياته و یظهره علی الأرض حتی یدینوا طوعاً أو کرهاً یملأ الأرض عدلاً وقسطاً ونوراً وبرهاناً، یدین له عرض البلاد و طولها لا ینقی کافر إلا آمن ولا طالح إلا صلح، و تصطیح فی ملکه السباع و تخرج الأرض نبتها و تنزل السماء برکتها و تظهر له الكنوز) خداوند مردی در آخر الزمان، در شدائد روزگار و جهالت مردمان بر میانگیزاند که او را با ملائکه خود یاری می نماید و یارانش را حافظ

است و او را به آیات و معجزات خود ناصر می باشد. ظهورش را بر زمین محقق می سازد تا اینکه (همگان) به میل یا اکراه سر به فرمان او نهند. زمین را از عدل و داد و نور و برهان آکنده سازد. تمامی شهرها در سراسر نقاط گیتی امرش را پذیرا شوند.

کافری نمی ماند مگر آنکه ایمان آورد و نه فاسدی باقی ماند مگر آنکه صالح شود. در دوران زمامداریش درندگان رام و آرام شوند، زمین گیاهان خود را بر آرد، آسمان برکت خود را فرو بارد و گنجها از دل زمین بر پهنه آن آشکار شود. صادق آل محمد علیه السلام نیز می فرماید: (إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَكَمَ بِالْعَدْلِ وَارْتَفَعَ فِي أَيَّامِهِ الْجُورِ وَآمَنَتْ بِهِ السَّبُلُ وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ بِرِكَاتِهَا وَرَدَّ كُلُّ حَقٍّ إِلَى أَهْلِهِ وَلَمْ يَبْقَ أَهْلٌ دِينَ حَتَّى يَظْهَرُوا الْإِسْلَامَ وَيَعْرِفُوا بِالْإِيمَانِ أَمَّا سَمِعْتَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: (وَلَهُ أُسْلِمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ). وَحَكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِحُكْمِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَكَمَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَحِينَئِذٍ تَظْهَرُ الْأَرْضُ كَنُوزِهَا وَتَبْدَى بِرِكَاتِهَا وَلَا يَجِدُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ مَوْضِعًا لَصَدَقَتِهِ وَلَا بَرَّةً لَشَمُولِ الْغَنَى جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ) چون قائم علیه السلام قامت قیام برافرازد، به حکم عدل راند. در ایام او نشانی از ستم نیست، راهها ایمن گردد، زمین برکات خود را آشکار سازد، حق هر ذی حقی به او رد شود، دیندارانی باقی نمی مانند مگر اینکه اسلام را چیره کنند و به ایمان شناخته شوند. آیا نشیدی خدای سبحان می فرماید: هر که در آسمانها و زمین است به میل یا اکراه تسلیم فرمان اویند و به سوی او

باز می گردند. در میان مردم به حکم داود علیه السلام و حکم محمد صلی الله علیه وآله فرمان می راند. در آن هنگام زمین گنجها و برکات خود را آشکار ساخته و کسی از شما فردی را نمی یابد که زکات خود را به او پردازد و یا به او انفاقی نماید، و این نیست مگر آنکه جمیع مومنان در غنا و رفاه بسر می برند. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: (إِذَا قَامَ الْقَائِمُ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ فَيَهْدِمُ بِهَا أَرْبَعَةَ مَسَاجِدَ وَلَمْ يَبْقَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مَسْجِدٌ لَهُ شَرَفٌ إِلَّا هَدَمَهَا وَجَعَلَهَا جَمَاءً، وَوَسَّعَ الطَّرِيقَ الْأَعْظَمَ، وَكَسَرَ كُلَّ جَنَاحٍ خَارِجٍ فِي الطَّرِيقِ، وَأَبْطَلَ الْكِنْفَ وَالْمِيَازِيبَ إِلَى الطَّرِيقَاتِ، وَلَا يَتْرَكَ بَدْعَةً إِلَّا أَزَالَهَا وَلَا سُنَّةً إِلَّا أَقَامَهَا وَيَفْتَحُ قَسْطَنْطِينِيَّةَ وَالصِّينَ وَجِبَالَ الدِّيْلِمِ) چون قائم قیام نماید، عازم کوفه گشته و چهار مسجد را در آنجا ویران می سازد. و هیچ مسجد با شرافتی بر پهنه زمین باقی نمی ماند مگر اینکه آن را ویران ساخته و آن را بزرگ می کند. او بزرگ راهی احداث می کند و گوشه و کنار خانه هائی را که در مسیر راه است، در هم شکسته، فاضلابها و ناودانهائی را که به کوچه و خیابان راه دارد، سد می کند. هیچ بدعتی را و نمی گذارد مگر آنکه آن را از میان می برد، و نه هیچ سنتی مگر آنکه آن را بر پا می سازد. قسطنطنیه و چین و کوههای دیلم را فتح می نماید.

در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است: (القائم منصور بالعرب، مؤید بالنصر، تطوی له الأرض وتظهر له الكنوز ویبلغ سلطانه المشرق والمغرب ویظهر الله عزَّ وجلَّ به دینه ولو کره

المشركون، فلا يبقى في الأرض خراب إلا عمر) قائم عليه السلام به وسیله رعب و ترس یاری شده و با نصر الهی تائید می شود. زمین در زیر پایش در نور دیده می شود، گنجها برایش آشکار می گردد و سلطنتش در شرق و غرب عالم گسترش می یابد. خدای صاحب عزت و جلال، دینش را به واسطه او (بر دیگر ادیان) چیره می سازد، هر چند که مشرکان نخواهند. در زمین نقطه ناآبادی باقی نمی ماند مگر آنکه آباد می گردد.

روایت دیگری از امام صادق علیه السلام بیانگر آن است که: (إذا قام قائم آل محمد عليهم السلام حكم بين الناس بحكم داود ولا يحتاج إلى بينة يلهمه الله تعالى فيحكم بعلمه ويخبر كل قوم بما استبطنوه ويعرف وليه من عدوه بالتوسم قال الله عز وجل: (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ * وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ) چون قائم آل محمد پیا خیزد، میان مردم به شیوه داود حکم می راند و دلیل و بینه نمی خواهد. خدای تعالی به وی الهام می کند و او به علم خود حکم می راند به گونه ای که هر قومی را به آنچه نهان داشته اند خبر می دهد و دوستش را از دشمن اش، از سیمایشان باز می شناسد. خدای عزوجل می فرماید: در این (عذاب) نشانه هائی برای کسانی که به چهره می شناسند وجود دارد و این (ویرانه) ها بر قرار برای عبرت گیرندگان است.

شیخ مفید گوید: بعد از دولت قائم علیه السلام دولتی دیگر نخواهد بود. تنها روایات بیانگر آنند که فرزندان او ان شاء الله بعد از

حضرتش دولتهائی تشکیل می دهند. اما به این روایات قطع و یقین حاصل نیست. اکثر روایات بیانگر آن هستند که مهدی است در نمی گذرد مگر چهل روز قبل از قیامت. در آن هنگام هرج و مرج بر پا خواهد شد، علامات خروج اموات آشکار می گردد و مردم برای محاسبه اعمال و پاداش و کیفر کردار در صحنه محشر جمع می شوند. البته خداوند آگاهترین است به آنچه که رخ می دهد.

یاران امام مهدی:

همانگونه که گذشت، اینان به حسب روایت تعدادشان سیصد و سیزده تن است، به شمار جنگاوران نبرد بدر. ایشان از اقصی نقاط عالم بدون وعده قبلی نزد مولایشان جمع می شوند، و به حیثی که همدیگر را نمی شناسند. در روایتی چنین آمده است: (یجمعهم الله بمکة قزعا کقزع الخریف یتبع بعضهم بعضاً فیهم خمسون من اهل الکوفه) خداوند آنان را چون پاره های ابرهای پائیزی گرد هم می آورد، و یکی از پی دیگری فرا می رسند. در میان آنها پنجاه تن از اهل کوفه هستند. در روایتی آمده که چهارده تن از کوفه اند و بقیه از دیگر شهرها. و در روایت دیگر وارد شده که پنجاه تن از زنان همراه ایشان هستند. این تعداد اصحاب خاص امام می باشند. روایت شده که ایشان فرمانروایان و زمامداران جهانند که خداوند شرق و غرب عالم را توسط ایشان فتح می سازد. در روایت وارد شده که قیامگر خاندان وحی ابتدا با چهل و پنج تن روی می آورد. که در مجموعه نه تائی هستند، یک مرد، دو مردی، و... تا نه تائی به همین

ترتیب می آیند تا تعدادشان به حد مقرر برسد. او صحیفه ای مهر شده به همراه دارد که در آن اسامی یارانش و موطن آنها ثبت می باشد. خوی ها و نشانه ها و کنیه های آنها نیز در آن بر شمرده شده است. ایشان تلاشگر و کوشا در راه اطاعت از امامشان هستند. هیچ شهری نیست مگر آنکه طایفه ای از آن در سلک این یاران امام قرار می گیرند، جز بصره که کسی از آن به یاری حضرتش نمی شتابد. اما در روایتی دیگر بیان شده که از آن سه تن خارج می شوند. چون شمار یاران به این تعداد رسید، امر خود را اظهار می دارد.

تا اینکه شمار آنان به ده هزار نفر رسد. با این تعداد که به سپاه خشم و غضب موسومند، از مکه خارج می شود. امام صادق علیه السلام می فرماید: (يخرج مع القائم من ظهر الكوفة سبعة وعشرون رجلاً، خمسة عشر من قوم موسى الذين كانوا يهدون بالحقّ وبه يعدلون، وسبعة من أهل الكهف، ويوشع بن نون وسليمان وأبو دجانه الأنصاري والمقداد ومالك الأشر، فيكونون بين يديه أنصاراً وحكّاماً) همراه قائم علیه السلام از پشت کوفه بیست و هفت مرد خروج می کنند: پانزده تن از قوم موسی که به حق هدایت شدند و به حق حکم می کردند، هفت تن از اصحاب کهف، یوشع بن نون، سلیمان ابو دجانه انصاری، مقداد و مالک اشتر. اینها در برابرش جانبازی می کنند و فرمانروایان (زمین) هستند.

در کتاب غایه المرام از کتاب مسند فاطمه (سلام الله علیها) تألیف

ابوجعفر جریر طبری به اسناد خود از مسعده بن صدقه از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام حدیثی نقل می کند. در این حدیث ذکر شده که امیر المؤمنین، اصحاب قائم علیه السلام را به اسم و نسب و قبیله می شناخت و از نشانها و مراتب آنها خبر داده است. این علمی است که دیگر ائمه اطهار نیز آن را می دانستند. حضرت امیر برای نویسنده روایت فرموده است: (هذا ما أُملي رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله علي أمير المؤمنين عليه السلام وأودعه إياه من تسميه المهدي عليه السلام وعدد من يوافيه من المفقودين عن فرشهم وقبائلهم السائرين في ليالهم ونهارهم إلى مكة عند استماع الصوت وهم النجباء القضاء الحكام على الناس) این املاي رسول خدا صلى الله عليه وآله بر علي امير المؤمنين عليه السلام می باشد که در آنها تنها آنرا به حضرتش و دیعه نهاده که نام مهدی علیه السلام و تعداد افرادی که با او همراهی می کنند را مشخص ساخته است. همانانی که (به هنگام ظهور) از بسترهای خود مفقود شده و در شب یا روز راهی مکه می شوند، و آن هنگامی است که صوت و صدا شنیده شود. آنان را گرانمایگانی هستند که قاضیان و فرمانروای بر مردمانند.

همچنین او حدیثی دیگر به همین اسناد نقل کرده که در آن اسامی و نام شهرهای اصحاب امام عصر سلام الله علیه ثبت می باشد. بین این دو روایت اندکی اختلاف است. ما بر اساس این دو، اکتفا به ذکر نام شهرها می نمائیم و آنها را به ترتیب حروف امر خود را اظهار می دارد. تا اینکه شمار آنان به ده هزار نفر رسد. با این تعداد که به

سپاه خشم و غضب موسومند، از مکه خارج می شود. امام صادق علیه السلام می فرماید: (يخرج مع القائم من ظهر الكوفة سبعة وعشرون رجلاً، خمسة عشر من قوم موسى الذين كانوا يهدون بالحقّ وبه يعدلون، وسبعة...)